معاد

شناسی در قرآن کریم

دکتر محمد بیستونی

جلد ۲-۱


قائمیه اصفهان
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
www.Ghaemiyeh.com

معادشناسي در قرآن كريم

مشخصات كتاب

سرشناسه : بيستوني محمد، ۱۳۳۷ - عنوان و نام پديدآور : معادشناسي در قرآن كريم/تاليف محمد بيستوني؛ گروه تحقيق صفورا بيستوني، زهرا بيستوني، آسيه بيستوني.
مشخصات نشر : قم: بيان جوان ۱۳۸۵.
مشخصات ظاهري : ۲۶۰ ص.
شابك : 964-8399-83-2
وضعيت فهرست نويسي : فيپا
يادداشت : كتابنامه به صورت زيرنويس.
موضوع : معاد -- جنبه‌هاي قرآني
شناسه افزوده : بيستوني صفورا
شناسه افزوده : بيستوني زهرا
شناسه افزوده : بيستوني آسيه رده بندي كنگره : BP۲۲۲/ب۹۳م۶ ۱۳۸۵
رده بندي ديويي : ۲۹۷/۴۴
شماره كتابشناسي ملي : م۸۵-۴۶۹۷۶

جلد 1

فهـرسـت مطـالـب

موضـوع صفحـه
متن تأييديه فقيه اهل بيت حضرت «آية اللّه حاج سيد مرتضي خاتمي» ••• 8
مقـدمه : ••• 7
معنــاي لغــوي و اصطــلاحي معـــاد ••• 9
جهان پـس از مـرگ و پـايـان كشمكش‌هـا ••• 9
شأن نزول ••• 10
امكـان و اثبـات معـاد از راه تـوجّه دادن به آفرينش آغازين انسان ••• 13
شأن نزول ••• 14
بــه پـرتــوي از قـدرت خــدا بر فـراز ســرتـــان بنگــريـد ••• 17
«» (131) موضـوع صفحـه
تصــويرسـازي زيباي قرآن كريم درباره معاد ••• 27
پـرتـوي از شـاهكــار خــدا در آفــرينش ••• 29
پندارشرك‌گرايان‌درباره‌معاد و روشنگري‌قرآن ••• 34
چــرا انكــار معــاد؟ ••• 38
تفكـــر برانگيـزتـــرين دليـل در امكان معاد ••• 39
مــردگان را اين گــونه زنــده مي‌سـازيـم ••• 44
معاد و قصه اصحاب كهف ••• 50
از ورق‌گــرداني ليـل و نهـار انـديشـه كـن! ••• 53
و آنگـــــــاه... ••• 55
«» (132)
موضـوع صفحـه
ســه ديـــدگـــاه ••• 57
معـاد در عـالم جنيـن ••• 62
دلايل معاد در عالم گياه ••• 70
معـاد و دو پـرسش تفكـرانگيز و هدايت‌بخش ••• 72
دلايـــل معـــاد ••• 76
حكـم پـديـده‌هاي هماننـد يكسـان اسـت ••• 76
امكـان معـاد از طـريق اثبات آفرينش نوزاد ••• 78
امكـــان معـــاد از طـــريـق اثبـــات وفـات ••• 80
امكان‌معادازطريق‌اثبات‌حيات دراراضي‌موات ••• 84
«» (133)
موضـوع صفحـه

امکان معـاد از طریق اثبات پیدایش آب ••• 89
امکان معاد از طریق اثبات پیدایش آتش ••• 92
دلایـل هفتگـانه بــراي امکان معــاد ••• 97
روز آشکــارشدن بــازندگي و زيان‌کاري جبران‌ناپذير ••• 100
از آن خبــر بــزرگ مي‌پــرسنــد؟ ••• 106
چگـونگي آفـرينش جـديـد در قيامت ••• 112
آيابدن‌ها و استخوان‌هاي‌پوسيده دگرباربه‌پامي‌خيزند؟ ••• 118
شأن نزول ••• 119
دوزخيـــــان تيـــره‌بخــت ••• 120
معاد تجلـي‌گاه ارزش‌هـاي واقعـــي ••• 124

اين کتاب از سري «30 عنوان» کتاب‌هاي جديدي است که در عرصه تفسير موضوعي قرآن کريم براي جوانان عزيز با حمايت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي توليد و منتشر مي‌شود .
مؤسسه قرآني تفسير جوان

اَلاِهْداءِ

اِلي سَيِّدِنا وَ نَبِيِّنا مُحَمَّدٍ
رَسُولِ اللّهِ وَ خاتَمِ النَّبِيّينَ وَ اِلي مَوْلانا
وَ مَوْلَي الْمُوَحِّدينَ عَلِيٍّ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ وَ اِلي بِضْعَةِ
الْمُصْطَفي وَ بَهْجَةِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِساءِ الْعالَمينَ وَ اِلي سَيِّدَيْ
شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، السِبْطَيْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ اِلَي الأئِمَّةِ التِّسْعَةِ
الْمَعْصُومينَ الْمُكَرَّمينَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ سِيَّما بَقِيَّةِ اللّهِ فِي الأرَضينَ وَ وارِثِ
عُلُومِ
الأنْبِياءِ وَ الْمُرْسَلينَ ، الْمُعَدِّ لِقَطْعِ دابِرِ الظَّلَمَةِ وَ الْمُدَّخِرِ لاِحْياءِ الْفَرائِضِ وَ
مَعالِمِ الدّينِ ،
الْحُجَّةِبْنِالْحَسَنِ صاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمانِ عَجَّلَ اللّهُ تَعالي فَرَجَهُ الشَّريفَ فَيا
مُعِزَّ
الأَوْلِياءَوَيامُذِلَ‌الأعْداءِاَيُّهَاالسَّبَبُ‌الْمُتَّصِلُ‌بَيْنَ‌الأرْضِ‌وَالسَّماءِقَدْمَسَّنا
وَ اَهْلَنَا الضُّـــرَّ في غَيْبَتِـــكَ وَ فِراقِـــكَ وَ جِئْنـا بِبِضاعَـةٍ
مُزْجاةٍ مِنْ وِلائِكَ وَ مَحَبَّتِكَ فَاَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ مِنْ مَنِّكَ وَ
فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنا بِنَظْرَةِ رَحْمَةٍ مِنْكَ
اِنّا نَريكَ مِنَ الْمُحْسِنينَ
(4)

متن تأييديه فقيه اهل‌بيت حضرت آية اللّه حاج سيدمرتضي خاتمي درخصوص

«روش انس با قرآن» و تأليفات تفسيري جناب آقاي دكتر محمد بيستوني

بسم اللّه الرحمن الرحيم

قرآن‌منشور هدايت، راهنماي‌جاويد،مبشرنور و بركت‌و «نسخه‌شفابخش»براي همه انسان‌ها مي‌باشد . اين نور روشنگر و ابر باران‌خيز و «نسيم معنوي و جانبخش حيات» بايد به عمق جان و روح نفوذ نموده و با روش‌هاي صحيح و كارشناسي شده در متن زندگي و فعاليت‌هاي فردي و اجتماعي همه انسانها خصوصا «اهل قبله» قرارگيرد .

در همين راستا ، فرزند معنوي و عزيزم جناب آقاي «دكتر محمد بيستوني» كه از عنفوان‌جواني درخدمت «قرآن و مساجد» بوده‌است . در يك تلاش طاقت‌فرسا و منظم كه بنده از 10 سال پيش، مستقيما در جـريان آن قــرارگــرفتم «طــرح جديد و دقيقي» را تحت عنوان «روش انس با قرآن» از طريق «كارگاه آموزشي مفسّرين جوان» ابـداع نموده است و كليّه منابع تحقيقاتي آن را نيز شخصا تأليف كرده و همه آن‌ها را قبل از چاپ و نشر براي «تصحيح لفظي و محتوايي و اعرابي» به رؤيت اينجانب رسانده است. بنده نيز با كمال‌دقت و حوصله‌تمامي‌آن‌هارا ازاول تاآخرمطالعه‌وتصحيح نمودم .

تأليفات‌قرآني‌جناب‌آقاي‌دكتر محمد بيستوني كه عموما در حوزه «تفسيرموضوعي‌وزنجيره‌اي قرآن كريم»

(5)

مي‌باشد ، بسيار ساده و براي عموم مردم و متديّنين خصوصا «نوجوانان و جوانان عزيز» كاملاً قابل استفاده بوده و مي‌تواند تحوّل عظيمي را در «مؤانست نسل جوان با محتواي قرآن كريم» خصوصا در حوزه‌هاي علميه و دانشگاهها و مراكز آموزشي و دولتي كشور به همراه داشته باشد .

ازويژگي‌هاي بارز تأليفات تفسيري ايشان، توجه به «تفسيرموضوعي‌وزنجيره‌اي (تفسيرقرآن‌باقرآن)» مي‌باشدكه‌درنوع خود بي‌نظيراست.

اميدوارم جوانان عزيز مسلمان در سراسر جهان وجود وي را غنيمت شمرده و از تأليفات قرآني ايشان كه بحمداللّه اخيرا به زبانهاي عربي ، انگليسي ، فرانسه و آلماني نيز در دست چاپ و انتشار مي‌باشد ، حداكثر استفاده را بنمايند .

آرزومي‌كنم‌خداوندتبارك‌وتعالي‌به‌اين‌برادرباذوق‌وعلاقمندبه‌قرآن‌ومسائل جوانان توفيق‌ادامه‌مخلصانه‌چنين «تلاشهاي‌مفيد و مؤثرقرآني» را بيش از پيش‌عنايت‌فرمايد .

بتـاريـخ 2/7/1382 ه.ش
27 رجب‌المرجب 1424 ه.ق
مبعث رسـول اكـرم صلي‌الله‌عليه‌وآله
سيد مرتضي خاتمي
(6)

مقدمه

يكي از مسائل اساسي همه اديان الهي و مكاتب فكري، موضوع معاد و بازگشت انسان پس از مرگ مي‌باشد. انسان‌ها از طريق انبياء الهي از آغاز به اين نكته توجه داده شدند كه دنياي خاكي، آخرين عالم آن‌ها نيست و پس از اين جهان و عالم قبر و برزخ، عالم آخرت در انتظار آن‌هاست. برهمين اساس اصل معاد مورد اتفاق همه اديان و دانشمندان باانصاف قرار گرفته است ولي در مورد چگونگي آن در سه مسئله مهمّ اختلاف نظر و بحث‌هاي مختلفي وجود دارد. اين سه مسئله عبارتند از: چگونگي معاد (معاد جسماني يا روحاني)، واقعيت نعمت‌هاي بهشتي و عذاب‌هاي جهنمي، مفهوم معاني عذاب و ميزان و صراط و خلود و... . در مسير كشف حقيقت بحث‌هاي مربوط به معاد تنها كساني موفق بوده‌اند كه مسائل متنوع معاد را از سرچشمه وحي و قرآن كريم و با استفاده از توضيحات حاملين وحي كه انبياء

«» (7)

عظام‌الهي و معصومين عليهم‌السلام هستند، دريافت نموده‌اند، زيرا معاد و سراي جاودان و كميّت و كيفيّت آن از اسرار غيبي است كه جز از مسير پيامبران و جانشينان ايشان هرگز برداشت صحيح و كاملي از بحث حاصل نمي‌شود .

كتابي كه ما و شما اكنون در محضر آن هستيم، حاصل تلاشي است كه بنا دارد بخش قابل توجهي از مسايل معاد را، با بياني ساده و در حداقل حجم نوشتاري (Fast book) براي استفاده بهتر جوانان عزيز، مورد بررسي قرار دهد.

اميدوارم با درك بهتر موضوع معاد، تأثير رفتاري اعتقاد به آن در زندگي فردي و اجتماعي ما و شما بيش از پيش آشكار گردد.

دكتر محمد بيستوني

رئيس هيئت مديره مؤسسه قرآني تفسير جوان

تهران ـ اسفند ماه 82

«» (8)

معنـاي لغـوي و اصطـلاحي معـــاد

معاد از عود به معناي رجوع و برگشتن است. محل استعمال آن در قرآن كريم نوعا در بازگشت به شيء اول است. مثل «وَ مَنْ عادَ فَيَنْتَمِمُ اللّهُ مِنْهُ» (95 / مائده) يعني هركس بازگشت كند خدا از وي انتقام مي‌گيرد. معاد مصدر ميمي و اسم زمان و مكــان است به معنـــاي زمان و مكـان بازگشت .(1)

وَ أَقْسَمُوا بِاللّهِ جَهْــدَ أَيْمانِهِمْ لايَبْعَثُ اللّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلي وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّـا وَ لكِــنَّ أَكْثَــرَ النّــاسِ لا يَعْلَمُـونَ. (2)
1- قاموس قرآن، آيةاللّه قَرَشِيّ، ج 5، ص 66 .
2- 38 / نَحْل .
«» (9)
و با سوگندهاي سخت [خود] به خدا سوگند ياد كردند كه خدا آن كس را كه مي‌ميرد برنخواهد انگيخت. چرا، [برخواهد انگيخت و اين [وعده‌اي است درست بر عهــده او، [كــه بــه آن وفــا خــواهــد كــرد، [امّا بيشتــر مــردم نمــي‌داننــد.

شأن نزول

در شأن نزول و داستان فرود آيه مورد بحث آورده‌اند كه: اين آيه در مورد يكي از تاريك انديشان و شرك‌گرايانی كه معاد و جهان پس از مرگ را انكار مي‌كرد فرود آمد. داستان اين گونه بود كه مرد باايماني از فردي شرك‌گرا مقداري طلب داشت كه آن را مطالبه كرد و در ضمن گفتارش او را از حساب و كتاب خدا و جهان پس از مرگ تـــرســانـــد.
«» (10)
امّا آن مرد شرك‌گرا گفت: به راستي تو فكر مي‌كني كه پس از مرگ زنده خواهي شد؟ من سوگند ياد مي‌كنم كه پس از مرگ، زنده شدن و حساب و پاداشي نخواهد بـــــود.
اينجا بود كه اين آيه شريفه، به باور «اَبوالعاليه» بر قلب پاك پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله فرود آمده كه:
وَ أَقْسَمُوا بِاللّهِ جَهْدَ أَيْمانِهِمْ لايَبْعَثُ اللّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلي وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا
در ادامه سخن از منطق پوسيده شرك‌گرايان، اينك به بيان نوع ديگري از كجـــروي‌ها و كـــج‌انـديشي‌هاي آنان پـــرداخته و مي‌فرمايد:
وَ أَقْسَمُوا بِاللّهِ جَهْدَ أَيْمانِهِمْ لايَبْعَثُ اللّهُ مَنْ يَمُوتُ
شرك‌گرايان با سرسختي و پافشاري بسياري سوگند ياد كردند كه خدا در روز رستاخيز كسي را كه مـــرده است ديگر زنـــده نخـواهد ساخت.
خـــدا در پـــاسخ گفتـــار بي اســـاس آنـــان مي‌فـــرمـايـد:
«» (11)
بَلـــي وَعْـــداً عَلَيْـــهِ حَقًّـــا
چرا، خدا مردگان را زنده مي‌سازد. اين وعده‌اي است كه او داده و بر ذات پاك اوست كه به وعده‌اش وفا كند؛ چرا كه وعده او حق است و در آن تخلّف راه ندارد.
افزون بر آن، اگر رستاخيزي در كار نباشد، تكليف بيهوده است؛ چرا كه تكليف و تعهّد و وظيفه و مسئـــوليت آن گاه درست جلوه مي‌كند كه پاداش و كيفري باشد وگـــرنـــــه مفهـــومـي نخـــواهد داشـــت.
وَ لكِـــنَّ أَكْثَـــرَ النّـــاسِ لايَعْلَمُونَ.
امّـــا بيشتـــر مـــردم نمـي‌داننـد و به خـــاطر كفـــر و مخالفت با پيامبران به درستي رستـــــاخيـــز ايمـــــان نمـــــي‌آورنـــد.
به باور پاره‌اي منظور اين است كه بيشتر مردم به حكمت روز رستاخيز و زنده‌شدن مـــردگان پي نبـــرده، به همـيـــن جهت آن را دروغ مي‌انگارند.
«» (12)
(1)

أَوَلَــمْ يَرَ الْإِنسَــانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ(2)
[آيا اين انسان تاكنون درباره آفرينش خويشتن نينديشيده؟! [و آيا [اين [آدمي نديده [و ندانسته] است كه ما او را از نطفه‌اي [ناچيز] آفريديم، پس به يكباره او ستيزه‌جويي نمايان گرديد؟!
1- تفسيربيان 30 جلدي، دكترمحمدبيستوني، انتشارات فراهاني، جلد 14 صفحه 200 تا 202 .
2- 77 / يس .
«» (13)

شـــأن نـــزول

در شــأن نــزول و داستــان فــرود ايـــن آيــات مفسّــران چنيــن آورده‌انـــد:
روزي يكي از شركگرايان، به نام «اُبَيِّ بْن خَلْف» و يا «عاصُ بْن وائِل» يك قطعه استخوان پوسيده ـ را كه از شدت پوسيدگي در حال فروپاشي و پودر شدن بود پيدا كرد ـ و آن را به همراه خود نزد پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله آورد و فرياد برآورد كه! هان اي محمد! چه كسي مي‌تواند اين استخوانهاي پوسيده را دگرباره زندگي بخشد؟ و چه كســي باور مي‌كند كه اين استخــوان‌هاي پودر شده دگرباره جامه هستي بپوشند؟!
به راستــي آيا تــو مي‌پنداري كه خــدا دگــربــاره ايــن‌ها را زنــده مي‌سازد؟!
پيامبر گرامي صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود: آري، نه پندار كه يقين دارم؛ و آنگاه بود كه اين آيات هفتگانه بر قلب مصفاي آن حضرت و براي پاسخگويي به آن پندارها و ترديدها فرود آمد.(1)
(14) «»
با اين بيان آن پديدآورنده توانا و دانايي كه مي‌تواند در راه آفرينش و رشد بخشيدن به انسان او را از اين مراحل چندگانه به صورت شگفت‌انگيزي عبور دهد و او را از نطفه‌اي ناچيز و بي‌مقدار به اوج كمال و اعتدال برساند و به او قدرت مقايسه و گزينش و انتخاب و بحث و كشمكش بدهد، چگونه نخواهد توانست آفرينش ديگري را در آستانه رستاخيز و روز رستاخيز پديد آورد و انسان را براي حسابرسي و دريـافت پاداش و كيفـر احضــار نمـــايد؟
1. آيه 83ـ77.
(15) «»
و تازه مي‌دانيم كه آفرينش دگرباره از آفرينش آغازين آسانتر است، چرا كه اين تنها پديد آوردن است، امّا آن، افزون بر پديد آوردن پديده‌هاي گوناگون، ابداع و ابتكار و پديد آوردن بدون هيچ سابقه و نمونه مي‌باشد.
روشن است كه آفرينش انسان را بسان پيدايش جهان و پديده‌هاي گوناگون آن نمي‌توان به طبيعت نسبت داد، چرا كه طبيعت بدان دليل كه فاقد حيات و توان و شعور است، در حكم مرده مي‌باشد؛ با اين بيان چگونه مي‌توان از آن انتظار انجام كاري به اين شكوه و عظمت را داشت؟ و يا آفرينشِ انسان، اين شاهكار عظيم و بهـــت‌آور جهــان هستـــــي را بــه آن نسبـــــت داد؟!
و نيز نمي‌توان آفرينش انسان و يا جهان را ره‌آورد تصادف و اتفاق

نگريست، چرا كه براي پيدايش هر پديده‌اي پديدآورنده‌اي توانا و دانا لازم است و جز اين را خرد سالم و وجدان و فطرت نمي‌پذيرد و قانع نمي‌گردد. آيه مورد بحث به اين نكته جالب و تفكرانگيز نيز رهنمون است كه انسان در شناخت آفريدگار هستي و گزينش دين و آيين و راه و رسم زندگي، بايد خردمندانه و
(16) «»
هوشيارانه عمل كند و با آگاهي و انديشه و شناخت، با دين روبرو گردد؛ چرا كه قرآن در اين آيه بر شرك‌گرايان دليل و برهان مي‌باراند و از آنان مي‌خواهد كه آفرينش دگرباره را با توجه به آفرينش نخست مورد مطالعه قرار دهند و اين را به آن قياس نمايند؛ و نيز كساني را كه به آفرينش انسان و جهان اقرار مي‌كنند، آنان را به پذيرش آفرينش دگرباره ملزم مي‌سازد و روشنگري مي‌كند كه همان آفريدگار توانا و دانا و فرزانه‌اي كه جهان و انسان را آفريد، بر آفرينش دگرباره نيز تواناست.(1)

آيا به كران تا كران آسمانها بر فراز سرشان ننگريسته‌اند كه چگونه ما آن‌ها را
1- تفسير بيان 30 جلدي، دكتر محمد بيستوني، انتشارات فراهاني، جلد 23 صفحه 53 تا 55 .
«» (17)
بدون هيچ ستون و پايه‌هايي ديده شدني ساخته و پرداخته و چگونه به آنها نظام بخشيده‌ايم؟
وَزَيَّنَّاهَا
و چگونه آن را به وسيله ستارگان ثابت و سيار آراسته ساختيم و زينت داديم؟
وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ
و براي آن آسمان بلند و زيبا هيچ شكاف و گسستگي نيست و سراسرش از نظم بهت‌آور و اندازه‌گيري شگفت‌انگيز و قدرت‌نمايي انديشاننده خبر مي‌دهد.
به باور پاره‌اي از مفسران پيشين منظور اين است كه و در آن هيچ تفاوت و اختلافي نيست و كران تا كران آن براساس حساب و نظم پديد آمده است.
«» (18)
وَ الْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ‌كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ(1)
و زمين را [چگونه] گسترانيديم و در آن كوه‌هايي فرو افكنديم و از هر نوع [گل و گياه [زيبا [و دل‌انگيز [در آن رويانيديم؛
واژه «بَهيج» و «بَهْجَت» به مفهوم منظره زيبايي است؛ بسان گل‌ها و گياهان و بوستان‌ها و درختان سرسبز و خرم كه در برابر تماشاگران زيبا و دل‌انگيز جلوه مي‌كند.
تَبْصِرَةً وَذِكْرَي لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ(2)
تا براي هر بنده بازگشت‌كننده‌اي بينش‌بخش و پندآموز باشد.
آري، همه اين كارها به منظور آگاهي بخشيدن به مردم بود تا به وسيله اين آيات و
1- 7 / ق .
2- 8 / ق .
«» (19)
نشانه‌هاي قدرت خدا در كران تا كران هستي، بندگانش بينا و آگاه گردند و راه دين‌گرايي و دين‌باوري و دينداري برايشان آشكار گردد و براي آنان كه

رو به بارگاه خـــدا مي‌كننـــد بينـــش‌افـــزا و عبـــرت‌آمـــوز بـــاشـــــد.
وَ نَزَّلْنَا مِنَ السَّمَـاءِ مَـاءً مُبَـارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَ حَبَّ الْحَصِيدِ(1)
و از آسمـان [بلنـد] آبـي پـربـركت فـرود آورديـم و به وسيلـه آن باغ‌هـا و دانـــه‌هـــاي دروشـــــدنـي را رويـانيـــــديـــــم.
«حَصيد»: به‌انواع دانه‌ها و گياهان دروشدني گفته‌مي‌شود.
به باور «قَتادَة» منظور اين است كه در زمين دانه‌هاي گندم، جو و از هر دانه‌اي كه درو مي‌گردد رويانيديم؛ چرا كه اين‌ها پس از رسيدن به كمال چيده مي‌شوند. با اين بيان واژه «حَبّ» همان «حَصيد» مي‌باشد و نظير اضافه حق به يقين در «حَقُّ الْيَقين» مي‌باشد و يا همانند اضافه مسجد به جامع.
1- 9 / ق .
(20) «»
وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ(1)
و [نيز] درختان تناور خرما را كه شكوفه‌هايش در هم پيچيـــده است.
«باسِقات»: اين واژه جمع «باسِقَة» به مفهوم بلند قامت آمده است.
«طَلْع»: بـه شاخـه درخت خرمـا و نيـز به ميـوه و ثمـره آن و در آغـاز كـار و شكـــوفـــايي‌اش گفتـــه مـــي‌شـــود، چـــرا كـــه نمـــايـــان مي‌شـود.
«نَضيد»: به مفهوم متراكم و روي هم انباشته و روي هم چيده شده آمده است.
و نيز نخل‌هاي بلند و سر به آسمان كشيده، به وسيله اين باران سودبخش و زندگي‌ساز رويانيديم.
1- 10 / ق .
«» (21)
لَهَا طَلْعٌ نَضِيـدٌ
نخل‌هايي كه داراي ميوه‌ها و خوشه‌هاي متراكم و روي هم چيده‌اند.
واژه «طَلْع» به مفهوم نخستين چيزي است كه از ميوه درخت خرما پيش از شكافته شدن، نمايان مي‌گردد. و آنگاه كه از پوسته خارج شود، به آن «نَضيد» مـــي‌گـــوينـــــــد.
رِزْقًا لِلْعِبَـادِ وَأَحْيَيْنَـا بِهِ بَلْـدَةً مَيْتًا كَـذَلِكَ الْخُـرُوجُ(1)
تا [رزق و] روزي بندگان [ما] باشد؛ و با آن [آب [سرزميني را كه مرده بود زندگي بخشيـديم؛ [آري، [برآمـدن [مـردگان از دل خاك نيز [همين گونه خواهد بود.
1- 11 / ق .
(22) «»
با اين بيان همه رزق و روزي‌ها و همه نعمت‌هايي كه انسان‌ها از آن‌ها در زندگي بهـره مي‌گيـرنـد از جانب خداست و همـه را او پـديـد آورده

اســت و ذات پــاك و بي‌همتــاي اوست كه به همــه مــوجــودات زنده با اين نظام و اين واسطه‌ها روزي مي‌دهـد.
وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا
و با اين قطره‌هاي زندگي‌ساز باران، زمين پژمرده و افسرده و مرده و خشك و قحطي‌زده‌اي را كه در آن هيچ گل و گياهي نيست، زندگي بخشيديم و همه چيز در آن رويــانيـــــديـــــم.
كَذَلِكَ الْخُــرُوجُ
آري، زنده شدن مردگان و بيرون آمدن آنان از دل خاك نيز در آستانه رستاخيز همين گونه است؛ چرا كه وقتي قدرت بي‌كراني بتواند يكي از دو كار را انجام دهد،
«» (23)
انجام ديگري براي او آسان است؛ امّا از آن جايي كه مردم زنده شدن زمين را در هر بهار به چشم خود ديده و سربرآوردن گل‌ها و گياهان از دل آن و روييدن دانه‌ها را تماشا كرده‌اند، برايشان عادي و طبيعي جلوه مي‌كند و در اين كار شگفت نمي‌انديشند و كسي هم آن را انكار نمي‌كند؛ امّا از آن جايي كه زنده شدن مردگان را نديده‌اند، بااينكه نظير زنده شدن زمين و روييدن گل‌ها و دانه‌ها به وسيله باران است، آن را سخني شگفت‌انگيز مي‌پندارند و انكار مي‌كنند در حالي كه اگر نيك بينديشند درخواهند يافت كه اين دو كار شگرف نظير هم هستند و هر قدرتي كه بر انجــام يكــي از آن دو تــوانــا بــاشد، بـر انجـــام ديگــري نيـــز تـــوانــاست.
از «ابن عباس» در تفسير آيه آورده‌اند كه: در روز رستاخيز نيز همين گونه به وسيله فــروريختــن بــاران، مــردگان زنــده شده و از دل گــورها سربرخواهند آورد.(1)
«» (24)
در آيات چندگانه پيش خداي فرزانه پس از ترسيم شكوه و عظمت قرآن و پيامبر گرامي، به ترسيم پندار شرك‌گرايان پرداخت كه زنده شدن مردگان و جهان پس از مرگ را پندار و انديشه‌اي شگفت‌آور و دور از ذهن عنوان مي‌دادند و در آياتي كه از نظرتان گذشت بر امكان معاد و زنده شدن مردگان استدلال مي‌كند. اين استدلال بر چند پايه اسـاسي استوار است:
1ـ نخست بــه آفــرينش آسمــان‌ها و نظــام بهت‌آور آن تـــوجــه مــي‌دهـــد.
1. تفسير ابن عباس، ص 325.
«» (25)
2ـ آن گاه به آفرينش زمين و گسترش بخشيدن آن كه بسان فرشي بي‌كرانه بر زير پاي انسان‌ها گسترده شده است.

3ـ سپس به افكندن كوه‌ها در آن تا آن را كنترل نمايند.
4ـ از پي آن به دنياي شگرف گل‌ها و گياهان و چگونگي رويش دانه‌ها و درختان از زمين خشك و بي آب و مرده توجّه مي‌دهد، كه چگونه دست تواناي آفرينش با فرود آمدن باران به زمين مرده شور و حيات مي‌بخشد و دنيايي زيبا و تماشايي و تفكرانگيز پديد مي‌آورد...
پس از ترسيم دقيق و ظريف اين استدلال به انسان روي مي‌آورد كه: هان اي انسان! اگر نيك بينديشي پيدايش رستاخيز نه دور از ذهن است و نه ناممكن چرا كه هرسال در بهارانِ طبيعت رستاخيزي را با اين شكوه و عظمت تماشا مي‌كني و زمين مرده را در حال تجديد حيات مي‌نگري، اگر به اين رستاخيز نيك بنگري درخواهي يافت زنده شدن مردگان نيز كاري است شدني و مردگان نيز به اراده آفريدگار هستي روزي همين گونه از دل خاك سر برمي‌آورند و دگرباره زنده مي‌شوند و براي حساب و كتاب و پاداش و كيفر به دادگاه رستاخيز مي‌روند! آري، زنده شدن مردگان نيز چيزي بسان زنده شدن زمين مرده و روييدن گل‌ها و گياهان و دانه‌ها از دل آن است. كَذلِكَ الْخُرُوجُ.(1)
«» (26)

خُشَّعــاً أَبْصــارُهُمْ يَخْـرُجُـونَ مِـنَ الْأَجْداثِ كَأَنَّهُمْ جَرادٌ مُنْتَشِرٌ.(2)
در حالي كه چشمان آنان [از شدت ترس] فرو افتاده، از گورها سر برون مي‌آورند، چنــان‌كه گــويي ملخ‌هايي پراكنده‌اند؛
1- تفسيربيان 30 جلدي، دكترمحمدبيستوني، انتشارات فراهاني، جلد 26 صفحه 321 تا 326 .
2- 7 / قمر .
«» (27)
اَجْداث: جمع «جَدَث» به مفهوم گور آمده و «جَدَف» نيز به همين معنا مي‌باشد.
در اين فراز بدان دليل از چشم‌ها به فرو افتادگي و خضوع و خشوع وصف مي‌گردد، كه نشان عزت و سرفرازي و يا ذلت و خواري انسان را مي‌توان در نگاه او ديــد و دريــافت كـه درون او چــه خبـــر اســت.
يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْداثِ كَأَنَّهُمْ جَرادٌ مُنْتَشِرٌ
از گورهاي خويش سر بر مي‌آورند؛ چنان كه گويي ملخ‌هايي كه پراكنده‌اند، بـــدون هـــدف بـــه هـــر ســـو مي‌دونـــد.
به بيان روشن‌تر منظور آيه اين است كه: آنان در روز رستاخيز در حالي كه چشم‌هايشان از شدت هراس و وحشتِ رويدادهاي سهمگين رستاخيز فرو افتاده است، از گورهاي خويش سر بر مي‌آورند و به صورت درهم و برهم و پراكنده و موج‌آسا و بدون هدف به هر سمت و سو مي‌دوند.
«» (28)
از آيه شريفه اين نكته ظريف دريافت مي‌گردد كه انگيزش انسان در روز رستاخيز با همين جسم و اين پيكر خواهد بود، نه به صورت انگيزش روح‌ها و جان‌ها؛ چرا كه در گورها همين جسم‌ها خفته‌اند و زماني كه قرآن روشنگري مي‌كند كه آنان ملخ‌وار از گورهاي خويش سر بر مي‌آورند، نشان مي‌دهد كه رستاخيز و معاد جسماني خواهد بود، نه روحاني.(1)

«قَتادَة» مي‌گويد: آيا مـا زميـن را بـراي زنـدگي شمـا گستـرش نبخشيديم؟
1- تفسيربيان 30 جلدي، دكترمحمدبيستوني، انتشارات فراهاني، جلد 27 صفحه 146 تا 147 .
«» (29)
وَ الْجِبـــــالَ أَوْتـــــاداً (1)
و كوه‌ها را [بسان] ميخ‌هايي [براي زمين نگردانيديم]؟!
وَتَد: اين واژه به معنـي ميخ بسيار سخت آمـده است.
وَ خَلَقْنـــاكُـــمْ أَزْواجـــاً (2)
و شما را [به صورت] جفت آفريديم.
و آيا كوه‌هاي بلند و سر به آسمان كشيده را، بسان ميخ‌هايي براي كنترل حركت و لـــــــرزش آن نگـــــــردانيـــديم؟
ممكن است منظور اين باشد كه: آيا شما انسان‌ها را به صورت شكل‌هاي
1- 7 / نباء .
2- 8 / نباء .
«» (30)
گوناگون نيافريديم؟ امّا به باور پاره‌اي: ما شما را به صورت نر و ماده و يا مرد و زن آفـريديم تا ضمـن بهره‌وري از زندگي و وجود يكديگر، نسل شما نيز تداوم يابد.
و از ديدگاه برخي ديگر منظور اين است كه: ما شما را به صورت سياه و سفيد و كـوچك و بزرگ و زرد و سرخ و گوناگون آفريديم.
وَ جَعَلْنـــا نَـوْمَكُـــمْ سُبـــاتـــاً (1)
و خوابتان را [مايه] آسايش [و آرامش] گردانيديم.
سُبات: اين واژه از ريشه «سَبَتَ»، در اصل به معني قطع نمودن آمده، و به همين تناسب در تعطيل ساختن كار و تلاش براي آسايش و استراحت به كار مي‌رود. و نامگذاري روز شنبه به عنوان «يَوْمُ السَّبْت» در ميان‌يهود ـ براي تعطيل ساختن تلاش و كـــار روزانه ـ از همـيـن ريشه است. در تفسير اين آيه آن ديدگاه‌ها متفاوت است:
1- 9 / نباء .
«» (31)
1 ـ به باور پاره‌اي منظور اين است كه: ما خواب را مايه آسايش بدن و آرامش خـــاطر شمـــا قـــــرار داديـــم.
2 ـ امّا به باور «ابن انباري» منظور اين است كه: ما خواب را وسيله

وانهادن كار و تــلاش براي اســتــراحت گـــــردانيديم.
3 ـ و از ديدگاه برخي ما خواب را برايتان حالتي ميان مرگ و زندگي قرار داديم.
وَ جَعَلْنــَا اللَّيــْلَ لِبــاســاً (1)
و شب را [برايتان] پوششي ساختيم.
و شب را پرده و پوششي قرار داديم كه با سايه‌گستر شدن خود همه چيز را فــرامي‌گيــرد و در آرامش فــرو مي‌برد.
1- 10 / نباء .
(32) «»
وَ جَعَلْنــَا النَّهارَ مَعاشاً (1)
و روز را براي گذران [و اداره] زندگــي قرار داديم.
و موهبت «روز» را براي گذران و اداره زندگي و فراهم آوردن امكانات و وســايل مــورد نيـاز براي ادامــه حيــات آفـــريديم.
وَ بَنَيْنا فَوْقَكُمْ سَبْعاً شِداداً (2)
و بر فراز [سر] شما هفت آسمان استوار بنا نموديم.
وَ جَعَلْنا سِــراجاً وَهّاجــاً (3)
و چراغي درخشان پديد آورديم.
وَهّاج: از ريشه «وَهَجْ» به معني روشنايي و شعله و حرارت آتش و آفتاب مي‌بــاشد كه از فــاصلــه‌اي دور هــويداست(1).
1- 11 / نباء .
2- 12 / نباء .
3- 13 / نباء .
«» (33)
«مُقاتِل» مي‌گويد: خورشيد را پديد آورنده هستي به صورت كانوني از نور و حرارت آفريده است؛ چرا كه واژه «وَهجْ» به معنــي نور و حــرارتي است كه از آتـــش بــرافـروختـــه زبـــانـــه مي‌كشـــد.
وَ أَنْزَلْنا مِنَ الْمُعْصِــراتِ ماءً ثَجّاجاً (2)
و از ابرهاي باران‌زا، آبي ريزان فرود آورديم؛

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلي وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا
1 ـ مفردات راغب ؛ لسان العرب، واژه «وَهَج».
2- 14 / نباء .
(34) «»
يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذلِكَ وَ لاَ أَكْبَرُ إِلاّ في كِتَابٍ مُبِينٍ(1)
و آنان كه كفر ورزيدند، گفتند: رستاخيز بر ما فرا نخواهد رسيد! [هان اي پيامبر! به آنان [بگو: چرا، بي‌گمان بر شما خواهد آمد به پروردگارم سوگند، [آن] داناي نهان كه هموزن ذره‌اي، نه در [كران تا كران] آسمانها و نه در زمين از او دور [و پوشيده[نمي‌ماند؛ و نه كوچك‌تر از آن و نه بزرگ‌تر از آن نيست جز اينكه در كتابي روشن به‌ثبت رسيده است.
در آيه مورد بحث در اشاره به پندار شرك‌گرايان و ظالمان درباره رستاخيز و جهان پس از مرگ مي‌فرمايد:
1- 3 / سَبَأ .
«» (35)
وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ
و كفرگرايان گفتند: رستاخيزي در كار نيست و چنين روز و ساعتي براي ما نخواهد آمد!
قُلْ بَلي وَ رَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ
هان اي پيامبر! بگو: چرا، به پروردگارم سوگند رستاخيز براي شما نيز خواهد آمد.
عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ
او داناي نهان است و آنچه را همه نمي‌دانند و دانش آنها بر همگان پوشيده است، براي او آشكار است، به گونه‌اي كه به اندازه سنگيني ذره‌اي در آسمانها و زمين از قلمرو دانش بي‌كران او دور و پوشيده نمي‌ماند و او از كران تا كران هستي آگاه و به ناچيزترين ذرّات آفرينش دانا است.
وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ
(36) «»
و كوچكتر و بزرگتر از هموزن ذرّه‌اي در آسمانها و زمين نيست جز اينكه همه آنها در كتابي روشن و روشنگر به ثبت رسيده است.
منظور از اين كتاب شگفت‌آور، لوح محفوظ است كه در تفسير سوره يونس در مورد آن روشنگري گرديد.

با اين بيان آفريدگار هستي پندار كفرگرايانى را كه فرارسيدن رستاخيز و روز كيفر و پاداش را انكار مي‌كردند، مردود اعلام داشته و روشنگري مي‌كند كه روز رستاخيز در پيش است؛ و به پيامبر گرامي صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمان رسيد كه براي تأكيد مطلب سوگند ياد كند؛ و از پي آن از دانش بي‌كران خويش سخن به ميان آورد و روشن ساخت كه ذات پاك او از گذشته و آينده آگاه است و چيزي در كران تا كران آسمانها و زمين و يا
«» (37)
عملكرد بندگان بر او پوشيده نمي‌ماند.(1)

چرا انکار معاد؟

أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَي السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُـــــــرُوجٍ(2)
پس آيا به آسمانِ فراز سرشان ننگريسته‌اند كه ما چگونه آن را ساخته و آراسته‌اش
1- تفسيربيان 30 جلدي، دكترمحمدبيستوني، انتشارات فراهاني، جلد 22 صفحه 135 تا 137 .
2- 6 / ق .
(38) «»
كرده‌ايم و در آن هيچ گونه شكافتگي [و گسستگي [نيست؟!
«فُـــــرُوج»: ســـــوراخ‌هـــــا و شكـــــاف‌هـــــا.

قُلْ اَمَرَ رَبّي بِالْقِسْطِ وَاَقيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصينَ لَهُ الدّينَ كَما بَدَاَكُمْ تَعُودُونَ.(1)
بگو: پروردگارم به داد گري [در همه ميدانها و شرايط [فرمان داده است، و [نيز خواسته است كه [در كنار هر سجده‌گاهي [كه براي نماز برمي‌گزينيد] با همه وجود به سوي‌او روي‌آوريد و در حالي كه دين خويشتن را براي او [پاك و [خالص مي‌سازيد وي را بخـوانيـد. همانگـونه كه شما را پديد آورد [به سـوي او [باز خــواهيد گشت.
در فراز پاياني آيه شريفه زيباترين و كوتاه‌ترين استدلال براي ترديد ناپذير بودن رستاخيز و آفرينش دگرباره انسانها را ترسيم مي‌كند و مي‌فرمايد: همانگونه كه پديد آورنــده هستــي شمـا را پــديــد آورد، دگــرباره بـه ســـوي او باز خواهيد گشت.
كَمـا بَــدَاَكُمْ تَعُـــودُونَ.
1- 29 / اعراف .
«» (39)
در مورد پيوند اين فراز به ديگـر فــرازهاي آيه شـــريفه يا آيات گذشته ديدگاه‌هايي ارائه شــده اســـــت:
1 ـ به باور برخي منظور اين است كه پروردگار خويش را از روي اخلاص بخوانيد و بپرستيد؛ چرا كه سر انجام به سوي او باز مي‌گرديد و پاداش خود را دريافت مي‌داريد. اگر براستي دريافت اين حقيقت برايتان دشوار است، به آغاز آفرينش و پيدايش خود بنگريد و بدانيد كه همان گونه كه آفريدگار هستي شما را از نيستي به هستي آورد، دگر باره پس از مرگ و خاك شدنتان، به كالبد خاكي شما حيات بخشيده و با آفرينشي تازه شما را بر مي‌انگيزد.
2 ـ امّا به باور «زَجّاج» اين فراز از آيه شريفه، به آيه 25 همين سوره پيوند مي‌خورد(1) ومنظور اين است كه آفريدگار هستي پس از مرگ و پايان زندگي شما در اين سرا، بار ديگر شما را براي روز رستاخيز از دل خاك بيرون مي‌آورد و زندگي مي‌بخشد؛ چرا كه زنده ساختن دگر باره شما، براي او دشوارتر از آفرينش نخستين شما نيست. و بدين سان براي شرك‌گرايان‌ي كه روز رستاخيز را انكار مي‌كردند و آن را دشوار و يا ناممكن مي‌پنداشتند استدلال مي‌كند كه اين براي آفريدگار هستي آسان اســـــت.
«» (40)
3 ـ از ديدگاه «ابو مسلم» اين فراز از آيه پيوندي به گذشته ندارد و خود

نكته‌اي جداگانه است و اين پيام را مي‌دهد كه هان اي بندگان خدا به هوش باشيد كه خدا همان گونه كه همه شما انسانها را از خاك آفريد، بار ديگر به خاك بر مي‌گرديد. اين آيه، درست بسان آن آيه است كه مي‌فرمايد: ما شما را از خاك آفريديم و شما را به خاك باز مي‌گردانيم و دگر باره شما را از خاك بيرون خواهيم آورد: مِنْهُمْ خَلَقْنــاكُمْ...(1)

1 ـ فيها تَحْيَوْنَ...

«» (41)

4 ـ و از ديدگاه برخي نيز منظور اين است كه همان گونه كه در آفرينش نخستين برهنه ديده به جهان گشوديد و هيچ نداشتيد، در روز رستاخيز نيز همان گونه بر انگيخته مي‌شويد.

از پيامبر گرامي در اين مورد آورده‌اند كه فرمود: تَحْشُرُونَ يَوْمَ الْقِيامَةِ عُراةً حُفاةً غُبْرا.(2) در روز رستاخيز پابرهنه، عريان و بدون پوشش برانگيخته خــواهيد شـــد.

1 ـ 55 / طه .

2 ـ صحيح مُسْلِم، ج 4، ص 2194 كتاب الْجَنَّة؛ تِرْمذي، ج 4، ص 615 ـ 616.

«» (42)

قرآن در آيه ديگري در مورد آفرينش دگر باره انسان مي‌فرمايد: همان گونه كه بار نخست آفرينش را آغاز كرديم، دگرباره آن را باز مي‌گردانيديم... كَما بَدَأْنا اَوَّلَ خَلْقٍ نُعيدُهُ...(1)

5 ـ و پاره‌اي نيز بر آنند كه منظور آيه شريفه اين است كه همان طوري كه جهان را بــدرود گفتــه‌ايد، دگــربــاره بر انگيختــه مي‌شــويــد : انســان با ايمان با همان بــاور و عملكـــــردش و مشـــرك و بيـــدادگـــر نيـــز با همـــان اعتقادش .(2)

1 ـ 104 / انبياء .

2- تفسير بيان 30 جلدي، دكتر محمد بيستوني، انتشارات فراهاني، جلد 8 صفحه 238 تا 243 .

«» (43)

پس از ترسيم آفرينش آسمانها و زمين و پديد آوردن نظام شگرف آنها در دو آيه پيش، اينـك قـرآن ديگر شگفتي‌هـاي جهـان هستي و قدرت بي‌كران پديد آورنده آن‌هـــا را بيـــــان مـي‌فـرمـــايـــد:
وَ هُـوَ الَّـذي يُـرْسِلُ الـرِّيـاحَ بُشْـرا بَيْنَ يَـدَيْ رَحْمَتِـه
و او كسي است كه بادها را پيشاپيش باران رحمت خود به عنوان نويد رسان مي‌فرستد، تا با اين بادهاي برخاسته از درياها و اقيانوسها زمين مرده را زنده سازد، و تا آنها با بشارت به آمدن باران، براي مردم نويدي شادي بخش بياورند.
حَتّـي اِذا اَقَلَّتْ سَحـابـا ثِقـالاً سُقْنـاهُ لِبَلَـدٍ مَيِّـتٍ
تا آنگاه كه بادها ابرهاي گرانبار و آكنده از آب را بردارند، ما آنها را به سوي سرزميني كه از شدّت خشكي و بي‌آبي و فقدان گل و گياه، مرده است، به حركت
«» (44)
مي‌آوريم. و بدين‌سان با گردآمدن ابرهاي پراكنده از نقاط مختلف در يك نقطه به وسيلـه بـادهـا، ريـزش بـاران آغـاز مي‌گـــردد.
فَاَنْزَلْنا بِهِ الْماءَ فَاَخْرَجْنا بِه مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ
پس بـه وسيلـه اين ابـرهـاي گـرانبـار، باران‌هـاي زنـدگي ساز بر سـرزمين‌هاي مرده مي‌بـارانيم و ميـوه‌ها و دانه‌هاي گوناگون را به وسيله آن آب‌هـاي آسمانـي از دل خـاك تيـره بر مي‌آوريم.
كَذلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتـي لَعَلَّكُـمْ تَذَكَّرُونَ.
آري همان گونه كه گياهان و درختان را از خاك تيره مي‌رويانيم و بر مي‌آوريم، مردگان را نيز در آستانه رستاخيز از دل زمين بيرون آورده و به آنها زندگي ديگري مي‌بخشيم، باشد كه شما به خود آييد و بينديشيد و عبرت گيريد و در يابيد كه آن قدرت بي‌همانندي كه بر رويانيدن گلها و گياهان رنگارنگ و بر پديد آوردن درختان و ميوه‌هاي گوناگون از خاك تيره تواناست، همو مي‌تواند مردم را پس از مرگ، دگـربـاره در آستـانه رستـــاخيز زنـــده ســـازد.
«» (45)
«بَلْخي» با استدلال به اين آيه مباركه مي‌گويد: بسياري از رويدادها و پديده‌ها به واسطه ديگر پديده‌ها و وسايل و اسبابي كه آفريدگار هستي قرار داده است، پديدار مي‌گردند. براي نمونه: گياه با كمك آب و به وسيله ريزش باران و مساعد شدن زمين مي‌روييد. با اين بيان پاره‌اي از پديده‌ها را آفريدگار هستي بدون هيچ واسطه‌اي پديد آورده است و پاره‌اي را با

واسطه و وسيله ديگري. و اين سخن هيچ ناهماهنگي و ناسازگاري با يكتاگرايي ندارد، و شرك و انحراف آنجا پديد مي‌آيد كه كسي اين ابزارها و وسايل طبيعي را پديده و آفريده شده نداند و آنها را قديم پندارد؛ در آن صورت است كه براي يكتا آفريدگار هستي همتا پنداشته است.
اين ديدگاه را گروهي نمي‌پسندند و بر اين باورند كه اين درست است كه خدا به طور طبيعي گياه و دانه را به وسيله باران مي‌رويانند، امّا اين بدان معني نيست كه جز به اين شيوه ممكن نيست، بلكه او توانايي آن را دارد كه اگر خواست و مصلحت ديني و دنيوي ايجاب نمود، آنها را بدون باران برويانند و واسطه‌اي قرار ندهد.(1)
(46) «»
وَلَوْ اَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ ما فِي الأَرْضِ لاَفْتَدَتْ بِهِ وَاَسَرُّوا النَّدامَةَ لَمّا رَاَوُا الْعَذابَ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ.(2)
و هر كسي كه [در زندگي] ستم كرده است، اگر [تمام [آنچه در زمين است از آن او باشد، بي‌ترديد [از هراس روز رستاخيز و كيفر سهمگين آن، همه [آن را براي باز خريد [و نجات] خويش مي‌دهد. و هنگامي كه عذاب [آن روز را [ببينند، [از
1- تفسير بيان 30 جلدي، دكتر محمد بيستوني، انتشارات فراهاني، جلد 8 صفحه 306 تا 308 .
2- 54 / يونس .
(47) «»
عملكرد خود سخت پشيمان مي‌شوند [اما پشيماني خود را نهان مي‌دارند و ميان آنان براساس عدالت داوري شده و بر آنان ستم نخواهد رفت.
«افْتِداء»: چيزي به جاي رهايي و نجات چيز ديگر قرار دادن.
وحشت و هراس سهمگيني كه از ديدن عذاب به بيدادگران و شرك گرايان دست مي‌دهد به گونه‌اي است كه آنان حاضرند اگر هر كدام تمام ثروتها و امكانات روي زمين را داشته باشند همه را يكجا در برابر رهايي خود بدهند.
«اِبْن عَبّاس» منظور از «ستم» در آيه شريفه را شرك مي‌داند، امّا ديگران آن را به بيدادگري و ستم در حق هر كس و هر چيزي معنا كرده‌اند.
وَاَسَرُّوا النَّدامَةَ لَمّا رَاَوُا الْعَذابَ
و هنگامي كه عذاب را ببينند سخت ندامت زده مي‌شوند، امّا پشيماني خود را نهان مي‌سازند.
(48) «»
به باور پاره‌اي منظور اين است كه سردمداران و رهبران شرك و استبداد

پشيماني خـويشتن را از دنبـاله روان خـود پنهــان مي‌ســازنـد.
پاره‌اي همچون «جُبّائي» و «ابوعُبَيْدِه» برآنند كه: و چون عذاب سهمگين را بنگرند، پشيماني خود را آشكار مي‌سازند. امّا «اَزْهَري» مي‌گويد اين سخن، درست نيست؛ چرا كه «اِسْرار» به مفهوم اظهار و آشكار ساختن نمي‌آيد و اين واژه «اِشْرار» است كــه بــه مفهــوم آشكــار ســاختن آمــده است.
وَ قُضِـيَ بَيْنَهُـمْ بِـالْقِسْـطِ وَهُـمْ لايُظْلَمُونَ.
آنگاه است كه ميان آنان به عدل و داد داوري شده و به هيچ يك از آنان در كيفر و مجازات، بيدادي نخواهد رفت؛ چرا كه آنان اين كيفر دردناك را خود با بدانديشي و عملكرد نادرست خود براي خويشتن آماده ساخته اند.
از حضرت صادق عليه‌السلام آورده‌اند كه: اينان هنگامي كه به آتشهاي شعله‌ور دوزخ وارد مي‌شوند، ندامت عميق خود را نهان مي‌دارند تا از سوي دشمنانشان مورد نكـوهــش قـرار نگيـــرند.(1)
«» (49)

21. وَ كَذلِكَ اَعْثَرْنا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا اَنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ وَ اَنَّ السّاعَةَ لا رَيْبَ فيها اِذْ يَتَنازَعُونَ بَيْنَهُمْ اَمرَهُمْ فَقالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُنْيانا رَبُّهُمْ اَعْلَمُ بِهِمْ قالَ الَّـذينَ غَلَبُـوا عَلـي اَمْـرِهِمْ لَنَتَّخِـذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدا.(2)
و ما اين‌گونه [مردم شهر و نيز مردم روزگاران را] بر [سرگذشت شگفت‌انگيز
1- تفسيربيان 30 جلدي، دكترمحمدبيستوني، انتشارات فراهاني، جلد 11 صفحه 179 تا 180 .
2- 21 / كَهْف .
(50) «»
[آنان آگاه ساختيم تا بدانند كه وعده خدا [در مورد رستاخيز [حق است و در [فرا رسيدن [رستاخيز هيچ ترديدي نيست، [اين آگاهي [آنگاه پديد آمد كه آنان ميان [جامعه] خود در كارشان [كه فرا رسيدن رستاخيز باشد] با يكديگر ستيزه مي‌كردند؛ پس [آن كساني كه رستاخيز را باور نداشتند] مي‌گفتند: [بياييد و [بر [در غار [آنان بنايي [براي يادبود [بسازيد [تا آرامگاه آنان از ديده‌ها پوشيده بماند [پروردگارشان به حال آنان داناتر است، امّا كساني كه [به رستاخيز ايمان داشتند و] بر كار خود چيره شده [و با آگاهي از راز آنان، آن رويداد عجيب را سندي‌زنده بر امكان رستاخيز مي‌ديدند]، گفتند: بي‌گمان ما [براي جاودانه ماندن ياد و نام آنان] بر در غار آنان سجـــده‌گـــاهـــي خـــواهيـــم ســـاخت.
«عَثَر»: از ريشه «اِعْثار» به مفهوم آگاهي بخشيدن و توجّه دادن است و «عاثُور» گودالي است كه براي شكار شيركنده مي‌شود.
(51) «»
قرآن در ترسيم فراز شگفت‌انگيز ديگري از اين داستان تفكرانگيز و الهام بخش مي‌فـرمـايد: وَ كَـذلِكَ اَعْثَـرْنا عَلَيْهِـمْ
و همان‌سان كه آنان را به خوابي چندصد ساله فروبرديم و آنگاه بيدارشان ساختيم، درست همان‌گونه مردم آن سـرزمين و ديگـر عصـرها و نسـل‌ها را از سـرگذشت بهـت‌آور آنـــان آگـــاه كرديـم .
در چگـــونگـــي ايـــن رويـــداد عجيـــب مفســـران آورده‌انـــد كـــــه:
پس از فرار هدفدار و هجرت قهرمانانه آن مردان آگاه و آزادي‌خواه و پناه بردنشان به آن «غار» و آن پناهگاه طبيعي، فرمانرواي بدانديش و ددمنش آن سرزمين دستور داد كه تلاشي براي بيرون كشيدن آنان از عمق غار صورت نگيرد بلكه دهانه غار با مصالح ساختماني مسدود گردد تا مخالفان

استبداد در آن زندان طبيعي از گــرسنگــي و تشنگـــي جــان سپــارند و همـــانــجا گــورستــان آنــان گــردد...
(52) «»
پس از انجام اين شقاوت به وسيله گماشتگان ستم و فريب، دو عنصر با ايمان و آزادي‌خواه ديگر، نام و نشان و انديشه و هدف آنان و بيداد حكومت را بر لوحي نگاشتند و با جاسازي آن در صنــدوقـي از «مس» و قــرار دادن آن در تــابوتي از فلز ماندني، آن را در ديوار دهانه غار نهــان كردند، بــدان اميــد كه در نسل‌هاي آينده مردمي توحيدگرا و آزادي‌خواه با درآوردن و خواندن آن سنگ‌نوشته‌ها از سرگذشت آزاد مردان روزگار آنان آگاه‌گردند.

راستي زندگي هماره در حال دگرگوني است و جز ذات پاك و بي‌زوال خدا چيزي ماندگار نيست. استبداد زمان اصحاب كَهْف و جامعه آنان نيز به پايان عمر خود رسيدند و رفتند... و پس از «دقيانوس» فرمانرواي درست‌انديش و شايسته‌كرداري
«» (53)
به نام «ندليس» زمام امور آن سرزمين را به كف گرفت در عصر او آزادي انديشه و عقيده محترم شمرده شد و مردم آزادانه گروهي راه توحيد و تقوا و ايمان به خدا و روز رستاخيز را گام سپردند و دسته‌اي نيز راه شرك را و در نتيجه رستاخيز را مورد تـــــردیـــــد قـــــــرار دادنـــــد.
آن مرد درست‌انديش از اين كشمكش بيهوده فكري آزرده خاطر شد و عاجزانه رو بــه بــارگـــاه خـــدا كـــــــرد كـــــه:
پروردگارا! تو بر كشمكش اين مردم در مورد رستاخيز گواهي، به شكوه و معنويت خودت سوگند كه دليلي روشن و روشنگر براي اينان پديدار ساز و برهاني گويا بفرست تا دريابند كه رستــاخيز حق و فــرارسيدني است و هيچ ترديدي در آن راه نـــدارد.
«» (54)

و آنگاه بود كه خداي پرمهر به قلب يكي از مردم آن روزگاران و آن سرزمين الهام فرمود كه ديوار آن غار را بردارد و با گشودن دهانه آن براي گوسفندان خويش جايگاهي براي استراحت صحرايي فراهم آورد و درست با تخريب دهانه غار، آن خفتگان چند صد ساله نيز از خواب شيرين بيدار شدند و با احساس گرسنگي، يكي را براي فراهم آوردن غذا به سوي شهر گسيل داشتند.
پس از ايـن رويـداد شگفـت بـود كـه مـردم شهـر از حـال و روز «اصحاب كَهْف» آگاهي يافتند و شاه را در جريان قرار دادند تا هر چه سريعتر به سوي آن غار برود و نمونه‌اي از دلايل روشن و روشنگر خدا، در زنده شدن مردگان و بيدار شدن خفتگـان چنـد سـالـه را نظـاره كنـد.
او با دريـافت خبـر آن رويـداد شگـرف خـداي را سپـاس گفت و به همراه مردم بـه‌سـوي غـار رهسپـار گـرديد.
«» (55)
آيـه شـريفه در تـرسيم هـدف اين رويـداد تفكـرانگيـز مي‌فـرمـايـد:
لِيَعْلَمُوا اَنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ
ما ايـن‌گونه مـردم را از حال آنان آگاه ساختيم تا بدانند كه وعـده خـدا حق است.
وَ اَنَّ السّـاعَـةَ لا رَيْـبَ فيهـا
و در فرا رسيدن رستاخيز هيچ ترديدي نيست.
آري، شاه و مردم آن سرزمين از اين رويداد عجيب آگاه شدند و ثمره آن اين بود كه آنان دريافتند كه وعده خدا در مورد فرارسيدن رستاخيز و زنده شدن مردگان براي حساب و كتاب و پاداش و كيفر ترديدناپذير است، چرا كه وقتي قدرتي بتواند گروهي را صدها سال به خواب عميق فرو برد و در آن حال زنده نگاه دارد و پس از آن خواب شگفت و چند صد ساله بيدار كند، چرا نتواند جان آنان را برگيرد و آنگاه
«» (56)
آنان را در آستـانه رستـاخيز زنـده سـازد؟
اِذْ يَتَنـازَعُـونَ بَيْنَهُـمْ اَمْـرَهُمْ
و ما اين برنامه آموزنده را هنگامي پياده ساختيم و اين دليل روشن و روشنگر را روزگاري پديد آورديم كه مردم آن زمان در مورد زنده شدن مردگان و فرارسيدن رستـاخيـز بـا هـم كشمكـش داشتنـد.

آنان در اين مورد به سه گروه تقسيم مي‌شدند:
1 ـ گروهي رستاخيز و زنده شدن مردگان را نمي‌پذيرفتند و آن را ممكن نمـي‌پنـداشتند.
2 ـ گروه ديگري بر اين باور بود كه رستاخيز فرا مي‌رسد و اين وعده خداست،
«» (57)
امّا روح و جان انسان‌ها در روز رستاخيز محشور مي‌گردند و بس، چرا كه جسم آنان متـلاشي شـده است و روح مـانـدگـار است.
3 ـ امّا گروهي ديگر بر اين باور پاي مي‌فشردند كه در آستانه رستاخيز خداي توانا مردگان را زنده مي‌سازد و مردم با جسم و جان و كالبد و روان به صحراي‌محشر مي‌روند.
به باور «اِبن عَبّاس» منظور از اين كشمكش نه اختلاف در مورد رستاخيز، بلكه در مورد اصحاب كَهْف است، چرا كه شاه و مردم پس از آگاهي از جريان شگفت‌انگيز آنان، در مورد مدت طولاني خوابشان و نيز، در مورد شمار آنان و چگونگي گراميداشت ياد و نامشان و همچنين در مورد پناهگاهشان دستخوش بحث و گفتگو شدند، چرا كه پس از ورود شاه و مردم به آن غار و اطراف آن و آغاز پرس‌وجو از آنـان، بـه حكمـت خـدا آنـان روي زميـن دراز كشيدند و جهـان را به درود گفتند.
«» (58)
و شـاه و مـردم بـا پيكـر سـرد و بي‌جـان آنـان روبـه‌رو شـدنـد.
شاه گفت: راستي كه رويداد شگفتي است! اينك چه بايد كرد؟ برخي گفتند: بايد بناي يادبودي بر سر آنان بنياد كنيم تا سرگذشت شگفت‌انگيز آنان هماره الهام بخش عصـرها و نسـل‌ها بـاشـد.
اما پاره‌اي بر آن بودند كه به جاي ساختن آرامگاه و مقبره براي آنان در آستانه غار مسجد و معبدي ساخته شود تا پرستشگاه يكتاپرستان گردد.
و ايـن بحـث و گفتگـو پس از مـرگ آنـان پيش آمـد.
فَقالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُنْيانا
گروه شرك‌گرا پيشنهاد كرد كه: در برابر غار و پناهگاه آنان بنايي برپا داريد و آنان را رها كنيد تا از چشم‌انداز مـردم نهـان شوند و گفتگوها در مورد آنان فروكش كند.
رَبُّهُـمْ اَعْلَـمُ بِهِـمْ
«» (59)

چرا كه خدا در مورد مدّت خواب، چگونگي بيداري، هدف از اين رويداد و ديگر پرسش‌هايي كه در اين سرگذشت شگفت‌انگيز مطرح است، داناتر و آگاه‌تر است.
به باور پاره‌اي اين فراز ادامه گفتار شرك‌گرايان نيست، بلكه گفتار پروردگار است و روشنگري مي‌كند كه: پروردگارشان به حال آنان و اختلاف مردم در مورد پرسش‌هايي كه در مورد آنان مطرح شده، داناتر است.
اما به باور پاره‌اي ديگر، منظور اين است كه خدا بهتر مي‌داند كه آنان زنده هستند و دگرباره به خواب رفته‌اند، يا جهان را به درود گفته‌اند. چرا كه برخي بر اين باورند كه اصحاب كَهْف جهان را ـ پس از بيداري ـ به درود گفتند و پاره‌اي بر اين عقيده‌اند كه تا روز رستاخيز در خواب عميق و طولاني هستند.
قالَ الَّذينَ غَلَبُوا عَلي اَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدا.
(60) «»
فرمانرواي باايمان آن سرزمين و انبوهي از ياران و دوستان و طرفدارانش گفتند: در اينجا مسجدي بنياد مي‌كنيم تا پرستشگاه مردم توحيدگرا باشد و مردم از ياد و نام اصحاب كَهْف تا قيامت الهام گيرند و خداي يكتا را بپرستند و به ارزش‌هاي خداپسندانه آراسته شوند و درون جان را پالايش و صفا بخشند...
به باور پاره‌اي، آنان دوستان و ياران«اصحاب كَهْف» بودند كه اين طرح را پيشنهاد دادند.
و به باور پاره‌اي ديگر، بزرگان آن شهر و آن سرزمين اين ايده را طرح كردند.
«حَسَن» در تفسير آيه مي‌گويد: منظور اين است كه آنان گفتند: در اينجا پرستشگاهي بسازيم تا هرگاه آنان از خواب گران خويشتن برخاستند، در آن نماز بخوانند...
و در روايت آمده است كه: وقتي فرستاده آن جوانان پرشور و باايمان كه براي
«» (61)
آوردن موادّ غذايي رفته بود، از شهر بازگشت و دوستانش را از مدت خوابشان آگاه ساخت آنان از خدا خواستند كه از سر مهر آنان را به حال اوّل بازگرداند و اينجا بود كه خدا، آنان را به حال نخستين باز گردانيد و ميان آنان و مردم شهر فاصله افكند، به‌گونه‌اي كه آنان نتوانستند به درون غار راه يابند.(1)

يَا اَيُّهَا النّاسُ اِنْ كُنْتُمْ في رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَاِنّا خَلَقْناكُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَ غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَ نُقِرُّ فِي الْاَرْحامِ ما نَشاءُ اِلي اَجَلٍ مُسَمّي ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا اَشُدَّكُمْ وَ
1- تفسيربيان 30 جلدي، دكترمحمدبيستوني، انتشارات فراهاني، جلد 15 صفحه 329 تا 337 .
(62) «»
مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفّي وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ اِلي اَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لايَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً وَ تَرَي الْاَرْضَ هامِدَةً فَاِذا اَنْزَلْنا عَلَيْهَا الْماءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ اَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهيجٍ. (1)
هان اي مردم! اگر در برانگيخته شدن [مردگان [ترديدي داريد، [بدانيد كه [ما شما را از خاكي [ناچيز و بي‌مقدار]، آن‌گاه از نطفه‌اي [بي‌ارزش]، سپس از خوني بسته و پس از آن از پاره‌گوشتي، با آفرينشي تمام و [يا [ناتمام آفريديم تا [بدين وسيله قدرت و دانش وصف‌ناپذير خود را [براي شما آشكار سازيم؛ و آنچه را بخواهيم، تا سرآمدي معيّن، در رحم‌ها نگاه مي‌داريم؛ آن‌گاه شما را به صورت كودكي [از شكم مادرانتان [خارج مي‌سازيم؛ سپس [شما را مي‌پروريم] تا به رشد خود برسيد؛ و از
1- 5 / حجّ .
(63) «»
ميان شما كسي است كه [پيش از رسيدن به مرحله سالخوردگي [جانش برگرفته مي‌شود؛ و از شما كسي [نيز [هست كه به [دوران سالخوردگي و [پست‌ترين [مرحله [زندگي بازگردانيده مي‌شود تا پس از دانشي [كه به دست آورده است،[چيزي نداند و [نشانه ديگر قدرت ما اين است كه [زمين را [پيش از بارش باران[بدون [گل و] گياه مي‌نگري، آن‌گاه چون آب بر آن فروفرستاديم، [با رويش گياهان[مي‌جنبد و برمي‌آيد و از هر نوع [گل و گياه [زيبا و [تفكرانگيز [مي‌رويانند [و بينندگان را به خود مجذوب مي‌سازد].
«مُضْغَه»: پاره‌اي گوشت جويده شده.
«هامِدَه»:ازريشه«هُمُود»برگرفته‌شده،ازمفهومخشكيدن‌وكنده‌شدن‌آمده‌است.
«بَهيج»: به زيبايي و نيكويي چهره و منظره گفته مي‌شود.
از آن جايي كه بيشتر كشمكش‌هاي كفرگرايان در مورد معاد و زنده شدن مردگان

(64) «»
بوده اينك قرآن روي سخن را به مردم به ويژه انكارگران معاد و جهان پس از مرگ نموده و با ترسيم نمونه‌ها و صحنه‌هايي از معاد در همين زندگي دنيا و از راه توجه دادن به دگرگوني‌هاي دوران جنين و تحولات شگفت‌انگيز زمين به هنگام رويش و رشد گل‌ها و گياهان، به دلايل معاد در عالم جنين و گياه پرداخته و مي‌فرمايد:
يَا اَيُّهَا النّاسُ اِنْ كُنْتُمْ فـي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَاِنّا خَلَقْناكُمْ مِنْ تُرابٍ
هان اي مردم! اگر در مورد در پيش بودن معاد و جهان پس از مرگ در ترديد هستيد بدانيد كه ما شما را از خاكي ناچيز آفريده‌ايم.
به بيان ديگر، قرآن روشنگري مي‌كند كه يكي از دلايل معاد اين است كه اصل و ريشه و تبار شما انسان‌ها از آدم است و او نيز از مشتي خاك بي‌مقدار. هنگامي كه قدرتي بتواند خاك را به صورت انساني زنده پديد آورد، چرا نتواند استخوان‌هاي فرسوده و پوسيده را زنده سازد و مردگان را دگرباره بيافريند؟
«» (65)
در ادامه آيه شريفه مي‌فرمايد :
ثُمَّ مِنْ نُطْفَـةٍ
آن‌گاه فرزندان همان آدم را از نطفه‌اي پديد مي‌آوريم كه بر اساس تدبيري شگرف در رحم مادران قرار مي‌گيرد و بخشي از آن، از آنِ پدر و بخشي نيز از آنِ مادر است.
ثُمَّ مِنْ عَلَقَـةٍ
آن گاه آن نطفه به خواست ما به صورت خون بسته‌اي پديدار مي‌گردد.
ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ
پس آن خون بسته در مسير تكامل به صورت پاره گوشت جويده شده‌اي درمي‌آيد.
مُخَلَّقَةٍ وَ غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ
(66) «»
آري، گوشت جويده شده‌اي كه آفرينش آن تمام و يا ناتمام و بدون شكل است.
به باور پاره‌اي منظور صورت يافته و يا شكل نيافته است و هنوز داراي خطوط و نقش و نگارها نيست .
لِنُبَيِّنَ لَكُمْ
همه اينها بدان دليل است كه پرتوي از قدرت و دانش و تدبير وصف‌ناپذير خود را در آفرينش انسان بر شما بنمايانيم و نشان دهيم كه ما بر هر كاري

توانا و آگاهيم.
به باور پاره‌اي منظور اين است كه: تا بدين وسيله براي شما روشنگري كنيم كه هر كس بر آغاز كاري تواناست، به بازگردانيدن و پديد آوردن نمونه‌اي ديگر از آن كار تواناتر است و آن كار برايش آسان مي‌باشد.
و به باور پاره‌اي ديگر، تا بدين وسيله چيزي را برايتان بيان كنيم كه در مورد پديد آمدن و فرا رسيدن آن در ترديد هستيد و ما بر آنيم كه ترديد شما را بزداييم تا
«» (67)
فرارسيدن آن را باوركنيد.
وَ نُقِرُّ فِي الْأَرْحامِ ما نَشاءُ اِلي اَجَلٍ مُسَمّي
و در رحم مادران، جنين‌هايي را كه بخواهيم تا مدتي مقرّر ـ كه هنگامه به دنيا آمدن نوزاد باشد ـ قرار مي‌دهيم و نگاه مي‌داريم.
ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً
آن‌گاه شما را كه كودكي گشته‌ايد، پس از اين مراحل گوناگون از رحم مادرتان بيرون مي‌آوريم. يادآوري مي‌گردد كه واژه «طِفْل» مصدر است كه در اين جا معناي جمع مي‌دهد.
ثُمَّ لِتَبْلُغُوا اَشُدَّكُمْ
پس هدف اين است كه شما به مرحله‌اي از رشد برسيد كه نيروي جسم و خردتان به كمال نايل آيد.
«» (68)
و به باور پاره‌اي تا به مرحله بلوغ برسيد.
وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفّي
و از شما برخي پيش از رسيدن به مرحله رشد و بلوغ مي‌ميرند.
وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ اِلي اَرْذَلِ الْعُمُرِ
و پاره‌اي به فروترين مرحله پيري مي‌رسند.
اين مرحله را بدان دليل فروترين مرحله عمر مي‌نامد كه انسان در اين مرحله ديگر به انتظار مرگ مي‌نشيند و ديگر از آمدن سلامت و نشاط و جواني و شادابي نوميد مي‌گردد.
لِكَيْلا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً
تا پس از دانشي كه به دست آورده است، چيزي نداند و دانستني‌هاي خود را به فراموشي سپارد.
«» (69)
«عِكْرِمه» مي‌گويد: كسي كه قرآن را با اخلاص و انديشمندانه بخواند، به اين روز نمي‌افتد چرا كه قرآن مي‌فرمايد:

ثُمَّ رَدَدْناهُ اَسْفَلَ سافِلينَ اِلاّ الّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلَوا الصّالِحاتِ(1)
آن‌گاه او را به فروترين و پست‌ترين مراتب بازگردانيديم، مگر كساني كه ايمان آورده و كارهاي شايسته انجام داده‌اند كه پاداشي بي‌منّت خواهند داشت.

دلايل معـاد در عـالم گيـاه

و در ترسيم صحنه‌اي از معاد در عالم گياه و تحوّلات تفكّرانگيز زمين به هنگام رويش گلها و گيـاهـان كه دليـل ديگـري بر امكان معاد و فرارسيدن رستاخيز اسـت مي‌فـرمـايـد:
1 . 5 و 6 / تين .
(70) «»
وَ تَـرَي الأَْرْضَ هامِدَةً فَـاِذا اَنْـزَلْنا عَلَيْهَـا الْمـاءَ اهْتَـزَّتْ وَ رَبَـتْ
و تو اي انسان زمين را در مرحله‌اي خشك و بي‌گياه مي‌نگري، اما هنگامي كه باران در آن مي‌بارانيم و آبي از آسمان بر آن فرو مي‌فرستيم، با رويش گياهان و گل‌ها به جنب و جـوش مي‌آيد و نشـاط و شـادابي و تحرّك و زندگي به آن باز مي‌گردد.
وَ اَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهيجٍ
و از انـواع گيـاهآن زيبـا و تفكـرانگيـز و شـادي‌بخش مي‌رويـاند و منظـره دلپـذيـــري پيـدا مي‌كنـد.(1)
1- تفسيربيان 30 جلدي، دكترمحمدبيستوني، انتشارات فراهاني، جلد 17 صفحه 198 تا 204 .
(71) «»

أَوَ لَمْ‌يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُسَمًّي وَإِنَّ كَثِيــرًا مِــنَ النَّــاسِ بِلِقَــاءِ رَبِّهِــمْ لَكَافِرُونَ(1)
[آيا به نظام شگفت‌انگيز آفرينش ننگريسته] و آيا به خود نينديشيده‌اند كه خدا آسمان‌ها و زمين و آنچه را ميان آن دو است. جز بر[اساس] حق و [براي [سرآمدي معيّن نيافريده است؟ بي‌گمان بسياري از مــردم ديـدار پــروردگارشان را ناباورنــد!
أَجَل مُسَمّي: سرآمد و سـررسيد مقـررّ و معلوم.
قرآن بدان جهت اين تعبير را به كار مي‌برد كه انسان آن‌گاه كه با خويشتن خلوت مي‌كند و به ژرفاي جان و اعماق روح و گستره قلب خويش باز مي‌گردد، بهتر و بيشتر
1- 8 / روم .
(72) «»
مي‌تواند خرد خود را به‌كار گيرد و شــايسته‌تر و ظريف‌تر بينديشد و دقيق‌تر بيــابد.
اينك جاي طرح اين پرسش است كه انسان خردمند و خردورز، چگونه در پرتو انديشه مي‌تواند به اين حقيقت ظريف برسد و دريابد كه آفريدگار هستي همه پديده‌ها را براساس حق آفريد؟
و نيز اين انسان چگونه مي‌تواند از اين راه به فرا رسيدن روز رستاخيز و تــرديدناپذيــر بــودن جهــان پس از مــرگ پــي بــرد و به آن يقيــن پيــدا كند؟
در پــاسخ بايــد گفــت:
واقعيت اين است كه انسان هنگامي كه به آفرينش شگفت‌انگيز و سيما و سيرت متناسب و پرشكوه و زيباي خويش بنگرد و در اين مورد نيك بينديشيد، در خواهد يافت كه پديده و حادث است و قدرتي دانا و توانا و فرزانه او را پديد آورده است؛ قدرتي كه پاينده و بر پادارنده و زنده و جاويد است و به تمام رموز و اسرار آفرينش و نظام شگفت‌انگيزش آگاه است و هموست كه انسان را با همه ابعاد و ويژگي‌هايش براساس هــدف و حكمت آفــريده و در كــار او بيهودگي و بي‌هدفي وجود ندارد؛ و درست از اين راه است كه به سـرچشمه هستــي مي‌رســد و بــه او ايمــان مــي‌آورد.
(73) «»
از دگر سو هنگامي كه نيك بينديشد، در مي‌يابد كه چنين هدفداري و حكمتي چنين اقتضا مي‌كند كه روزي به نيك انديشي‌ها و كارهاي شايسته

انسان پاداشي درخور و به بدكرداريها و بيدادگريهايش كيفر عادلانه داده شود؛ و اين نيز در گرو آمدن پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله و آوردن برنامه‌هاي آسماني و ديني تا به انسان هشدار دهد كه در برابر هر كار ناپسند كيفري خواهد چشيد و پاداش هر كار شايسته‌اش را در دنيا و آخرت دريافت خواهد داشت و بدين‌سان انسان در پرتو انديشه به معاد و رسالت و وحي ايمان مي‌آورد.
و نيز با ژرف نگري و انديشه پويا و بالنده در مي‌يابد كه آفرينش هستي و پديد آوردن پديده‌ها و انسان، براي پديدآوردنده هستي سودي ندارد، از اين رو به اين نكته دقيق و دگرگونساز مي‌رسد كه هدف از آفرينش سود بري و بهره‌مند شدن و برخوردار گرديدن خود پديده‌ها و انسان و رشد و كمال اوست.
(74) «»
در آخرين جمله آيه شريفه مي‌فرمايد:
وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ
و بي‌گمان بسياري از مردم، به فرارسيدن روز رستاخير و پاداش و كيفر پروردگارشان در آن روز ناباورند و با خيره‌سري بسيار آن را انكار مي‌كنند.(1)
1- تفسير بيان 30 جلدي، دكتر محمد بيستوني، انتشارات فراهاني، جلد 21 صفحه 62 تا 65 .
(75) «»

نَحْــــنُ خَلَقْنــاكُمْ فَلَــوْ لا تُصَــدِّقُــونَ.(1)
ما شما را آفريديم، پس چرا [اينك رستاخيز و آفرينش دگرباره را] باور نمـي‌داريـد؟
حكـم پـديـده‌هـاي همـانـند يكسـان اسـت
ما هستيم كه شما را براي نخستين بار و آن گاه كه هيچ چيزي نبوديد، آفريديم و شما در حالي كه اين واقعيت را مي‌دانيد، چرا آفرينش دگرباره در آستانه رستاخيز را گواهي نمي‌كنيد؟ مگر نه اين است كه وقتي كسي توانست چيزي را پديد آورد و بيــافريند، قــدرت تكــرار آن را نيــز دارد؟ و مگــر حكم پديده‌هاي همانند يكســـــــــان نيســـــت؟
1- 57 / واقعه .
(76) «»
أَ فَرَأَيْتُمْ ما تُمْنُونَ.(1)
پس به من خبر دهيد كه آنچه را [در قرارگاه رحم [مي‌ريزد،
أَ أَنْتُـمْ تَخْلُقُــونَــهُ أَمْ نَحْـــنُ الْخــالِقُــونَ.(2)
[به راستي] آيا شما آن را [به صورت انسان [مي‌آفرينيد، يا ما [هستيم كه[آفـــرينـنـــــــده‌ايـــــم؟
تُمْنُون: اين واژه از ريشه «مَني» برگرفته شده و در اصل به مفهوم اندازه‌گيري كــردن آمده، امّا در آيــه، منظـــور افشــاندن يا ريختن نطفه در قرارگاه رحم است.
1- 58 / واقعه .
2- 59 / واقعه .
(77) «»

آيا شما از نطفه‌اي كه در قرارگاه رحم همسر خويش مي‌ريزيد آگاه هستيد؟ و مي‌دانيد كه همين نطفه ناچيز به فرزندي زيبــا و دوست داشتني تبــديل خواهد شد؟
آيا شما از آن نطفه بي‌مقدار كودكي پديد مي‌آوريد يا ما هستيم كه آفريننده‌ايم؟ ما هستيم كه در مدّت رشد اين نطفه آن را ازمراحل گوناگون مي‌گذرانيم و پس‌از آفرينش‌هاي چندگانه، او را به صورت كودكي تماشايي به دنياي شما مي‌فرستيم، يا خود شما؟
هنگامي كه بينديشيد و دريابيد كه شما و ديگران هرگز قدرت اين كار را نداريد،
(78) «»
آن گاه در خواهيد يافت كه آفريدگار اين كودكان از اين نطفه‌هاي ناچيز، خداي تواناست. و زماني كه دريافتيد كه اين آفرينش‌هاي گوناگون و متنوع و مكرر از آن اوست، پس چرا در زنده ساختن مردگان در آستانه رستاخيز به اراده او تــرديد مــي‌كنيـــــد؟ و ايـــن دوميـــن دليــل امكـــان معـــــاد در ايـــن آيـــات.
نَحْــنُ قَــدَّرْنا بَيْنَكُــمُ الْمَــوْتَ وَ ما نَحْــنُ بِمَسْبُوقِينَ.(1)
ما مرگ را ميان شما مقدّر ساخته‌ايم و ما هرگز درمانده نخواهيم بود،
1- 60 / واقعه .
(79) «»

ما هستيم كه پديده مرگ را در ميان شما مقدّر و مقرر ساختيم؛ بر اين اساس است كه پـاره‌اي در دوران كودكي مي‌ميرند و پاره‌اي در جواني؛ برخي در ميانسالي و بـــرخـــي ديگـــر در كهنســـالـــي.
وَ مـــا نَحْـــنُ بِمَسْبُـــوقِينَ
به باور پاره‌اي منظور اين است كه: و هيچ يك از شما بر آنچه ما مقرر كرديم، بر ما پيشي نجسته است، تا بتواند در عمـــر خـــويش و آن مقـــدار مقـــرر كم و زياد نمـــايد.
امّا به باور پاره‌اي ديگر منظور اين است كه: و ما هرگز درمانده نخواهيم شد. و اگر بخـــواهيم مي‌تـــوانيم عمـــر جـــاودانه هم ببخشيـــم.
(80) «»
عَلي أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثالَكُمْ وَ نُنْشِئَكُمْ فِي ما لا تَعْلَمُونَ.(1)
كـــه نظيـــر شمـــا را جـــايگزين [شمـــا انســـان‌ها] ســـازيـــم و شمـــا را در آن [جهـــاني [كـــه نمـــي‌دانيـــــد، پـــديـــد آوريـــــم .
هدف از اين مقرر ساختن مرگ اين است كه به تدريج گروهي را ببريم و گروه ديگـري را جايگزين آنان سازيم.
وَ نُنْشِئَكُمْ فِي ما لا تَعْلَمُونَ
و شمـــا را در آن جهـــاني كـــه نمـــي‌دانيـــد، آفـــرينش تـــازه‌اي بخشيـــم.
با اين بيان ما اگر بخواهيم كه شما را به صورت ميمون و يا خوك پديد آوريم و
1- 61 / واقعه .
«» (81)
خلقت شما را دگرگون سازيم، نه از اين كار ناتوان هستيم و نه كسي مي‌تواند بر ما پيشي گيرد؛ چرا كه ما هر كاري را اراده كنيم، بر انجام آن تواناييم و بدانيد كه پس از مرگتـــان نيز از سرنوشت شما آگاهيم و روز رستاخيز همه را زندگي خواهيم بخشيد.
به باور پاره‌اي، منظور اين است كه: ما شما را در چهره‌اي كه نمي‌دانيـد، پديـد مي‌آوريـم؛ از ايـن رو انسـان‌هـاي بـاايمـان را در زيباتـرين چهره مي‌آفرينيم و كفرگرايان را در زشت‌ترين چهـره.
وَ لَقَـــدْ عَلِمْتُـــمُ النَّشْـــأَةَ الْأُولـــي فَلَـــوْ لا تَـــذَكَّـــرُونَ.(1)
و شما بي‌گمان از آفرينش نخستين آگاهي يافته‌ايد؛ پس چرا پنـــد نمي‌گيـريـــد؟
1- 62 / واقعه .

(82) «»
بي گمان شما از آفرينش نخستين آگاهي داريد و مي‌دانيد كه چگونه خداي توانا و دانا شما را از مراحل گوناگون و حيرت‌انگيز نُطْفَة، عَلَقَة، مُضْغَة و... عبور داد تا به صورت انساني كامل و زيبا پديد آورد، با اين وصف چرا پند نمي‌پذيريد؟ و از همين راه بـر امكان معــاد و زنــده شــدن دگرباره استدلال نمي‌كنيــد و راه نمي‌جــوييد؟
أَ فَــرَأَيْتُـــمْ مــا تَحْــرُثُــونَ.(1)
پس به من خبر دهيد كه آنچه را مي‌كاريد،
أَ أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزّارِعُونَ.(2)
آيــا [به راستــي] شما آن را مي‌رويــانيد، يا ما [هستيــم [كه رويـــاننـده‌ايم؟
1- 63 / واقعه .
2- 64 / واقعه .
(83) «»

آيا تاكنون در مورد آنچه از دانه‌ها و بذرها كه بر دل زمين مي‌افشانيد و مي‌كاريد، انديشيده‌ايد؟
آيا به راستي شما آن‌ها را مي‌رويانيد و به زراعتي سرسبز و پرطراوت تبديل مي‌سازيد، يا ما هستيم كه رويانده آن‌ها هستيم؟ كدام يك؟
بااين‌بيان‌آن‌قدرتي‌كه‌مي‌تواند دانه‌ها را برويانند و از دانه‌اي ناچيز دانه‌هاي بزرگ و بي‌شمار پديد آورد، آيا همو نمي‌تواند آنچه را آفريده است دگرباره پديد آورد؟
از پيامبر گرامي صلي‌الله‌عليه‌وآله آورده‌اند كه فرمود:
(84) «»
لا يَقُولَنَّ اَحَدُكُمْ زَرَعْتُ وَ لْيَقُلْ حَرَثْتُ، فَاِنَّ الزّارِعَ هُوَ اللّهُ.(1)
نبايد كسي از شما بگويد كه من كشت و زراعت نمودم، نه، بلكه بايد بگويد: من بذرافشاني كردم و زراعت از سوي اوست، چرا كه زارع حقيقي تنها خداست.
لَوْ نَشاءُ لَجَعَلْناهُ حُطاماً فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ.(2)
اگرمابخواهيم‌آن راخس‌وخاشاكي‌مي‌سازيم،آن‌گاه‌شماشگفت‌زده‌خواهيد گفت:
إِنّا لَمُغْرَمُونَ.(3)
به راستي كه ما زيان ديده‌ايم،
1 ـ نور الثقلين، ج 5، ص 224؛ تفسير قرطبي، ج 8، ص 218؛ روح البيان، ج 27، 135.
2- 65 / واقعه .
3- 66 / واقعه .
(85) «»
بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ.(1)
[نه،] بلكه ما محروم شده‌ايم!
حُطام: اين واژه از ماده «حَطَم» در اصل به مفهوم شكستن چيزي آمده و در اين جا منظور گياه خشكي است كه در تهيه هيچ غذايي مورد استفاده قرار نمي‌گيرد.
تَفَكَّهُونَ: از «تَفَكّه» و در اصل به مفهوم خوردن و تناول نمودن و دست‌يافتن به ميوه‌هاي گوناگون براي خوردن آن‌ها آمده است. و «فَكاهَة» نيز از همين باب است و به شوخي و مزاح گفته مي‌شود، چرا كه بسان ميوه براي مجلس‌ها و محفل‌هاست.

مَغْرَم: از ماده «غَرامت» به مفهوم زيان ديدن است و خود اين واژه در مورد
1- 67 / واقعه .
(86) «»
كسي به كار مي‌رود كه ثروتش بدون عوض از دست رفته باشد. و واژه «غَرام» بـه‌معنـاي عـذاب لازم آمـده اسـت.
به باور گروهي منظور اين است كه: اگر ما بخواهيم اين زراعت را به گياهي خشكيده تبديل مي‌سازيم كه در تهيه غذا به كار نيايد.
إِنّـا لَمُغْـرَمُونَ
و با همه وجود بگوييد: به راستي كه ما زيانكار و خسارت ديده‌ايم، چرا كه همه سـرمـايـه ما و نيز هـزينـه‌اي كه در اين راه كـرده بوديم، از دست رفت و چيزي بـه‌دست مـا نيـامـد.
بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ
نه، بلكه ما به كلي محروم شده‌ايم و همه چيز از دست رفته است و ديگر از رزق و روزي بهـره‌اي نـداريم.
«» (87)
اين سخنان شما نشانگر آن است كه شما زارع حقيقي و رويانده دانه‌ها نيستيد وگرنه به چنين درد و رنج و حرماني گرفتار نمي‌شديد و همه اين قدرت‌نمايي‌ها و شاهكارها از سوي اوست، اينك كسي كه داراي چنيـن قـدرتي است آيـا از آفرينش دگـربـاره انسـان‌هـا در آستـانـه رستـاخيـز نـاتـوان اسـت ؟
أَ فَـرَأَيْتُـمُ الْمـاءَ الَّـذِي تَشْـرَبُـونَ.(1)
پس بـه من خبـر دهيـد، آن آبـي كه مي‌نـوشيد،
أَ أَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ.(2)
1- 68 / واقعه .
2- 69 / واقعه .
(88) «»
آيا [به راستي] شما آن را از ابرها فرود آورده‌ايد يا ما فرودآورنده [آن [هستيم؟
لَوْ نَشاءُ جَعَلْناهُ أُجاجاً فَلَوْلا تَشْكُرُونَ.(1)
اگر بخـواهيم آن را شـور مي‌سـازيم؛ پس چـرا سپـاسگزاري نمي‌نمـاييد؟!

آيـا به آن آب گـوارا و زنـدگي‌بخشي كه مي‌نـوشيد هيـچ فكر كرده‌ايد؟ آيا در مـورد پيـدايش آن انـديشيـده‌ايـد؟
آيا به راستي شما آن آب زلال و گوارا را از آسمان و از دل ابرها فرود مي‌آوريد؟
1- 70 / واقعه .
«» (89)
يا اين ما هستيم كه آن را به عنوان نعمتي ارزشمند و نشان مهر و رحمتي از سوي خود بـر شمـا مي‌فـرستيم؟ راستـي كـدام يك؟
سپس مي‌فرمايد:
لَـوْ نَشـاءُ جَعَلْنـاهُ أُجـاجـاً
اگر بخواهيم همين آب شيرين و گوارا و زندگي‌ساز را شور و تلخ مي‌سازيم، آن گـاه چـه مي‌كنيد؟
فَلَـوْ لا تَشْكُـرُونَ
پس چرا سپاس اين نعمت ارجمند و سپاس ارزاني‌دارنده آن را نمي‌گذاريد؟ و چرا نمي‌انديشيد كه اگر ذات پاك و بي‌همتاي او آن را براي شما نفرستد هيچ كس تـوانـايي اين كـار را نـدارد و همگـي از تشنگـي نـابـود مـي‌شـويـد؟
«» (90)
أَ فَـرَأَيْتُـمُ النّـارَ الَّتِي تُـورُونَ.(1)
پس به من خبر دهيد [بـه راستـي] آن آتشـي را كه برمي‌افروزيـد،
أَ أَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَها أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِوءُنَ.(2)
آيا شما درخت آن را پديد آورده‌ايد يا ما پديدآورنده [آن [هستيم؟
نَحْنُ جَعَلْناها تَـذْكِرَةً وَ مَتاعاً لِلْمُقْوِينَ.(3)
مـا آن را مـايه پند [و انـدرز] و بهـره‌اي براي فـرودآمـدگان در بيابان قرار داديم.
نار: از «نُور» برگرفته شده و به مفهوم آتش آمده است.
تُورُون: اين واژه از ريشـه «وَري» بـه مفهـوم ظـاهـر شدن آتش به وسيله آتشگيـره و يـا كبـريت آمـده اسـت.
1- 71 / واقعه .
2- 72 / واقعه .
3- 73 / واقعه .
«» (91)
مُقْوي: به مفهوم فرود آمدن با قدرت و نيرو در زميني است كه كسي در

آنجا سكونت ندارد. گفتني است كه اين واژه از ماده «قُوَّت» به مفهوم «نيرو» و يا «قِواء» بــه مفهــوم بيابـان خشــك و خــالي آمده است.

آیا فکر کرده‌اید که چگونه این آتش را به سبب کبریت یا آتشگیرانه و یا چیز دیگري برمي‌افروزید؟ و چگــونه آتش از دل چــوب درختــان زبــانــه مي‌کشــد؟
آیا به راستي شما درختِ آن را رویانیده و آتشي را که از دل آن مي‌جهد، پدید آورده‌ایــد یــا مــا هستیــم که آن را آفــریــده‌ایــم؟!
آیا هیچ انسان خردمند و خردورزي مي‌تواند بگوید: این من هستم که درختان و گیاهان را پدید آورده و انرژي و حرارت و آتش را در دل آن‌ها به امانت نهاده‌ام؟
(92) «»
راستي جــز ذات بي همتــاي خدا چه کســي مي‌تواند چنین نظــامي را پدید آورد؟!
در جامعه آن روز عرب براي برافروختن آتش از چوب درختي ویژه به نام «زَنْد» و نیز دو نوع درخت دیگر به نام «مَرْخ» و «عَفار» بهره مي‌بردند و آن‌ها را بسان کبریت به هم مي‌ساییدند تا جرقه پدیدار گردد، به همین جهت خدا آنان را به این حقیقت توجه مي‌دهد و مي‌پرسد که: آیا این قدرت بي‌همتایي که آب را فرو مي‌فرستد و آتش را در دل درخت و در حقیقت آب ذخیره مي‌کند، چنین قدرت بي‌همتي نمي‌تواند در آستانه رستاخیز مردگان را زنده سازد؟!(1)
1ـازپیامبرگرامي(ص)درتفسیرآیه‌آورده‌اندکه‌فرمود:نارُكُمْ‌هذِهِ‌الَّتيتُوقَدُونَ‌جُزْءٌمِنْ‌سَبْعينَ‌جُزْءامِنْ‌نارِجَهَنَّمَ!این آتش سوزان و شعله‌وري‌که شما دردنیا برمي‌افروزید، تنها بخشي‌از هفتاد بخش از آتش سوزان و شعله‌ور دوزخ‌است که براي ظالمان آماده شده‌است. تفسیر قرطبي، ج 9، ص 6392؛ روح المعاني، ج 27، ص 131.
(93) «»
در آیــه بعـد مي‌افـزاید:
نَحْنُ جَعَلْناها تَذْكِرَةً
مــا ایــن آتشــي را که از ایــن درختــان بدین وسیله زبانه مي‌کشد، وسیله‌اي بــراي پنــدآموزي و عبرت‌پـذیري قرار دادیــم.
به باور برخي منظور این است که: ما این آتش را در دل درختان مایه پندپذیري و وسیله تفکر قرار دادیم، تا شما انسان‌ها در مورد آن بیندیشید و دریابید که آن خداي توانایي که مي‌تواند آتش را در دل درختان سرسبز و پرآب قرار دهد، همو بر پدید آوردن رستاخیز و زنده ساختن مردگان تواناست.

وَ مَتاعاً لِلْمُقْوِينَ: و نيز آن را وسيلــه زنــدگي بــراي مســافران قــرار داديــم.
به باور گروهي از مفسران پيشين از جمله «ابن عباس» منظور اين است كه: و نيز
(94) «»
آن را ذخيره و توشه‌اي سودبخش براي كاروانيان و مسافران قرار داديم تا هنگامي كه در يك بيابانِ بدون آب و گياه و ديگر امكانات زندگي پياده شدند، بتوانند آتش برافروزند و غـذا بپـــزند و نــور گيرند.
و از ديدگاه گروهي ديگر از جمله «عِكْرَمَة» منظور اين است كه: ما آن را براي بهــره‌وري مســافران و حــاضران قــرار داديم تا از آن نــور گيرند و غذا بپزند و بــدين‌وسيلــه خـــود را گـــــرم كننـد.
با اين بيان واژه «مُقوي» از واژه‌هايي است كه داراي بار و مفهوم متضاد است، چرا كه از سويي به مفهوم كسي آمده است كه به وسيله ثروت و نعمت توانا و نيرومند شده و از دگرسو به معناي كسي آمده است كه همه ثروت و امكانات او از دست رفته و به فقر و فلاكت افتاده و در بياباني خشك و بي آب و گياه خاكسترنشين شده است.
«» (95)
از اين رو ترجمه اين فراز از آيه اين است كه: ما آن را مايه پند و اندرز و بهره‌اي براي توانگران و نيز براي بينوايان قرار داديم.
فَسَبِّحْ بِــاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ.(1)
پس به نام پروردگار پرشكــوهت تسبيــح‌گوي [و ذات بي‌همتاي او را بستاي].
اينك كه چنين است به نام پروردگار پرشكوهت تسبيح گوي و صفات جمال و جلال او را بر شمار و ذات پاك و بي‌همتاي او را از هر نوع عيب و نقص و صفاتي كه شــركگــرايان و اصــلاح‌نــاپــذيــران به او نسبت مي‌دهنــد، منـــزه شمــار.
به باور پاره‌اي منظور اين است كه: خداي يكتا و بي‌همتاي خود را بستاي و بگو:
1- 74 / واقعه .
(96) «»
سُبْحــانَ رَبِّــيَ الْعَظيــمِ وَ بِحَمْــدِه.
در روايتـي آورده‌انـد كـه پـس از فـرود اين آيـه شريفـه پيامبـر گـرامي صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود: اين آيه را در ركـوع نمازتـان بخوانيـد.
لَمّــا نَــزَلَتْ هــذِهِ الْآيَــةُ قــالَ: اِجْعَلُــوها فـي رُكُـوعِكُــمْ.(1)

در آيات 57 تا 74 كه ترجمه و تفسير آن‌ها گذشت، قرآن شريف هفت دليل
1 ـ نور الثقلين، ج 5، ص 225؛ در المنثور ،ج 6، ص 168؛ تفسير قُرْطُبِيّ، ج 8، ص 235.
2 ـ مترجم.
«» (97)
روشن وبسيار انديشاننده براي امكان معاد و برپايي روز رستاخيز از طريق توجه دادن به قدرت بيكران، حكمت و عدالت خدا به صورت بسيار جالبي به تابلو مي‌برد. اين دلايل هفتگـانه و بسيـار انديشـاننـده عبـارتنـد از:
1 ـ از راه توجّه دادن به آفرينش مكرر و بيانِ اين واقعيت كه: حكم پديده‌ها و نمونه‌هاي همانند يكسان است. «حُكْمُ الأُمْثالِ واحِدٌ»(1)
2 ـ از راه تـوجـه دادن به مـراحل چنـدگانه دوران جنيـن و آفـرينش‌هـاي پيـاپـي از سـوي آفـريـدگـار هستـي.(2)
3 ـ از راه توجه دادن به پـديـده مـرگ و زنـدگي و مقـدر سـاختن آن.(3)
1 ـ 53 / واقعه .
2 ـ 59 و 58 / واقعه .
3 ـ 61 و 60 / واقعه .
«» (98)
4 ـ از راه توجه دادن به آفـرينش ايـن جهـان.(1)
5 ـ از راه توجه دادن به آفرينش دانه‌هاي غذايي و دارويي و آرايشـي و گل‌هـا و گياهـان.(2)
6 ـ از راه توجـه دادن بـه آفرينـش نعمـت آب و فـرود بـاران.(3)
7 ـ از راه توجه دادن به آفرينش آتش در دل درختان سرسبز و پرطراوت كه راستي حيـرت‌انگيـز است.(4)
هر كدام از اين دلايل هفتگانه در خور تعمق و تفكر بسيار است و مي‌تواند از
1 ـ 62 / واقعه .
2 ـ 67 ـ 63 / واقعه .
3 ـ 70 ـ 68 / واقعه .
4 ـ 73 ـ 71 / واقعه .
«» (99)

سويي پايه‌هاي ايمان را تقويت نموده و انسان را به وعده‌هاي خدا اميد بيشتري بخشد و از دگرسو انسان را به قدرت بي‌كران خدا توجه دهد و او را با اين پرسش اساسي روبه‌رو سازد كه با اين قدرت بي‌كران چرا معاد و فرا رسيدن روز رستاخيز و حساب و كتاب و پاداش و كيفر ـ كه بيانگر عدالت، حكمت، هدفداري و مفهـــوم‌بخشـــي زنــدگي اســت ـ در پـــيش نبــاشــد ؟(1)

يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذلِكَ يَوْمُ التَّغابُنِ وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللّهِ وَ يَعْمَلْ صالِحاً يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئاتِهِ وَ يُدْخِلْهُ جَنّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ
1- تفسيربيان 30 جلدي، دكترمحمدبيستوني، انتشارات فراهاني، جلد 27 صفحه 265 تا 277 .
(100) «»
فِيهـــا أَبَـــداً ذلِــكَ الْفَـــوْزُ الْعَظِيــمُ.(1)
روزي را [به ياد آوريد] كه [خدا همه] شما را براي [حضور در [روز گردآوري [و گرد آمدن آفريدگان] گرد مي‌آورد؛ [آري] آن [روز، [روزِ [بازندگي و] زيان است؛ و هر كس به خدا ايمان آورد و كاري شايسته انجام دهد، [ذات بي‌همتاي او] بدي‌هاي او را از وي دور مي‌سازد و او را به باغ‌هايي [از بهشت] وارد مي‌كند كه از زير [درختان] آن جويبارها روان است، هماره در آن جا جاودانه خواهند بود؛ [و] اين است آن كاميابي پرشكوه.
1- 9 / تَغابُن .
«» (101)
تَغابُن: اين واژه از ريشــه «غَبْن» به مفهــوم آشكــار شدن زيان و خسران است.
روشن است كه منظور از «روز گردآوري بزرگ انسان‌ها» روز رستاخيز همگاني است؛ همان‌روزي‌كه تمامي‌انسان‌ها از آدم تا آخرين فرزندش برانگيخته خواهند شد.
ذلِـكَ يَـوْمُ التَّغابُنِ
آن روز، روز آشكــار شــدن زيان و زيــان كاري بــزرگ و جبــران‌ناپذير است.
آن روز، روزي اســت كه بــرنده و بــازنده ، زيـــان كــار و به زميــن خــورده ، سعــادتمنـــد و تيــره‌بخت شنــاختــه شــده و صــفّ‌هــا مشخــص مي‌گـــــردد.
واژه «تَغابُن» از باب «تَفاعُل» است و از ماده «غَبْن» برگرفته شده و منظور اين است كه آن روز روشن مي‌گردد كه چه كسي در زندگي خير و نيكي را پيشه ساخته و اينك به پاداش آن نايل آمده و چه كسي بدي و گناه را ترك كرده و از عذاب و كيفر سهمگين قيامت در امان مانده است. و نيز آشكار مي‌شود كه چه كسي زشتي و اصلاح‌ناپذيري و حق‌ستيزي را پاي فشرده و شايسته‌كرداري و دادگري و كارهاي خــداپسنـدانه را وانهــاده و اينـك گــرفتــار است.

(102) «»
ممكن است منظور اين باشد كه: آن روز روشن مي‌شود كه انسان باايمان بهره خويش از لذت‌هاي دنيا را به اميد رسيدن به نجات و نيك‌بختي آخرت ترك كرده و در سراي آخرت به پاداش خود رسيده است و احساس مي‌كند كه برنده است و در برابر آن انسان كفرگرا و گناه‌پيشه است كه در زندگي نيكوكاري و بزرگمنشي را وا نهاده و به زشتي و ستم روي آورده و آنجا درمي‌يابد كه بازنده‌اي تيره‌بخت است.
با اين بيان آن روز، روز «غابِن» و «مَغْبُون» يا برنده و بازنده است و اين نام ديگر روز رستاخيز مي‌باشد.
به باور «مُجاهِد» و «قتاده»، «يَوْمُ التَّغابُن» روزي است كه هم بهشتيان احساس باختن و زياندیدگي مي‌كنند و هم دوزخيان؛ چرا كه آنان درمي‌يابند كه اگر كارهاي شايسته بيشتري انجام مي‌دادند و در دادگستري و بشردوستي و قانون‌گرايي دقت و جهاد بزرگتري مي‌كردند، جايگاه والاتري را به دست مي‌آوردند و گروه تيره‌بخت نيز با نگاه به همنوعان و همدينان خويش در بهشت، با همه وجود احساس زيانكاري مي‌كنند كه خود را گرفتار آتش و عذاب كرده‌اند.
(103) «»
از پيامبرگرامي صلي‌الله‌عليه‌وآله آورده‌اندكه در تفسير آيه فرمود:
ما مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ اِلاّ اُرِيَ مَقْعَدَهُ مِنَ النّارِ لَوْ اَساءَ لِيَزْدادَ شُكْرا وَ ما مِنْ عَبْدٍ يَدْخُلُ النّارَ اِلاّ اُرِيَ مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ لَوْ اَحْسَنَ لِيَزْدادَ حَسْرَةً.(1)
1 . تفسير قُرْطُبيّ، ج 8، ص 138.
(104) «»
هيچ انسان باايماني وارد بهشت پرنعمت و زيباي خدا نمي‌گردد، جز اين كه جايگاه خود را در آتش شعله‌ور دوزخ به او نشان مي‌دهند، تا دريابد كه اگر به گناه و ستم دست مي‌يازيد، جايش آنجا بود نه بهشت زيبا و پرطراوت و پرنعمت، تا خداي ارزاني‌دارنده نعمت‌ها را بيشتر سپاس گويد. و نيز هيچ انسان كفرگرا و ستمكاري به آتش دوزخ نمي‌افتد، جز اين كه مكان او را در آنجا به او نشان مي‌دهند تا دريابد كه اگر به راه حق و عدالت گام سپرده بود، چه موقعيت پرشكوهي داشت تا بردريغ و حسرت او افزون‌گردد.(1)
1- تفسيربيان 30 جلدي، دكترمحمدبيستوني، انتشارات فراهاني، جلد 28 صفحه 293 تا 296 .
(105) «»

عَــمَّ يَتَســآءَلُــونَ (1)
[شــرك گرايان و حــق ناپذيران] دربــاره چه چيــز از يكــديگر مي‌پـرسند؟
در تفسير آيه آورده‌اند كه: پس از بعثت پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله و تلاوت آيات قرآن به وسيله آن حضرت بر شرك‌گرايان و دعوت جامعه به توحيدگرايي و يكتاپرستي و ايمان به معاد و جهان پس از مرگ و روز رستاخيز و زنده شدن مردگان، سردمداران كفر و بيداد به شيوه انكار و تعجّب به پرسش از يكديگر پرداختند، و اين پرسش را در برابر يكديگر نهادند كه محمد صلي‌الله‌عليه‌وآله چه مي‌گويد؟ او، از فرارسيدن كدامين روز و زنده شدن چه كساني خبر مي‌دهد؟ درست در برابر پرسش انكاري آنان بود كه اين آيات بر قلب پاك آن حضرت فرود آمد.
1- 1 / نباء .
(106) «»
در اين‌مورد «زَجّاج» مي‌گويد: پرسش آغاز سوره به منظور بزرگداشت موضوع است؛ درست بسان اين سخن كه فــردي براي بــزرگداشت «زيــد» مي‌پرسد، كــدامين زيــد؟ زيــد كيسـت؟
عَــنِ النَّبَإِ الْعَظِيــمِ (1)
درباره آن خبـــر بـــزرگ؛
نَبَأ: اين واژه به معني خبري «مهم» و پرفايده و تكاندهنده ـ كه انسان به آن آگــاهــي يــا شبــه آگــاهي روشــن مي‌يــابــد ـ آمـــده است.(1)
1- 2 / نباء .
«» (107)
در مورد اين خبر بزرگ، و منظور از آن، ديدگاه‌ها يكسان نيست:
1 ـ از ديدگاه برخي منظور از آن خبربزرگ، قرآن، اين كتاب پرشكوه خداست؛ چراكه قرآن از يكتايي خدا و بي‌همتايي او، از رسالت پيامبر، از رواها و نارواها در زنـدگـي، از انگيــزش و زنــده شدن انســان‌ها در آستــانـه رستــاخيز خبر مي‌دهد.
2 ـ امّا از ديدگاه گروهي منظور روز رستاخيز است كه قرآن و پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله فــرارسيـــــدن آن روز را بـــــه مـــــردم خبـــــر مي‌دهنـــــد.
اين ديدگاه را ادامه آيات همين سوره تأييد مي‌كند، چرا كه مي‌فرمايد: إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كانَ مِيقاتاً (1) به يقين وعدگاه ما با شما روز داوري و روز جدايي حق از باطل و نيكــان از پليــدان است.

1 ـ مفردات راغب، واژه «نبأ».
(108) «»
الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ (2)
[همان خبري] كه در مورد آن اختلاف [و كشمكش [دارند.
چـرا كـه پـاره‌اي آن را تصديق مي‌كردند و پاره‌اي آن را دروغ مي‌شمردند و انكـــــار مي‌نمـــــودنـــد.
كَـــلاّ سَيَعْلَمُـــونَ (3)
[نه،] چنان نيست [كه انكارگران رستاخيز مي‌پندارند]؛ به زودي خواهند دانست!
1 ـ 17 / نبأ.
2- 3 / نباء .
3- 4 / نباء .
«» (109)
نه، اين چنين نيست كه انكارگران روز رستاخيز مي‌گويند و به زودي خواهند دانست كه انكــار آنــان بي‌اساس است و حقيقت براي همگان روشن و آشكار خـــــواهد شـــــد.
ثُمَّ كَلاَّ سَيَعْلَمُونَ (1)
بـــاز هـــم نـــه چنـــان اســـت، بـه زودي خـــواهنـد دانسـت!
باز هم اين‌گونه نيست كه شرك‌گرايان و حق ناپذيران مي‌پندارند و انكار مي‌كننـد. بـه زودي خواهنـد دانست؛ چـرا كه اين هشـداري است از پي هشدار.
به باور «ضَحّاك» منظور اين است كه: به زودي كفرگرايان ثمره شوم انكارشان را خواهند ديد و دانست. و نيز مردم توحيدگرا و شايسته‌كردار به ره‌آورد و نتيجه ايمـان و عملكــردشان خواهند رسيد و خواهند دانست كه ايمــانشــان درست بود.
1- 5 / نباء .
(110) «»
أَ لَمْ نَجْعَلِ الأَرْضَ مِهاداً (1)
آيـا زميـن را جـايگـاهـي آمـاده [و منـاسب براي زندگي و آسايش انسـان‌ها [قـرار نـــداديـم؟!
مِهاد: اين واژه به معني مكان آماده و مرتب و سامان يافته، و نيز به مفهوم فراهم آوردن مقــدمـــه و اسبـــاب كـــار آمـــده اســـت.
1- 6 / نباء .
«» (111)

وَ إِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَ إِذا كُنّا تُراباً أَ إِنّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أُولئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَ أُولئِكَ الْأَغْلالُ فِي أَعْناقِهِمْ وَ أُولئِكَ أَصْحابُ النّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ.(1)

و اگر شگفت‌زده مي‌شوي، شگفت گفتار آنان است كه [در گمراهيِ شرك و كفر گرفتارند و مي‌گويند] : آيا هنگامي كه [مرديم و پوسيديم و [خاك شديم، به راستي در آفرينش تازه‌اي خواهيم بود ؟ [و دگرباره زنده خواهيم شد در]آنان همان كساني هستند كه به پروردگارشان كفر ورزيده‌اند و آنان و [در روز رستاخيز [گردن‌هايشان طوق‌هاست و آنان آتشيان هستند در آن ماندگار خواهند بود.

1- 5 / رعد .

(112) «»

عَجَبْ و تَعَجُّب: روي آوردن چيزي به انسان كه سبب آن روشن نيست.

اَغْلالْ: اين واژه جمع «غِلّ» به مفهوم طوق است كه به وسيله آن دست‌ها را به گردن مي‌بندند.

اگر از گفتار كفرگرايان در انكار رستاخيز و نفي زنده شدن مردگان تعجّب مي‌كني، با اين كه آنان به آفرينش نخستين مي‌نگرند و به آن اعتراف دارند، اين تعجب بجاست؛ چراكه‌اعتراف به‌آفرينش‌نخستين و انكارآفرينش‌دگرباره‌شگفت‌انگيزاست.

روشن است كه تعجب و شگفت‌زدگي در ذات پاك خدا راه ندارد؛ چرا كه تعجب هنگامي پديد مي‌آيد كه انسان به راز چيزي آگاه نباشد و مي‌دانيم كه خدا از هر چيزي آگاه و به هر چيزي داناست. با اين بيان منظور آيه شريفه اين است كه: اگر مي‌خواهي تعجّب كني، از اين گفتار كفرگرايان تعجب كن كه مي‌گويند: آيا هنگامي كه مرديم و به خاكي تبديل شديم، دگرباره آفرينش جديدي خواهيم داشت؟ و آن گاه خود پاسخ مي‌دادند كه: نه، چنين چيزي نشايد!

(113) «»

مي‌دانيم كه نطفه، در عالم رحم به خون بسته تبديل مي‌شود، آن گاه به چيزي بسان گوشت جويده شده و از پي آن به گوشت تبديل مي‌گردد و سرانجام با رشد كامل، به صورت كودكي ولادت مي‌يابد. اين كودك پس از پشت سر گذاشتن مراحل گوناگون عمر و گاه بي آنكه عمر طبيعي كند، جهان را بدرود مي‌گويد و سرانجام به خاك تيره تبديل مي‌شود.

آري، خاك ماده نخستين آفرينش انسان است و اگر ممكن باشد كه انساني

به خاكي تيره تبديل گردد چه مانعي دارد كه دگرباره از رحم همين زمين و از همين خاك به صورت نخستينِ خويش برخيزد؟! با اين بيان قرآن از تبديل خاك به انسان در آستانه رستاخيز به آفرينش جديد تعبير مي‌كند.
(114) «»
در اين مورد كه آفريدگار هستي در آستانه رستاخيز چه چيز را از نو مي‌آفريند، ميان‌دانشمندان كلام بحث و گفتگوست، ولي مفسّربزرگ قرآن كريم آيةاللّه طبرسي «ره» صاحب تفسير عظيم مجمع البيان نظر جُبّائي مفسّر اهل تسنّن به شرح زير را بهتر تشخيص مي‌دهد :
لازم نيست بدن انسان از همه ذرّات و اجزايي كه روزي آن را تشكيل مي‌داده است، پديدار گردد، بلكه همين اندازه كافي است كه از موادّ و مصالح اين جهان درست شود.(1)
«» (115)
1 . چراكه‌به‌گواهي‌دانش جديد،ازيك‌سو اجزابدن‌انسان هماره‌درحال تغييربوده‌ودرهر8سال‌همه‌سلول‌هامشمول‌قانون‌نوسازي آفرينش شده‌و سلول‌هاي‌جوان‌ترجايگزين‌آنهامي‌گردد،امّاازدگرسواگركسي‌را20سال‌پيش‌د يده‌باشيم،اينك‌باديدن‌اوترديدبه‌خودراه‌نمي‌دهيم‌كه وي همان انسان 20 سال پيش است كه از نظر ذات تغيير نيافته و تنها از نظر رشد و كمال تغييريافته. بااين‌بيان مي‌توان گفت كه جز اجزاء و سلول‌هاي بدن‌انسان، حقيقتي‌هست‌كه‌درتمام‌مراحل‌يكي‌است و دگرگوني‌درآن‌راه‌ندارد و هويّت‌انسان‌همان‌است كه«به‌روح‌انساني» تعبير مي‌گردد.
نتيجه‌اين‌كه‌شخصيت‌انسان‌به‌اين‌هويّت
تغييرناپذيراست‌ونه‌به‌اجزاوسلول‌هاي‌تغييرپذير.بااين‌ترتيب
چه‌لزومي‌داردكه‌درروز رستاخيز انسان‌از اجزاء و سلول‌هاي همين‌بدن، آن هم از همه اجزاء پديدآورده‌شود؟ مگرنه‌اين‌كه شخصيت و هويت‌او به‌روح‌انساني‌اوست؟ ازآيات و روايات معادجسماني‌نيز فراتر از اين ديدگاه كه «جُبّائي» بر آن است دريافت نمي‌گردد؛ چرا كه مي‌فرمايد: اَوَلَيْسَ الَّذي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرْضَ‌بِقَادِرٍ عَلياَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُم...آياآن‌كسي‌كه آسمان‌ها و زمين راآفريده، توانا نيست كه بار ديگر همانند آنها را بيافريند؟! سوره يس، آيه 81.
(116) «»
أُولئِـكَ الَّـذِيـنَ كَفَـرُوا بِـرَبِّهِمْ
اينان كه زنده شدن مردگان و آفرينش جديد را انكار مي‌كنند، همان كساني هستند كه در قدرت و توان او بر آفرينشِ دگرباره ترديد نموده و يا آن را انكار كرده‌اند.
وَ أُولئِـكَ الْأَغْـلالُ فِـي أَعْنـاقِهِمْ

و بر گـــردن آنـــان زنجيـرها و غلَهايي گـران است.
به باور پارهاي منظور اين است كه: اينان زنجيرهاي كفر بر گردنشان افكنده شده است.
وَ أُولئِــكَ أَصْحـابُ النّـارِ هُمْ فِيهـا خالِدُونَ.
«» (117)
و اينــان يــاران آتشاند و در آن مــاندگــار خــواهند بــود.(1)

وَ يَقُـــولُ الاِْنْسـانُ ءَاِذا مـا مِتُّ لَسَــوْفَ اُخْـرَجُ حَيّا.(2)
و انسان مي‌گويد: آيا هنگامي كه جهان را بــدرود گفتــم، راستي [از آرامگاه ابــدي خـــــويش [زنـــده بيـــرون آورده خـــــواهـــم شـــد؟
1- تفسيربيان 30 جلدي، دكترمحمدبيستوني، انتشارات فراهاني، جلد 13 صفحه 177 تا 180 .
2- 66 / مريم .
«» (118)

شأن نزول

1 ـ در شأن نزول و داستان فرود آيه مورد بحث آورده‌اند كه اين آيه در باره عنصر شرك‌گرايي به نام «اُبَيّ بْنِ خَلْف» فرود آمد، چرا كه او روزي استخوان پوسيده‌اي را برگرفت و در حالي كه آن را ميان دو دست فشرده و به صورت گرد و غباري آن را بر باد مي‌داد، گفت: هان اي محمد صلي‌الله‌عليه‌وآله ! تو بر اين باوري كه خدا ما را پس از مرگ و پوسيده شدن استخوان‌هايمان، در آستانه رستاخيز، زندگي نويني خواهد بخشيد؟!
ما بر اين پنداريم كه هرگز چنين چيزي امكان نخواهد داشت و زنده شدني در كار نخواهد بود. آنجا بود كه در پاسخ پندار او اين آيات فرود آمد.
2 ـ و «عَطاء» از «ابن عبّاس» آورده است كه شأن نزول آيه همين است، امّا در مورد «وليد بن مُغيره» فرود آمد، چرا كه او بذر اين ترديدها را مي‌افشاند و رستاخيز را انكار مي‌كرد.
«» (119)

در آيات پيش، در مورد نويدها و هشدارها و زنده شدن مردگان در آستانه رستاخيز سخن رفت، اينك در اين آيات به ترسيم پندار و گفتار انكارگران رستاخيز پـرداخته و با روشن‌ترين سخـن به پـاسخ آنـان مي‌پردازد.
در آيه مورد بحث، در مورد ترديدافكني آنان مي‌فرمايد:
اين انسـان كفـرگـرا مي‌گويد: آيا هنگـامي كه اين جهـان را بدرود گفتم، دگـربـاره زنده مـي‌شـوم و سـر از خـاك بـرمـي‌آورم؟!
اين پرسش، در حقيقت تمسخر است نه سؤال و بدينوسيله زنده‌شدن مردگان در
(120) «»
آستـانه رستـاخيز را انكـار نمـوده و به بـاد استهـزا مي‌گيـرد.
اَوَ لا يَذْكُرُ الاِْنْسانُ اَنّا خَلَقْناهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئا.(1)
[آيا او بي آنكه بينديشد چنين مي‌گويد؟] و آيا [اين] انسان به خاطر نمي‌آورد كه مـا پيش از ايـن او را آفـريديم در حـالي كه هيـچ چيزي نبـود؟
در آيـه مـورد بحث، در پـاسخ اين پنـدار مي‌فـرمـايـد:
اَوَ لا يَـذْكُـرُ الاِْنْسـانُ اَنّا خَلَقْنـاهُ مِـنْ قَبْـلُ
آيـا ايـن انسـان نمي‌انديشد و به ياد نمي‌آورد كه ما او را هنگامي كه چيزي نبـود لبـاس هستـي پـوشـانـديـم و آفـريـديـم!
1- 67 / مريم .
«» (121)
اگر در مورد آغاز آفرينش خود مي‌انديشيد، در مي‌يافت كه زنده شدن او براي آن آفريدگار توانايي كه او را بي آن كه چيزي باشد آفريده است، كاري ناممكن نيست.
به باور پـاره‌اي منظـور از انسان جنس انسان است كه به همه آنان دلالت دارد.
وَ لَمْ يَكُ شَيْئا.
و او آن‌گـاه كـه پـديـدارش سـاختيم و آفـريـديـم، چيـزي نبـود.
چگـونـه ؟
ما در زندگي‌خويش حركت‌هاوتوقف‌ها و كارهايي را انجام مي‌دهيم و صداهايي را ايجاد مي‌كنيم كه پس از آن ديگر نمي‌توانيم آنها را برگردانيم.
با اين وصف چگونه مي‌توان از آفرينش نخست، به آفرينش دگرباره در آستـانه رستـاخيز استـدلال كرد ؟

«» (122)
سه پاسخ
1 ـ آفريدگار هستي پديدآورنده پديده‌ها و اجسام و آفريدگار حيات است و مي‌دانيم كه اين پديده‌ها پس از مرگ نابود نمي‌شوند؛ از اين رو ممكن است خدا در پـرتـو قـدرت خـود دگـرباره به آنها حيات و زندگي بخشد.
2 ـ افزون بر آن، هماره آغاز كاري دشوارتر از تكرار آن است و آفرينش دگرباره نيز همين گونه است كه از آفرينش نخست آسان‌تر است و بي‌گمان قدرتي كه مي‌تواند آفرينش نخستين را آغاز نمايد، بر آفرينش دگرباره نيز تواناست.
3 ـ و سرانجام اين كه خدا از راه آفرينش پديده‌ها نشان داده است كه قدرت چنين كاري را دارد؛ و كسي كه داراي چنين توان و قدرتي باشد، هرگز از بازگرداندن جسـم‌هـا و جـان‌هـا و آفـرينش دگـربـاره نـاتـوان نخـواهـد بـود.(1)
«» (123)

إِذا وَقَعَـــتِ الْـــواقِعَـــةُ.(2)
هنگامي‌كه‌آن رويداد [سهمگين] روي دهد،
واژه «واقِعَة» بسان «آزِفَة» از نام‌هاي روز رستاخيز است و منظور آيه اين است
1- تفسيربيان 30 جلدي، دكترمحمدبيستوني، انتشارات فراهاني، جلد 16 صفحه 202 تا 205 .
2- 1 / واقعه .
(124) «»
كه: آن گاه كه در آستانه رستاخيز و پيدايش آن، بر «نَفْخَه صُور» براي زنده شدن
مردگان‌وشتافتن‌آنان‌به‌صحراي‌محشردميده‌شده‌وآن‌رويدادهراس‌انگيزرويم ي‌دهد.
پاره‌اي بر آنند كه واژه «واقعه»، اشاره به مجموعه‌اي از رويدادهاي تكاندهنده‌اي دارد كه در آستانه رستاخيز و پديد آمدن آن رويداد بزرگ رخ مي‌دهد و اين نامگذاري به دليل بسياري رويدادها و يا سختي گرفتاري‌ها و رنج‌هايي است كه در آن‌ها نهفته است. و تقدير آيه اين گونه است كه: «اُذْكُرُوا اِذا وَقَعَتِ الْواقِعَةُ» به ياد آوريد آن گاه را كه آن رويداد تكاندهنده روي مي‌دهد.
و هدف آيه شريفه روشنگري و بيداري انسان‌ها و توجّه دادن به آن روز سـرنـوشت‌ساز و آمــاده شــدن بــراي ديدار آن روز است.
«» (125)
لَيْسَ لِوَقْعَتِها كاذِبَةٌ.(1)
در روي دادن آن هيــچ گـــونه دروغــي [در كـــار] نيست.
كاذِبَة: اين واژه مصدر است، همانند «عافِيَة» و به مفهوم آن است كه روز رستاخيز به گونه‌اي آشكار است كه جاي گفت و گو و دروغ انگاشتن آن وجود ندارد.
كسي نمي‌تواند آن روز و فرا رسيدنش را، به دليل آشكار بودن آن دروغ انگارد و نپـــــــــذيـــــــــرد.
امّا به باور پاره‌اي منظور اين است كه: براي فرارسيدن آن رويداد هيچ مانعي نيست و اين موضوع‌ازديدگاه خرد و قرآن و روايات قطعي‌است.
1- 2 / واقعه .
(126) «»
خـــافِضَةٌ رافِعَـــةٌ.(1)

[آن رويداد،] پايين‌آورنده [گروهي] و بالابرنده [گروهي ديگر [است.
به باور «ابن عباس» منظور اين است كه: با آن رويداد بزرگ گروهي از انسان‌ها ذليل و گروهي سربلند مي‌گردند.
امّا به باور «حسن» و «جُبّائيّ» منظور اين است كه: با رخ دادن آن رخداد هولناك، گروه‌هايي به سوي آتش كشيده مي‌شوند و گروه‌هايي به سوي بهشت هـــــدايـــت مـي‌گـــردنـــد.
مفهوم روشن‌تر و كامل‌تر اين دو تفسير اين است كه: روز رستاخيز با رخ گشودنش
1- 3 / واقعه .
«» (127)
گروهي از انسان‌ها را ـ كه عنوان‌هاي پر زرق و برقي، چون: رياست، فقاهت، وزارت، وكالت، قضاوت، فرماندهي و نظير اين‌ها را در دنيا يدك كشيده و دست به ستم و شقاوت يازيده‌اند ـ به ذلت و حقارت و آتش شعله‌ور دوزخ مي كشد و در برابر آنان ستمديدگان حق‌طلب و آزادمنش و بشردوست ـ كه در فرهنگ آن شقاوت‌پيشگان و اصلاح‌ناپذيرانِ بي‌مقدار محكوم بودند ـ به عزت و سرفرازي اوج مي‌بخشد و به بهشت پرنعمت خدا هدايت مي‌كند.(1)(2)
1 ـ به نور الثقلين، ج 5 ، ص 204، بنگريد.
2- تفسيربيان 30 جلدي، دكترمحمدبيستوني، انتشارات‌فراهاني، جلد 27 صفحه 235 تا 237 .
«» (128)

1 ـ بيستوني، محمد، تفسير جوان (5 جلدي)، اوّل، قم، انتشارات بيان جـوان .
2 ـ بيستوني، محمد، فهرستواره موضوعي تفسير جوان، اوّل، قم،انتشارات بيانجوان .
3 ـ بيستوني، محمد، تفسير بيان (30 جلدي)، اوّل، تهران، انتشارات فراهاني .
4 ـ بيستوني، محمد، فهرستواره‌موضوعي تفسير بيان، اوّل،تهران،انتشارات فراهاني .
5 ـ قاموس قرآن، آيةاللّه قرشي، ج 5 .
6 ـ صحيـــح مسلـم، جلـــد 4 .
7 ـ الجَنَّــة ،تــرمــذي، جلـــد 4 .
8 ـ تفسيـــــر ابــن عبـــــاس.
9 ـ نـــورالثقليـــن، جلـــــد 5 .
«» (129)
10ـ تفسير قرطبي، جلد 8 .
11ـ روح البيـان، جلد 27 .
12ـ دُرُّ المنثــور، جلــد 6 .
13ـ تفسيـــر قمي، جلد 2 .
14ـ مجمـــع البيـــان .
15ـ محجةالبيضاء، جلد 8 .
«» (130)

جلد 2

فهـرست مطـالـب

موضـوع صفحـه
روز جـــدايـــي ••• 5
كـوتـاه‌تـريـن‌استـدلال بـراي معـاد ••• 6
مقايسـه زنـدگـي ايـن جهـان و آن جهـان ••• 11
قـرآن و مسـأله معاد ••• 14
اثبات معاد از طريق "حكمت آفرينش اين جهان" ••• 15
دلايـل دو گـانه معاد ••• 18
تطـورات جنيـن يا رستـاخيـزهـاي مكرر ••• 23
ابر و باران عامل حيات زميـن و رويش گيـاهـان ••• 24
علـل سـه‌گانه تـرس انسـان از مـــرگ ••• 28
«» (133)
موضـوع صفحـه
انكـار معـاد، بهـانه‌اي براي هوسراني ••• 33
انحـراف در دنيـا، سقـوط در آخـرت ••• 35
مقـــايسـه كنيـد، نتيجـه بگيـريـد ••• 38
« محكمـه وجدان » يـا « قيـامت صغـري » ••• 43
شباهت‌هاي‌پنجگانه دادگاه "وجدان" با دادگاه "رستاخيز" ••• 46
معـاد روز پايان گرفتـن اختـلاف‌ها است ••• 50
نـام‌هـاي قيـامت در قـرآن مجيـد ••• 54
انسـان بهتـريـن داور خـويـش است ••• 57
قيـامت و وجـــدان مـــلامت‌گـــر ••• 60
روز قيامت اعمال مردم تجسم عيني مي‌يابد ••• 63
«» (134)
موضـوع صفحـه
در قيامت مجـازات با جرم تنـاسب كـامل دارد ••• 69
منظـــور از روح در آيـه شـــريفـه چيست؟ ••• 70
نـامـــــه اعمـــال ••• 76
لقـــاءُ اللّه چيســـت ؟ ••• 81
توزين اعمـال در قيـامت ••• 85
معـــاد جسمـــاني ••• 88
قيـامت و انگشت نگـاري ••• 94
رستگاري بزرگ تقواپيشگان ••• 97
بهشـــــــت و دوزخ ••• 104

سرنوشت تکاندهنده سرکشان و ظالمان در قیامت ••• 107
«» (135)
موضـوع صفحـه
استقـرار طـولاني خــودکامگـان در دوزخ ••• 109
راز سقـــــوط بـه دوزخ ••• 113
لباس‌هاي زينتي در جهان ديگر ••• 115
ايمان به معاد و نقش آن در تـربيت انسان‌ها ••• 119
او مالك و حاكم برهمه چيزاست ••• 123
بازتاب معاد در زندگي‌انسان‌ها ••• 124
«» (136)
اين كتاب از سري «30 عنوان» كتاب‌هاي جديدي است كه در عرصه تفسير موضوعي قرآن كريم براي جوانان عزيز با حمايت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي توليد و منتشر مي‌شود .
مؤسسه قرآني تفسير جوان

اَلاِهْداءِ

اِلي سَيِّدِنا وَ نَبِيِّنا مُحَمَّدٍ
رَسُولِ اللّهِ وَ خاتَمِ النَّبِيّينَ وَ اِلي مَوْلانا
وَ مَوْلَي الْمُوَحِّدينَ عَلِيٍّ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ وَ اِلي بِضْعَةِ
الْمُصْطَفي وَ بَهْجَةِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِساءِ الْعالَمينَ وَ اِلي سَيِّدَيْ
شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، السِبْطَيْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ اِلَي الأئِمَّةِ التِّسْعَةِ
الْمَعْصُومينَ الْمُكَرَّمينَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ سِيَّما بَقِيَّةِ اللّهِ فِي الأرَضينَ وَ وارِثِ
عُلُومِ
الأنْبِياءِ وَ الْمُرْسَلينَ ، الْمُعَدِّ لِقَطْعِ دابِرِ الظَّلَمَةِ وَ الْمُدَّخِرِ لاِحْياءِ الْفَرائِضِ وَ
مَعالِمِ الدّينِ ،
الْحُجَّةِبْنِالْحَسَنِ صاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمانِ عَجَّلَ اللّهُ تَعالي فَرَجَهُ الشَّريفَ فَيا
مُعِزَّ
الأَوْلِياءَوَيامُذِلَ‌الأعْداءِاَيُّهَاالسَّبَبُ‌الْمُتَّصِلُ‌بَيْنَ‌الأرْضِ‌وَالسَّماءِقَدْمَسَّنا
وَ اَهْلَنَا الضُّـــرَّ في غَيْبَتِـــكَ وَ فِراقِـــكَ وَ جِئْنـا بِبِضاعَـةٍ
مُزْجاةٍ مِنْ وِلائِكَ وَ مَحَبَّتِكَ فَاَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ مِنْ مَنِّكَ وَ
فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنا بِنَظْرَةِ رَحْمَةٍ مِنْكَ
اِنّا نَريكَ مِنَ الْمُحْسِنينَ
(4)

ميقات: اين واژه از ماده «وَقْت» برگرفته شده، و به معني وقت مقرر و معلوم آمده است؛ بسان «ميعاد» و «مِقْدار»، كه از «وَعْد» و «قَدْر» ريشه دارند. و اگر به جاهايي «ميقـات» گفتـه شـده به خـاطـر اين است كه حضـور و تـوقف و يا گـــردآمـدن در آنجـــا، وقـت مقـرر و معلـــومي دارد كه بـايـد رعـايت شـود.
بي‌گمـان وعدگاه ما با شما روز بـزرگ داوري است؛ همان روز وصـف ناپذيري كه خـدا ميان مـردم داوري نموده و به هركس آنچه وعده فرموده، و در خور آن است پـاداش وكيفـر خواهد داد.
يَـــوْمَ يُنْفَـخُ فِي الصُّـورِ فَتَـأْتُونَ أَفْـواجاً (1)
1- 18 / نباء .
«» (5)
روزي كه در صور دميده مي‌شود، و گروه گروه مي‌آييد.
از ديدگاه برخي منظور اين است كه: شما دسته دسته و با چهره‌ها و قيافه‌هاي مختلف از راه‌ها و مكان‌هاي گوناگون براي حسابرسي مي‌آييد.
امّا از ديدگاه پاره‌اي: شما امت‌ها هر كدام با پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله خويش مي‌آييد.

قُلْ اَمَرَ رَبّي بِالْقِسْطِ وَ اَقيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَ ادْعُوهُ مُخْلِصينَ لَهُ الدّينَ كَما بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ (1)
1- 29 / اعراف .
(6) «»
بگو : پروردگارم به عدالت فرمان داده‌است وتوجه خويش را در هر مسجد (و به هنگام عبادت) به سوي او كنيد و او را بخوانيد و دين (خود) را براي او خالص گردانيد (و بدانيد) همان‌گونه كه در آغاز شما را آفريد (بار ديگر در رستاخيز) بازمي‌گرديد .
عدالت مفهوم وسيعي داردكه همه اعمال نيك را دربرمي‌گيرد، زيرا حقيقت عدالت ، آن است كه هرچيز را در مورد خود به كار برند و به جاي خود نهند .
گرچه ميان « عدالت » و « قسط » ، تفاوتي وجود دارد ، « عدالت » به اين گفته مي‌شود كه انسان حق هركس را بپردازد و نقطه مقابلش آن است كه ظلم و ستم كند و حقوق افراد را از آن‌ها دريغ دارد ، ولي « قسط » مفهومش آن است كه حق كسي را به ديگري ندهد و به تعبير ديگر تبعيض روا ندارد و نقطه مقابلش آن است كه حق كسي را به ديگري دهد .
ولي مفهوم وسيع اين دو كلمه ، مخصوصا به هنگامي كه جدا از يكديگر استعمال مي‌شوند ، تقريبا مساوي است و به معني رعايت اعتدال در همه‌چيز و همه‌كار و هرچيز را به جاي خويش قرار دادن مي‌باشد .
«» (7)
در مورد معاد و رستاخيز مردگان ، بحث زياد شده است و از آيات قرآن به خوبي استفاده مي‌شود كه هضم اين مسأله براي بسياري از مردم كوته‌فكر در اعصار پيشين مشكل بوده است تا آن‌جا كه گاهي مطرح شدن مسأله رستاخيز و معاد را در گفتار انبياء ، دليل بر نادرست بودن دعوت آن‌ها و حتي (اَلْعَياذُ بِاللّه) دليل بر جنون و ديوانگي آنان مي‌گرفتند و مي‌گفتند : « اَفْتَري عَلَي اللّهِ كَذِبا اَمْ بِهِ جِنَّةٌ : اين‌كه پيامبر مي‌گويد بعد از آن‌كه خاك شديد و پراكنده گشتيد ، بازهم زنده خواهيد شد ، تهمتي است كه بر خدا بسته و يا ديوانه است » (8 / سبأ) .
ولي بايد توجه داشت چيزي كه بيشتر موجب تعجب و شگفتي آنان مي‌شد ، مسأله معاد جسماني بود ، زيرا باور نمي‌كردند پس از آن‌كه بدن‌هاي ما خاك گردد و ذرات خاكش در مسير باد و طوفان قرار گيرد و به هر

گوشه‌اي از كره زمين افشانده شود، باردیگر اين ذرات پراكنده، از آغوش خاك و از ميان امواج درياها و از لابلاي ذرات هوا گردآوري شود و همان انسان نخستين ، لباس حيات و زندگي دربرپوشد . (8) «»
قرآن مجيد در آيات مختلف به اين پندار نادرست پاسخ گفته و آيه فوق يكي از كوتاه‌ترين و جالب‌ترين تعبيرات را در اين زمينه بازگو مي‌كند و مي‌گويد : نگاهي به آغاز آفرينش خود كنيد ، ببينيد همين جسم شما كه از مقدار زيادي آب و مقدار كمتري مواد مختلف ، فلزات و شبه‌فلزات تركيب شده است ، در آغاز كجا بود ؟ آب‌هايي كه در ساختمان جسم شما به كار رفته ، هر قطره‌اي از آن ، احتمالاً در يكي از اقيانوس‌هاي روي زمين سرگردان بود و سپس تبخير گرديد و تبديل به ابرها و به شكل قطرات باران بر زمين‌ها فروريختند و ذراتي كه هم‌اكنون از مواد جامد زمين در ساختمان جسم شما به كار رفته ، روزي به صورت دانه گندم يا ميوه درخت يا سبزي‌هاي مختلف بود كه از نقاط پراكنده زمين گردآوري شد .
«» (9)
بنابراين چه جاي تعجب كه پس از متلاشي شدن و بازگشت به حال نخستين ، باز همان ذرات جمع‌آوري گردد و به‌هم پيوندند و اندام نخستين را تشكيل دهد ؟ و اگر چنين چيزي محال بود، چرا در آغاز آفرينش انجام‌شد ؟ بنابراين « همان‌گونه كه در آغاز ، خدا شما را آفريده است ، در روز رستاخيز نيز بازمي‌گرداند » و اين همان مطلبــي است كــه در جملــه كــوتــاه بــالا مي‌خــوانيم .(1)
1- تفسيرجوان 27 جلدي،(در5مجلد)، قطع‌وزيري،دكترمحمدبيستوني،انتشارات‌بيان‌جوان، جلد 2، صفحه 76 تا 77 .
«» (10)

أُولئِكَ لَهُمْ جَنّاتُ عَدْنٍ تَجْري مِنْ تَحْتِهِمُ الأَنْهارُ يُحَلَّوْنَ فيها مِنْ اَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ يَلْبَسُونَ ثِياباً خُضْرا مِنْ سُنْدُسٍ وَ اِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِئينَ فيها عَلَي الأَرائِكِ نِعْمَ الثَّوابُ وَ حَسُنَتْ مُرْتَفَقا(1)

آن‌ها كساني هستند كه بهشت جاودان از آنشان است، باغ‌هايي از بهشت كه نهرها از زيردرختان و قصرهايش جاري است ، در آن‌جا با دستبندهايي از طلا آراسته‌اند و لباس‌هاي (فاخري) به رنگ سبز از حرير نازك و ضخيم در برمي‌كنند ، درحالي كه بر تخت‌ها تكيه‌كرده‌اند، چه پاداش خوبي و چه جمع نيكويي؟

1- 31 / كهف .

«» (11)

« اَساوِرَ » جمع « اَسْوِرَة » بر وزن « مشورة » و آن نيز به نوبه خود جمع « سِوار » بر وزن « غبار » و « كِتاب » است و در اصل از كلمه فارسي « دستوار » يعني دستبند گرفته شده و بعد از آن‌كه معرب گرديده از آن فعل‌هاي عربي نيز مشتق شده است .

« اَرائِك » جمع « اَريكَة » به تختي مي‌گويند كه اطراف آن از هرطرف به صورت سايبان پوشانيده شده است .

تجسم اعمال يكي از مهم‌ترين مسايل مربوط به رستاخيز است ، بايد بدانيم آن‌چه در آن جهان است بازتاب وسيع و گسترده و تكامل يافته‌اي از اين جهان است ، اعمال ، افكار ، روش‌هاي اجتماعي ما و خوهاي مختلف اخلاقي در آن جهان تجسم مي‌يابند و هميشه با ما خواهند بود .

«» (12)

آيه فوق ترسيم زنده‌اي از همين حقيقت است ، ثروتمندان ستم‌پيشه و انحصارگري كه دراين جهان در سراپرده‌هايي تكيه مي‌كردند و سرمست از باده‌ها بودند و سعي داشتند همه چيزشان از مؤمنان تهيدست جدا باشد در آن‌جا هم « سُرادِق » و سراپرده‌اي دارند اما از آتش سوزان چرا كه ظلم در حقيقت آتش سوزاني است كه خرمن زندگي و اميد مستضعفان را محترق مي‌كند .

در آن‌جا هم نوشابه‌هايي دارند كه تجسمي است از باطن شراب دنيا و نوشابه‌هايي كه از خون دل مردم محروم فراهم شده است ، نوشابه‌اي كه به اين ظالمان در آن جهان هديه مي‌شود نه تنها امعاء و احشاء را مي‌سوزاند بلكه همچون فلز گداخته است كه پيش از نوشيدن ، هنگامي كه به دهان و صورت نزديك مي‌شود چهره‌هاشان را برشته مي‌كند .

«» (13)

اما به عكس ، آن‌ها كه براي حفظ پاكي و رعايت اصول عدالت پشت‌پا به اين مواهب زدند و به زندگي ساده‌اي قناعت كردند و محروميت‌هاي اين دنيا را براي اجراي اصول عدالت به خاطر خدا تحمل نمودند ، در آن‌جا باغ‌هايي از بهشت با نهرهايي از آب جاري و بهترين لباس‌ها و زينت‌ها و شوق‌انگيزترين جلسات در انتظارشان خواهد بود و اين تجسمي است از نيت پاك آن‌ها كه مواهب رابراي همه بندگان خدا مي‌خواستند .

كوتاه سخن اين كه ترسيمي كه قرآن مجيد از معاد و چهره‌هاي آن و مقدمات و نتايج آن دارد و دلايل گويايي كه در اين زمينه مطرح كرده است، به قدري زنده و قانع‌كننده است كه هر كس كمترين بهره‌اي از وجدان بيدار داشته باشد، تحت تأثير عميق آن قرار مي‌گيرد.
(14) «»
به گفته بعضي : حدود يك هزار و دويست آيه از قرآن پيرامون معاد بحث مي‌كند كه اگر آن‌ها جمع‌آوري و تفسير شود ، خود كتاب قطوري خواهد شد و ما اميدواريم بعد از پايان نگارش اين تفسير، هنگامي كه به خواست خدا به بحث «تفسير موضوعي» مي‌پـردازيـم اين مجمـوعه را در دستـرس عـلاقه‌مندان قـرار دهيم.

وَ ما خَلَقْنَا السَّمواتِ وَ الأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما لاعِبينَ(1)
ما آسمان‌ها و زمين و آن‌چه در ميان اين دو است ، را بي‌هدف نيافريديم .
1- 38 / دخان .
«» (15)
واژه « لاعِب » از ماده « لَعْب » به گفته « راغب » ، به معني عملي مي‌باشد كه بدون قصد صحيح انجام شود .
آري اين آفرينش عظيم و گسترده ، هدفي داشته است ، اگر به‌گفته شما مرگ ، نقطه پايان زندگي‌است و بعداز چندروز خواب و خور و شهوت و اميال حيواني ، زندگي پايان مي‌گيرد و همه‌چيزتمام مي‌شود، اين آفرينش ، لعب و لغو و بيهوده خواهد بود .
باوركردني نيست كه خداوند قادر حكيم ، اين دستگاه عظيم را تنها براي اين چند روز زندگي زودگذر و بي‌هدف و توأم با انواع درد و رنج آفريده باشد ، اين با حكمت خداوند هرگز سازگار نخواهد بود .
بنابراين مشاهده وضع اين جهان ، نشان مي‌دهد كه مدخل و دالاني است براي جهاني عظيم‌تر و ابدي ، چرا در اين باره انديشه نمي‌كنيد ؟!
«» (16)
ما خَلَقْناهُما اِلاّ بِالْحَقِّ وَ لكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ (1)
ما آن دو را فقط به حق آفريديم ، ولي اكثر آن‌ها نمي‌دانند .
حق بودن اين دستگاه ، ايجاب مي‌كند كه هدف معقولي داشته باشد و آن بدون وجود جهان ديگر ممكن نيست ، به‌علاوه حق بودن آن اقتضاء دارد كه افراد نيكوكار و بدكار ، يكسان نباشند و از آن‌جاكه ما در اين جهان ، كمتر مشاهده مي‌كنيم كه هريك از اين دو گروه ، جزاي مناسب كار خويش را دريابند ، حق ايجاب مي‌كند كه حساب و كتاب و پاداش و كيفري در جهان ديگري ، در كار باشد ، تا هركس جزاي مناسب عمل خويش را بيابد .
1- 39 / دخان .
«» (17)
« حَق » در اين آيه اشاره به هدف صحيح آفرينش و آزمايش انسان‌ها و قانون تكامل و نيز اجراي صحيح اصول عدالت است ، اما غالب آن‌ها اين حقايق‌را نمي‌دانند ، زيرا انديشه و فكر خود را به‌كار نمي‌گيرند ، وگرنه دلايل مبدأ و معاد ، واضح و آشكار است .(1)

اَيَحْسَـــبُ الاِْنْســـانُ اَنْ يُتْـرَكَ سُـــدًي(2)
آيا انسان گمان مي‌كند بيهوده و بي‌هدف رها مي‌شود؟
1- تفسيرجوان 27 جلدي،(در5مجلد)، قطع‌وزيري،دكترمحمدبيستوني،انتشارات‌بيان‌جوان، جلد 5، صفحه 51 .
2- 36 / قيامت .
«» (18)
سپس به دو استدلال جالب درباره معاد مي‌پردازد كه يكي از طريق بيان " هدف آفرينش و حكمت خداوند" است و ديگري از طريق بيان " قدرت او به استناد تحول و تكامل نطفه انسان در مراحل مختلف عالَم جنين" .
« سُـدي » به معني مُهمل و بيهوده‌و بي‌هدف است ، عرب « اِبِلٌ سُدًي » را در مورد شتري كه بدون ساربان رهاشده و هرجا مي‌خواهد به‌چرامي‌رود، به كار مي‌برد .
منظور از « اِنْسـان » در اين آيه همان انساني است كه منكر معاد و رستاخيز مي‌باشد ، آيه مي‌گويد : او چگونه باور مي‌كند خداوند اين جهان پهناور را با اين عظمت و اين‌همه شگفتي‌ها ، براي انسان بيافريند ، ولي در آفرينش انسان هدفي نباشد ؟ چگونه مي‌توان باور كرد كه هر عضوي از اعضاي انسان براي هدف خاصي آفريده شده باشد ، چشم براي ديدن ، گوش براي شنيدن و قلب براي رسانيدن غذا و اكسيژن و آب به تمام سلول‌هاي بدن . حتي خطوط سر انگشتان نيز حكمتي دارد ، ولي براي مجموع وجود او هيچ هدفي در كار نباشد و بيهوده و مهمل و بدون هيچگـونه بـرنامه و امـر و نهـي و تكليـف و مسـؤوليت آفـريده شـده بـاشد ؟
«» (19)
يك فرد عادي اگر مصنوع كوچكي بي‌هدف بسازد ، به او ايراد مي‌گيرند و نامش را از زمره انسان‌هاي عاقل حذف مي‌نمايند ، چگونه خداوند حكيم مطلق ممكن است چنين آفرينش بي‌هدفي داشته باشد ؟
و اگر گفته شود هدف همين زندگي چند روزه دنياست ، همين خور و خواب تكراري و آميخته با هزار گونه درد و رنج ، قطعا اين چيزي نيست كه بتواند آن آفـــرينش بـــزرگ را تـــوجيه كنـد .
بزرگتري يعني زندگي جاويدان در جوار قرب رحمت حق و تكامل بي‌وقفه و بـي‌پـايـان ، آفـريـده شـــده است .
«» (20)
اَلَـــمْ يَـــكُ نُطْفَـــةً مِـــنْ مَنِـــيٍّ يُمْنـي(1)

آيــا او نطفــه‌اي از منــي كه در رَحِم ريختــه مي‌شــود ، نبـود ؟
ثُــمَّ كـــانَ عَلَقَـــةً فَخَلَـــقَ فَسَـــويّ(2)
سپس به شكل خون بسته درآمد و او را آفريد و موزون ساخت ؟
فَجَعَـــلَ مِنْـــهُ الزَّوْجَيْـــنِ الذَّكَـــرَ وَ الأُنْثـــي(3)
و از او دو زوج مـــذكـــــر و مـــــؤنـث آفـــــريـــد .
اَلَيْـسَ ذلِـكَ بِقــادِرٍ عَـلي اَنْ يُحْيِـيَ الْمَـوْتـي(4)
آيــا چنيـن كسـي قـادر نيست كـه مـردگــان را زنــده كنـــد ؟
1- 37 / قيامت .
2- 38 / قيامت .
3- 39 / قيامت .
4- 40 / قيامت .
«» (21)
آيا كسي كه نطفه كوچك و بي‌ارزش را در ظلمتكده رَحِم مادر ، هر روز آفرينش جديدي مي‌بخشد و لباس تازه‌اي از حيات و زندگي در تن او مي‌كند و چهره نويني به او مي‌دهد ، تا سرانجام انسان مذكر يا مؤنث كاملي شود و از مادر متولد مي‌گردد ، قـــادر نيســت مـــردگــان را زنـــده كنـــد ؟
اين بيان در حقيقت در مقابل منكراني است كه در مسأله معاد جسماني غالبا دم از محال بودن مي‌زدند و امكان بازگشت به زندگي را بعد از مردن و خاك شدن نفي مي‌كردند و قرآن براي اثبات امكان اين معني دست انسان را گرفته و او را به آغاز خلقتش بازمي‌گرداند ، مراحل عجيب جنين و تطورات شگفت‌انگيز انسان را در اين مراحل به او نشان مي‌دهد ، تا بداند او بر همه چيز قادر و تواناست و به تعبير ديگر بهترين دليل بـراي امكـان يك شيء ، وقــوع آن است .
«» (22)

« نُطفه » در اصل به معني " آب كم يا آب صاف" است ، سپس به قطرات آبي كه از طـريق لقـاح سبب پيـدايش انسـان يـا حيـواني مي‌شـود ، گفتـه شـده است .
در حقيقت تحول نطفه در دوران جنيني از عجيب‌ترين پديده‌هاي جهان هستي است كه موضوع علم « جنين شناسي » مي‌باشد و در قرون اخير پرده از روي اسرار آن تا حـد زيـادي بـرداشتـه شـده است .
قرآن در آن روز كه هنوز اين مسائل كشف نشده بود ، كرارا به عنوان يكي از نشانه‌هاي قدرت خداوند روي آن تكيه كرده و اين خود از نشانه‌هاي عظمت اين كتـاب بـزرگ آسمـانـي اسـت .(1)
1- تفسيرجوان 27 جلدي،(در5مجلد)، قطع‌وزيري،دكترمحمدبيستوني،انتشارات‌بيان‌جوان، جلد 5، صفحه 600 تا 602 .
«» (23)

مُعْصِرات: ايــنِ واژه جمــع «مُعْصِرَة» و از ريشـــه «عَصْر» به معني فشار آمــده، و در آيــه به مفهوم ابرهاي باران‌زا و گرانباري است كه آبي فراوان به‌همراه دارد.آن گاه با فشـرده شـدن به وسيلـه باد، بسان ريزش آبِ لباس تر با فشـردن آن ، بـــه صـــورت بـــاران فــرو مي‌ريـــزد و مي‌بـــارد.
ثَجّاج: از ماده «ثَجّ» به معني فرو ريختن آب فراوان به صورت پياپي و بشدت، بسان خونريزي از بدن به صورت مداوم يا يكباره آمده است.
با اين بيان نعمت خورشيد و نوربخشي و هديه نمودن حرارت از سوي خورشيد به جهــانيــان نعمتــي همگــاني، و بـراي همـه پـديده‌هاست.
از ديدگاه گروهي از مفسران پيشين، منظور بادهايي است كه ابرهاي باران‌زا را به
(24) «»
فرمان خدا جا به جا مي‌كنند، و به هر سو مي‌رانند. «اَزْهَرِيّ» بر اين باور است كه «مـن» در آيـه به معنـي «بـا» مي‌بـاشـد، چـرا كـه خـداي فـرزانه ابـر را مي‌بـارانــد.
و از ديدگاه «ربيع» و «ابوالعاليه» واژه «مُعْصِرات» به معني ابرهاي‌گرانبار و باران‌زا است. «مُجاهِد» مي‌گويد: و از ابرهاي باران‌زا آبي بسيار ريزان ـ كه به شدت مي‌ريزد و تند مي‌بارد ـ فـرود آورديـم. امّا به بـاور «قَتادَة» آبي هماره ريزان كه پياپــي مي‌بــارد فــرود آورديـــم.
لِنُخْـرِجَ بِـهِ حَبّاً وَ نَبـاتاً (1)
تا دانه و گياهي را با آن برويانيم.
1- 15 / نباء .
«» (25)
هدف از آفرينش آسمان و ابرهاي باران‌زا و فرود باران اين بود كه به وسيله آن، زمين را جنب و جوشِ حيات بخشيم و دانه‌ها و گياهان را برويانيم. منظور از دانه در آيه، عبارت از هر چيزي است كه داراي شاخه و ساقه است، و آن را درو مي‌كنند. و گياه و نبات به معني هر گل و گياه و علف و چراگاه و مزرعه‌اي است كه از آن بهره‌مي‌برند.
با اين بيان خداي فرزانه در اين آيه هر آنچه از زمين مي‌روياند، همه را به صورت كلي بيان فرمود و روشنگري كرد كه به وسيله باران همه روييدنـي‌ها را مي‌رويـانـد.
از ديدگاه برخي منظور از واژه «حَبَا»، عبارت از دانه‌ها و ميوه‌ها و چيزهايي است كه موادّ غذايي انسان را مي‌سازد و انسان از آنها بهره‌ور

مي‌گردد؛ و واژه «نَباتا» گياهان و علف‌هايي است كه حيوانات از آن‌ها مي‌خورند.
(26) «»
وَ جَنّاتٍ أَلْفافاً (1)
و باغ‌هايي [با درختان] درهم پيچيده [و انبوه].
اَلْفاف: اين واژه جمع «لَفّ» و «لَفيف» به معني درهم پيچيده آمده است.
هدف اين بود كه به وسيله باران، باغها و بوستان‌هاي زيبا و پردار و درخت و درهم پيچيده برويانيم و پديد آوريم.
إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كانَ مِيقاتاً (2)
بي‌گمان وعده‌گاه [ما با شما] روز داوري است.
1- 16 / نباء .
2- 17 / نباء .
(27) «»

قُلْ اِنَّ الْمَوْتَ الَّذي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَاِنَّهُ مُلاقيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ اِلي عالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (1)
بگو اين مرگي كه از آن فرار مي‌كنيد ، سرانجام با شماملاقات خواهد كرد ، سپس به سوي كسي كه از پنهان و آشكار باخبر است ، برده مي‌شويد و شما را از آن‌چه انجام مي‌داديد ، خبر مي‌دهد.
ولي مسلما اين وحشت و اضطراب ، مشكلي را حل نمي‌كند چون مرگ ، شتري است كه بر دَرِ خانه همه خوابيده است .
1- 8 / جمعه .
«» (28)
قانون مرگ ، از عمومي‌ترين و گسترده‌ترين قوانين اين عالَم است ، انبياء بزرگ الهي و فرشتگان مقربين همه مي‌ميرند و جُز ذات پاك خداوند در اين جهان باقي نمي‌ماند .
تنها راه براي پايان دادن به اين وحشت ، پاك‌سازي اعمال و شستشوي دل از آلودگي گناه مي‌باشد كه هركس حسابش پاك است ، از محاسبه‌اش چه باك است ؟
معمولاً غالب مردم از مرگ مي‌ترسند ، تنها گروه اندكي هستند كه بر چهره مرگ لبخند مي‌زنند و آن را در آغوش مي‌فشارند ، دلقي (1) رنگ رنگ را مي‌دهند و جاني جاودان را مي‌گيرند .
1- دَلْق يعني جامه كهنه وصله‌دار ، آن‌هم وصله‌هاي غيرهمرنگ .
«» (29)
چرا مرگ و مظاهرش و حتي نام آن براي عده‌اي دردآور است ؟
ـ دليل عمده‌اش اين است كه به زندگي بعد از مرگ ، ايمان ندارند و يا اگر ايمان دارند ، اين ايمان به صورت يك باور عميق درنيامده و بر افكار و عواطف آن‌ها حاكم نشده است .
وحشت انسان از فناء و نيستي ، طبيعي است . انسان حتي از تاريكي شب مي‌ترسد چراكه ظلمت ، نيستي نور است و گاه از مرده نيز مي‌ترسد چراكه آن هم در مسير فناء قرار گرفته است .
اما اگر انسان با تمام وجودش باور كند كه دنيا ، زندان مؤمن و بهشت كافر است
«» (30)
(اَلدُّنْيا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكافِرِ).(1)
اگر باور كند كه اين جسم خاكي ، قفسي است براي مرغ روح او كه

وقتي اين قفس شكست ، آزاد مـي‌شـود و به هـواي كـوي دوست پَر و بـال مي‌زند ، اگر باور كند كه « حجاب چهـره جـان مي‌شود غبـار تنش » ، مسلمـا در آرزوي آن دَم اسـت كـه از ايـن چهـره پـرده بـرفكنـد .
اگر باور كند كه مرغ باغ ملكوت است و از عالَم خاك نيست و تنها « دو سه روزي قفسي ساخته‌اند از بدنش » ، آري اگر ديدگاه انسان درباره مرگ چنين باشد ، هرگز از مرگ وحشت نمي‌كند ، در عين اين‌كه زندگي را براي پيمودن مسير تكامل خواهان است .
1- « سفينة البحار » ، جلد 1 ، صفحه 603 .
«» (31)
ـ علت ديگر براي ترس از مرگ ، دلبستگي بيش از حد به دنيا است ، چراكه مرگ ميان او و محبوبش جدايي مي‌افكند و دل‌كندن از آن همه امكاناتي كه براي زنـدگي مـرفـه و پُـرعيش و نـوش فراهم سـاختـه ، بـراي او طاقت‌فرسا است .
ـ عامل سوم خالي بودن ستون حسنات و پُر بودن ستون سيّئات نامه عمل است .
در حـديثي مي‌خـوانيم: كسـي خـدمت پيـامبر اكـرم صلي‌الله‌عليه‌وآله آمـد و عـرض كـرد: « يـا رسـول اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله مـن چـرا مـرگ را دوسـت نمـي‌دارم » ؟
فرمود : « آيا ثروتي داري » ؟ عرض كرد : « آري » ، فرمود : « چيزي از آن را پيش از خود فرستاده‌اي » ؟ عرض كرد : « نه » ، فرمود : « به همين دليل است كه
«» (32)
مرگ را دوست نداري (چون نامه اعمالت از حسنات خالي است) » .(1)
ديگري نزد ابوذر آمد و همين سؤال را كرد كه : « چرا از مرگ متنفريم » ؟ فرمود : « لِاَنَّكُمْ عَمَّرْتُمُ الدُّنْيا وَ خَرَّبْتُمُ الْاٰخِرَةَ فَتَكْرَهُونَ اَنْ تَنْتَقِلُوا مِنْ عُمْرانٍ اِلي خَرابٍ : براي اين‌كه شما دنيا را آباد كرده‌ايد و آخرتتان را ويران ، طبيعي است كه دوست نـداريد از نقطـه آبادي به نقطـه ويـراني منتقـل شـويـد » .(2)

بَلْ يُريدُ الاِْنْسانُ لِيَفْجُرَ اَمامَهُ (3)
(انسان شك در معاد ندارد) بلكه‌او مي‌خواهد (آزاد باشد و) مادام‌العمر گناه‌كند .
1و2 - « محجة البيضاء » ، جلد 8 ، صفحه 258 .
1- 5 / قيامت .
«» (33)
او مي‌خواهد از طريق انكار معاد ، كسب آزادي براي هرگونه هوسراني و ظلم و بيدادگري و گناه بنمايد ، هم وجدان خود را از اين طريق اشباع كاذب كند و هم در برابر خلق خدا مسؤوليتي براي خود قائل نباشد ، چراكه ايمان به معاد و رستاخيز و دادگـاه عدل خـدا ، سـدّ عظيمـي در مقـابل هـرگـونه عصيــان و گنـاه است .
اين منحصر به زمان‌هاي گذشته نبوده است ، امروز هم يكي از علل گرايش به ماديگرايي و انكار مبدأ و معاد ، كسب آزادي براي « فجور » و گريز از مسؤوليت‌ها و شكستن هر گونه قانون الهي است وگرنه دلايل مبدأ و معاد آشكار است .(1)
1- تفسير جوان 27 جلدي، (در 5 مجلد)، قطع وزيري، دكتر محمد بيستوني، انتشارات بيــان جوان ، جلد 5، صفحه 592 تا 530.
«» (34)

وَ اِنَّــكَ لَتَــدْعُــوهُــمْ اِلــي صِراطٍ مُسْتَقيمٍ (1)
به‌طورقطع و يقين توآن‌ها رابه صراط‌مستقيم دعوت‌مي‌كني.
صراط مستقيمي كه نشانه‌هاي آن نمايان است و با اندك دقتي صاف بودن آن روشن مي‌گردد .
مي‌دانيم راه‌راست ، نزديك‌ترين فاصله‌ميان دونقطه است و يك راه بيش نيست ، درحالي‌كه جاده‌هاي انحرافي كه در چپ و راست آن قـرار گـرفته ، بي‌نهــايت است .
گرچه دربعضي‌ازروايات‌اسلامي،صراط‌مستقيم‌به‌ولايت‌علي تفسيرشده(2)،
1- 73 / مؤمنون .
2- « نور الثقلين » ، جلد 3 ، صفحه 548 .
«» (35)
ولي چنــان‌كه بـارهـا گفتــه‌ايم ، اين‌گونه روايات ، بيان بعضي از مصداق‌هاي روشــن است و هيچ منافات با وجود مصــاديق ديگــر مــانند قــرآن و ايمان به مبـــدأ و معـــاد و تقـــوا و جهـــاد و عــدل و داد نـــــدارد .
وَ اِنَّ الَّذينَ لايُؤْمِنُونَ بِالْاْخِرَةِ عَنِ الصِّراطِ لَناكِبُونَ(1)
اما كساني كه به آخرت ايمان ندارند، از اين صراط منحــرفند .
« ناكِب » از ماده « نَكْب » و « نُكُوب » به معني انحراف از مسير است و « نَكْبَت دنيا » درمقابل « روي‌آوردن دنيا » به‌معني انحراف و پشت كردن دنيا است .
روشن است كه منظور از « صِراط » در اين آيه ، همان صراط مستقيم در آيه پيش از آن است .
1- 74 / مؤمنون .
«» (36)
اين نيز مسلم است كسي كه در اين جهان از صراط مستقيم حق منحرف گردد ، در جهان ديگر هم از صراط بهشت منحرف شده و به دوزخ سقوط مي‌كند ، چراكه هرچه در آن‌جا است، نتيجه مستقيم كارهاي اين‌جا است ، تكيه كردن روي عدم ايمان به آخرت و ارتباط و پيوند آن با انحراف از طريق حق ، به خاطر آن است كه انسان تا ايمـــان بـــه معــاد نداشتــه بــاشـــد ، احســاس مســؤوليت نمــي‌كنــد .
در حديثي از اميرمؤمنان علي مي‌خوانيم : « اِنَّ اللّهَ جَعَلَنا اَبْوابَهُ وَ صِراطَهُ وَ سَبيلَهُ وَ الْوَجْهَ الَّذي يُؤْتي مِنهُ فَمَنْ عَدَلَ عَنْ وِلايَتِنا اَوْ فَضَّلَ عَلَيْنا غَيْرَنا فَاِنَّهُمْ عَنِ الصِّراطِ لَناكِبُونَ :خداوند ما رهبران ديني و الهي را درهاي

وصول به معرفتش و صراط و طريق و جهتي كه از آن به او مي‌رسند ، قرار
«» (37)
داده بنــابـرايــن كســاني كه از ولايــت ما منحــرف گردند، يا ديگري‌را برما برگزينند، آن‌ها از صراط حق منحرفند » .(1)(2)

فَانْظُرْ اِلي اثارِ رَحْمَتِ اللّهِ كَيْفَ يُحْيِي الأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها اِنَّ ذلِكَ لَمُحْيِ الْمَوْتي وَ هُوَ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ(3)
1- « نور الثقلين » ، جلد 3 ، صفحه 549 .
2- تفسير جوان 27 جلدي، (در 5 مجلد)، قطع وزيري، دكتر محمد بيستوني،انتشارات‌بيان‌جوان، جلد 3، صفحه 673 تا 674.
3- 50 / روم .
«» (38)
به آثار رحمت الهي بنگر كه چگونه زمين را بعد از مردنش‌زنده مي‌كند ، آن‌كس (كه زمين مرده را زنده كرد) زنده‌كننده مردگان در قيامت است و او بر همه چيز توانا اســـــــت .
تكيه روي جمله « فَانْظُرْ » (بنگر) اشاره به اين است كه آن‌قدر آثار رحمت الهي در احياي زمين‌هاي مرده به وسيله نزول باران آشكار است ، كه با يك نگاه كــردن بــدون نيــاز به جستجــوگــري بر هــر انســان ظاهـر مي‌شود .
تعبير به « رحمت الهي » در مورد باران ، اشاره به آثار پربركت آن از جهات مختلف است .
باران ، زمين‌هاي خشك را آبياري و بذر گياهان را پرورش مي‌دهد .
باران ، به درختــان ، زنــدگي و حيــات نــويــن مي‌بخشـــد .
«» (39)
باران ، گــرد و غبــار هوا را فــرومي‌نشاند و محيـط زيست انســان را سالم و پــاك مي‌كند .
باران ، گيــاهــان را شستشـو داده و بــه آن‌هـا طــراوت مي‌بخشد .
باران هوارا مرطوب و ملايم و بـراي انسان قابل استنشــاق مي‌كند .
باران ، به زمين فرومي‌رود و بعداز چندي به صــورت قنــات‌ها و چشمه‌ها ظــاهر مي‌شود .
باران ، نهرها و سيلاب‌هايي به راه مي‌اندازد كه بعد از مهار شدن در پشت سدها ، تــوليــد بـــرق و نـــور و روشنــايي و حـــــركت مي‌كننـــد .
و بــالاخــره بــاران ، هــواي گــرم و ســرد ، هــر دو را تعــديل مي‌كند ، از گــرمــي مــي‌كــاهــد و ســـــردي را قــابــل تحمـــل مي‌كنــد .
«» (40)
تعبير به « رحمت » در مورد باران در آيات ديگر قرآن نيز منعكس است ؛ از جمله در آيه 48 ســوره فــرقان و 63 ســوره نمـــل .
و نيز در آيه 28 سوره شوري مي‌خوانيم : « وَ هُوَ الَّذي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ

ما قَنَطُوا وَ يَنْشُرُ رَحْمَتَهُ : او كسي است كه باران را نازل مي‌كند ، بعد از آن‌كه مردم نوميد شده‌اند و دامنه رحمت خود را مي‌گستراند » .
سپس باتوجه به پيوندي كه مبدأ و معاد در مسائل مختلف دارند ، در پايان آيه مي‌افزايد : « اِنَّ ذلِكَ لَمُحْيِ الْمَوْتي وَ هُوَ عَلي كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ » .
تعبير به « مُحْيي » به صورت اسم فاعل به جاي فعل مضارع ، مخصوصا با « لام » تأكيد ، دليل بر نهايت تأكيد است .
بارها در آيات قرآن ديده‌ايم كه اين كتاب آسماني براي اثبات مسأله معاد ، زنده شدن زمين مرده را بعد از نزول باران ، به‌عنوان گواه انتخاب مي‌كند .
«» (41)
در آيه 11 سوره ق نيز بعد از ذكر حيات زمين‌هاي مرده ، مي‌فرمايد : « كَذلِكَ الْخُروُجُ : رستاخيز نيز چنين است » .
شبيه همين تعبير در آيه 9 سوره فاطر نيز آمده است كه مي‌فرمايد : « كَذلِكَ النُّشُورُ : نشور در قيامت اين‌گونه است » .
در واقع قانون حيات و مرگ همه‌جا شبيه يكديگر است ؛ كسي كه با چند قطره باران ، زمين مرده را زنده مي‌كند و شور و جنبش و حركت در آن مي‌آفريند و اين‌كار همه‌سال وگاه همه‌روز تكرار مي‌شود ، اين توانايي را دارد كه انسان‌ها را نيز بعد از مرگ زنده كند ، همه‌جا مرگ به‌دست او است و حيات نيز به فرمان او .(1)
«» (42)

ازقرآن‌مجيد به‌خوبي‌استفاده‌مي‌شودكه‌روح‌و نفس انساني‌داراي سه‌مرحله‌است :
ـ « نفس امّاره » : يعني روح سركش كه پيوسته انسان را به زشتي‌ها و بدي‌ها دعوت مي‌كند و شهوات و فجور را در برابر او زينت مي‌بخشد ، اين همان چيزي
1- تفسير جوان 27 جلدي، (در 5 مجلد)، قطع وزيري، دكتر محمد بيستوني، انتشارات بيــان جوان ، جلد 4، صفحه 163 تا 165.
«» (43)
است كه همسر عزيز مصر ، آن زن هوسباز هنگامي كه پايان شوم كار خود را مشاهده كرد، به آن اشاره نمود و گفت: « وَ مـا اُبَرِّيءُ نَفْسي اِنَّ النَّفْسَ لَاَمّارَةٌ بِالسُّوءِ : من هرگز نفس خود را تبرئه نمي‌كنم ، چراكه نفس سركش همواره به بدي‌ها فــرمــان مــي‌دهـــد » (53 / يـــــوسف) .
ـ « نفس لوّامة » : كه در آيات مورد بحث به آن اشاره شد ، روحي است بيدار و نسبتا آگاه ، هر چند هنوز در برابر گناه مصونيت نيافته ، گاه لغزش پيدا مي‌كند و در دامان گناه مي‌افتد ، اما كمي بعد بيدار مي‌شود ، توبه مي‌كند و به مسير سعادت بازمي‌گردد ، انحراف درباره او كاملاً ممكن است ، ولي موقتي است نه دائم ، گناه از او سرمي‌زند، اما چيزي نمي‌گذرد كه‌جاي خود را به ملامت و سرزنش و توبه مي‌دهد .
اين همان چيزي است كه از آن به‌عنوان « وجـدان اخـلاقي » ياد مي‌كنند ، در بعضي از انسان‌ها بسيار قوي و نيرومند است و در بعضي بسيار ضعيف و ناتوان ، ولي به هر
«» (44)
حال در هر انساني وجود دارد ، مگر اين‌كه با كثرت گناه آن را به كلي از كار بيندازد .
ـ « نفس مُطْمَئِنَّـة » : يعني روح تكامل‌يافته‌اي كه به مقام اطمينان و تقواي كامل و احساس مسؤوليت رسيده ، نفس سركش را رام كرده و ديگر به آساني دچـــار لغـــزش نمـــي‌شـــود .
اين همان است كه در سوره والفجـر آيه 27 و 28 مي‌فرمايد : « يـا اَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ، اِرْجِعي اِلي رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً : اي نفس مطمئنّه ! به سوي پـــروردگـــارت بـــازگـــرد ، در حـالي كـــه هـــم تـــو از او خشنودي و هم او از تو » .
به هر حال اين « نفس لوّامة » ، رستاخيز كوچكي است در درون جان هر انسان كه بعد از انجام يك كار نيك يا بد، بلافاصله محكمه آن در درون جان

تشكيل مي‌گردد و به حساب و كتاب او مي‌رسد .
«» (45)
لذا گاه در برابر يك كار نيك و مهم چنان احساس آرامش دروني مي‌كند و روح او لبريز از شادي و نشاط مي‌شود ، كه لذّت و شكوه و زيبايي آن با هيچ بيان و قلمي قابل توصيف نيست .و به عكس گاهي به دنبال يك خلاف و جنايت بزرگ ، چنان گرفتار كابوس وحشتناك و طوفاني از غم و اندوه مي‌گردد و از درون مي‌سوزد كه از زندگي به كلي سير مي‌شود و حتي گاه براي رهايي از چنگال اين ناراحتي خود را آگاهانه به مقامات قضــايي معــرفي و به چــوبه دار تسليــم مي‌كنـد .

اين دادگـاه عجيـب درونـي ، شبـاهت عجيبـي به دادگاه رستاخيز دارد ، زيرا :
ـ قاضي و شاهد و مجري حكم در حقيقت در اين‌جا يكي است ، همان طور كه
«» (46)
در قيامت چنين است : « عـالِمَ الْغَيْبِ وَ الشَّهـادَةِ اَنْتَ تَحْكُـمُ بَيْنَ عِبـادِكَ: خـداونـدا ! تـو از اسـرار پنهـان و آشكـار آگـاهـي و تو در ميـان بنـدگـانـت قضـاوت خـواهـي كـرد » (46 / زمـر) .
ـ اين دادگاهِ وجدان ، توصيه و رشوه و پارتي و پرونده‌سازي رايج بشري را نمي‌پذيرد ، همان‌طور كه درباره دادگاه قيامت نيز مي‌خوانيم : « وَ اتَّقُوا يَوْما لا تَجْزي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئـا وَ لا يُقْبَلُ مِنْهـا شَفـاعَةٌ وَ لا يُؤْخَذُ مِنْهـا عَدْلٌ وَ لا هُمْ يُنْصَرُونَ : از آن‌روز بترسيد كه هيچ‌كس به جاي ديگري مجازات نمي‌شود و نه شفاعتي پذيرفته مي‌گردد و نه فديه و رشوه‌اي و نه‌ياري‌مي‌شوند» (48/بقره) .
ـ محكمه وجدان مهم‌ترين و قطورترين پرونده‌ها را در كوتاه‌ترين مدت رسيدگي كرده ، حكم نهايي خود را به سرعت صادر مي‌كند ، نه استيناف در آن هست
«» (47)
و نه تجديدنظري و نه ماه‌ها و سال‌ها سرگرداني ، همان‌طور كه در دادگاه رستاخيز نيز مي‌خوانيم : « وَ اللّهُ يَحْكُمُ لا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَ هُـوَ سَريعُ الْحِسـابِ : خداوند حكم مي‌كند و حكم او رد و نقض نمي‌شود و حساب او سريع است » (41 / رعد) .
ـ مجازات و كيفرش بر خلاف مجازات‌هاي دادگاه‌هاي رسمي اين جهان ، نخستين جرقه‌هايش در اعماق دل و جان افروخته مي‌شود و از آن‌جا به بيرون سرايت مي‌كند ، نخست روح انسان را مي‌آزارد ، سپس آثارش در جسم و چهره و دگرگون شدن خواب و خوراك آشكار مي‌گـردد ، همان‌طور كه در مورد دادگاه قيـامت نيز مي‌خوانيم : « نـارُ اللّهِ الْمُوقَدَةُ الَّتي تَطَّلِعُ عَلَي الأَفْئِدَة : آتش برافروخته الهي كه از قلب‌ها زبانه مي‌كشد » . (6 و 7 / همزه) .
ـ اين دادگاه وجدان چندان نياز به ناظر و شهود ندارد ، بلكه معلومات و
«» (48)
آگاهي‌هاي خود انسان متهم را به عنوان « شهود » به نفع يا بر ضد او مي‌پذيرد . همان‌طور كه در دادگاه رستاخيز نيز ذرات وجود انسان حتي

دست و پا و پوست تن او گواهان بر اعمال او هستند ، چنان‌كه مي‌فرمايد : « حَتّي اِذا ما جاءُوها شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ اَبْصارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ : چون به كنار آتش دوزخ برسند ، گوش و چشم و پوست تن آن‌ها بر ضدّ آن‌ها گواهي مي‌دهد » . (20 / فصّلت) .
اين شباهت عجيب در ميان اين دو دادگاه ، نشانه ديگري بر فطري بودن مسأله معاد است ، زيرا چگونه مي‌توان باور كرد در وجود يك‌انسان كه قطره كوچكي‌از اقيانوس عظيم هستي است ، چنان حساب و كتاب و دادگاه مرموز و اسرارآميزي وجود داشته باشد ، اما در درون اين عالم بزرگ مطلقا حساب و كتاب و دادگاه و محكمه‌اي وجود نداشته باشد ، اين باورکردني نيست .(1)
«» (49)

لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذي يَخْتَلِفُونَ فيهِ وَ لِيَعْلَمَ الَّذينَ كَفَرُوا اَنَّهُمْ كانُوا كاذِبينَ (2)
هدف اين است كه آن‌چه را در آن اختلاف داشتند براي آن‌ها روشن سازد تا كسـاني كه منكـر شدند بدانند دروغ مي‌گفتند .
1- تفسير جوان 27 جلدي، (در 5 مجلد)، قطع وزيري، دكتر محمد بيستوني، انتشارات بيــان جوان ، جلد 5، صفحه 590 تا 591.
2- 39 / نحل .
«» (50)
آن جهان ، جهان كشف غطاء و كنار رفتن پرده‌ها و آشكار شدن حقايق است ، چنان‌كه در سوره ق آيه 22 مي‌خوانيم : « لَقَدْ كُنْتَ في غَفْلَةٍ مِنْ هذا فَكَشَفْنا عَنْكَ غِطائَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَديدٌ : به انسان گفته مي‌شود تو در غفلت از چنين روزي‌بودي ، ولي‌ما پرده را از برابر ديدگانت برداشتيم و امروز بسيار تيزبين هستي » .
و در آيه 9 سوره طارق مي‌خوانيم : « يَوْمَ تُبْلَي السَّرائِرُ : رستاخيز روزي است كه اسرار درون آشكار مي‌گردد » و در آيه 48 سوره ابراهيم مي‌خوانيم : « وَ بَرَزُوا لِلّهِ الْواحِدِ الْقَهّارِ : در آن روز همگي در پيشگاه خداوند قهّار ظاهر مي‌شوند » .
بالاخره آن روز ، روز شهود و كشف اسرار و آشكار شدن پنهاني‌ها و ظهور و بروز است و در چنين شرايطي و محيطي اختلاف در عقيده معني ندارد ، هرچند ممكن است بعضي از منكران لجوج براي تبرئه خويش در بعضي از مواقف قيامت به دروغ متوسل شوند ، ولي آن يك امر استثنايي و زودگذر است .
«» (51)
اين درست به آن مي‌ماند كه مجرمي را در پاي ميز دادگاه حاضر كنند ، او همه چيز را منكر شود ، ولي بلافاصله نوار ضبط صوت و دستخط او و ساير مدارك زنده و حسّي را به او ارائه دهند و به اتفاق او تمام آثار جرم را از درون خانه و اطاقش بيرون بياورند ، اين‌جااست كه ديگر جايي براي گفتگو باقي نمي‌ماند و تسليم مي‌شود ظهور حقايق در عالم قيامت حتي از اين هم واضح‌تر و آشكارتر است .
گرچه حيات پس از مرگ و رستاخيز ، اهداف متعددي دارد كه در آيات قرآن به‌طور پراكنده به آن‌ها اشاره شده است مانند : تكامل انسان ، اجراي عدالت ، هدف دادن به زندگي اين جهان ، ادامه فيض خداوند ، ولي در آيه مورد بحث به هدف ديگري اشاره مي‌كند و آن برطرف كردن اختــلافات و بــازگشت به تــوحيد است .

و لذا ما معتقديم كه اين اختلاف‌ها و جنگ‌ها و ستيزها روزي همگي پايان مي‌گيرد و همه مردم جهان در زير پرچم حكومت واحدي ، حكومت مهدي جمع مي‌شوند ، چرا كه آن‌چه برخلاف روح عالم هستي يعني توحيد است بايد سرانجام روزي برچيده شود .
(52) «»
ولي اختلاف عقيده‌ها هرگز به‌طور كامل در اين دنيا ، از بين نخواهد رفت چراكه عالم عالم غطاء و پوشش است ، ولي سرانجام روزي فرا مي‌رسد كه اين پوشش‌هاَ و پرده‌ها از ميان خواهد رفت و يَوْمُ الْبُرُوزِ و يَوْمُ الظُّهُورِ است .(1)
1- تفسير جوان 27 جلدي، (در 5 مجلد)، قطع وزيري، دكتر محمد بيستوني، انتشارات بيان جوان ، جلد 3، صفحه 83 تا 84.
(53) «»

مي‌دانيم قسمت مهمي‌از معارف قرآن و مسائل اعتقادي آن ، بر محور مسائل مربوط به قيامت و رستاخيز دور مي‌زند ، چراكه مهم‌ترين تأثير را در تربيت انسان و رونـــد تكـــــــــامـــل او دارد .
نام‌هايي كه در قرآن براي اين روز بزرگ‌انتخاب شده نيز بسيار است و هر كدام بيانگر بُعدي از ابعاد آن روز مي‌باشد وبه تنهايي مي‌تواند مسائل بسياري را در اين رابطـــــه بـــازگـــــو كنـــــد .
به گفته مرحوم « فيض كاشاني » در « مَحَجَّـةُ الْبَيْضـاء » در زير هر يك از نام‌ها سرّي نهفته شده و در هر توصيفي معناي مهمي بيان گشته ، بايد كوشيد تا اين معاني را درك كـرد و ايـــن اســرار را يــافت .
(54) «»
او بيش از يك‌صد نام براي قيامت ذكر كرده كه همه يا اكثر آن را مي‌توان از قرآن مجيد استفاده كرد . مانند ؛ يَوْمُ الْحَسْـرَة ، يَوْمُ النَّـدامَة ، يَوْمُ الْمُحـاسَبَة ، يَوْمُ الْمَسْـأَلَة ، يَوْمُ الْواقِعَـة ، يَوْمُ الْقـارِعَة ، يَوْمُ الرّاجِفَـة ، يَوْمُ الرّادِفَـة ، يَوْمُ الطّـلاق ، يَوْمُ الْفِــراق ، يَوْمُ الْحِســاب ، يَوْمُ التَّنــاد ، يَوْمُ الْعَــذاب ، يَوْمُ الْفِرار ، يَوْمُ الْحَـقّ ، يَوْمُ الْحُـكْم ، يَوْمُ الْفَصْـل ، يَوْمُ الْجَمْـع ، يَوْمُ الدّين ، يَوْمٌ تُبْلَي‌السَّـرائِر ، يَوْمٌ لايُغْني مَوْلًي عَنْ مَوْلًي شَيْئا ، يَوْمٌ يَفِـرُّ الْمَـرْأُ مِـنْ اَخيــهِ ، يَوْمٌ لا يُنْفَـعُ مـالٌ وَ لا بَنُـونَ ، يَوْمُ التَّغـابُن و ... . (1)
ولي معروف‌ترين نام آن همان « يَـوْمُ الْقِيـامَة » است كه هفتاد بار در قرآن مجيد
1- « المحجة البيضاء » ، جلد 8 ، صفحه 331 .
«» (55)
ذكر شده و حكايت از قيام عمومي بندگان و رستاخيز عظيم انسان‌ها مي‌كند و توجه به آن نيز انسان را به قيام در اين دنيا براي انجام وظيفه دعوت مي‌نمايد .
به عقيده ما براي بيدار شدن از خواب غفلت و غرور و مهار كردن نفس سركش و تعليم و تربيت انسان ، كافي است كه در اين نام‌ها بينديشيم و وضع خود را در آن روز عظيم ، روزي كه همگي در پيشگاه خداوند بزرگ حاضر مي‌شويم و پرده‌ها كنار مي‌رود و اسرار درون ظاهر مي‌شود ، بهشت تزيين مي‌گردد و جهنم برافروخته مي‌شود و همگان در پاي ميزان عدل الهي حاضر مي‌شويم ، در نظر بگيريم (خـــداونـــدا ! مـــا را در آن روز در پنـــاه خـــودت جـاي ده) .(1)
1- تفسير جوان 27 جلدي، (در 5 مجلد)، قطع وزيري، دكتر محمد

بيستوني، انتشارات بيــان جوان ، جلد 5، صفحه 591 تا 592.
(56) «»

بَــلِ الاِْنْســانُ عَـلي نَفْسِــهِ بَصيـرَةٌ(1)
بلكــه انسـان خودش‌از وضع خود آگاه است .
وَ لَـــوْ اَلْقـــي مَعـــاذيــرَهُ(2)
هرچند (در ظاهر) براي خود عذرهايي بتراشد .
« مَعـاذير » جمع « معذرت » در اصل به معني پيدا كردن چيزي است كه آثار گنــاه را از بيــن ببــرد كــه گــاهــي عــذر واقعــي است و گــاه صـوري و ظاهري .
گرچه خداوند و فرشتگان او انسان را از تمام اعمالش آگاه مي‌كنند ، ولي نيازي به اين
1- 14 / قيامت .
2- 15 / قيامت .
«» (57)
اعلام نيست ، « بلكه انسان خودش از وضع خود آگاه است » و خود و اعضايش در آن روز بزرگ شاهد و گواه او هستند ، گرچه در ظاهر براي خود عذرهايي بتراشند. اين آيات در حقيقت همان چيزي را مي‌گويد كه در آيات ديگر قرآن درباره گواهي اعضاي انسان بر اعمال او آمده است ، مانند آيه 20 سوره فصّلت كه مي‌گويد : «شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُـمْ وَ اَبْصـارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمـا كـانُوا يَعْمَلُونَ: گوش‌ها و چشم‌ها و پوست‌هاي تنشان به آن‌چه انجام مي‌دادند ، گواهي مي‌دهند » و آيه65سوره يس كه مي‌فرمايد : « وَ تُكَلِّمُنـا اَيْـديهِـمْ وَ تَشْهَـدُ اَرْجُلُهُـمْ بِمـا كـانُوا يَكْسِبُـونَ : دست‌هاي آن‌ها با ما سخن مي‌گويند و پاهايشان به اعمالي كه انجام داده‌اند ، گواهي مي‌دهند » .
گرچه آيات مورد بحث همگي درباره معاد و قيامت سخن مي‌گويد ، ولي مفهوم
«» (58)
آن گسترده است ، عالم دنيا را نيز شامل مي‌شود . در اين‌جا نيز مردم از حال خود آگــاهند ، هرچند گــروهي بــا دروغ ، پشت هم اندازي ، ظاهرسازي و رياكاري چهره واقعــي خــويش را مكتــوم مــي‌دارنــد .
لذا در حديثي از امام صادق آمده كه فرمود : « مـا يَصْنَعُ اَحَدُكُمْ اَنْ يَظْهَرَ حَسَنـا وَ يُسِّرَ سَيِّئـا اَلَيْسَ اِذا رَجَعَ اِلي نَفْسِهِ يَعْلَمُ اَنَّهُ لَيْسَ كَذلِكَ وَ اللّهُ سُبْحـانَهُ يَقُولُ : بَلِ الاِْنْسـانُ عَلي نَفْسِهِ بَصيرَةٌ ، اِنَّ السَّريرَةَ اِذا صَلُحَتْ قَوِيَتِ الْعَلانِيَةُ : هـرگـاه يكـي از شمـا ظـاهـر خـود را بيـاراييـد ، امـا در پنهـانـي بـدكـار بـاشـد ، چـه مي‌تـوانـد انجـام دهـد ؟ آيا هنگـامـي كه بـه

خـويشتن مــراجعــه كنــد ، نمـي‌دانـد كه ايـن‌گـونـه نيست ؟ همـان‌گـونـه كـه خـداوند سبحان مي‌فرمايد : بلكه انسان به خويشتن آگاه است ، هنگامي كه باطن انسان صالح گــردد ، ظــاهــر او نيــز تقــويــت مــي‌شـود » .(1)(2)
«» (59)

لا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيامَةِ(3)
سوگند به روز قيامت .
وَ لا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوّامَةِ(4)
1- « مجمع البيان » ، جلد 10 ، صفحه 396 .
2- تفسير جوان 27 جلدي، (در 5 مجلد)، قطع وزيري، دكتر محمد بيستوني، انتشارات بيان جوان ، جلد 5، صفحه 595.
3- 1 / قيامت .
4- 2 / قيامت .
«» (60)
و سوگند به نفس لوّامه ، وجدان بيدار و ملامت‌گر (كه‌رستاخيز حق است) .
« لَوّامَة » صيغه مبالغه و به معني "بسيار ملامت‌كننده" است .
اين سوره با دو سوگند پرمعني "روز قيامت" و "نفس ملامت‌گر" آغاز شده است .
حقيقت اين است كه يكي از دلايل وجود معاد ، وجود محكمه وجدان در درون جان انسان است كه به هنگام انجام كار نيك روح آدمي را مملو از شادي و نشاط مي‌كند و از اين طريق به او پاداش مي‌دهد و به هنگام انجام كار زشت يا ارتكاب جنايت ، روح او را سخت در فشار قرار داده و مجازات و شكنجه مي‌كند ، به حدي كه گاه براي نجات از عذاب وجدان ، اقدام به خودكشي مي‌كند . يعني در واقع وجدان حكم اعدام او را صادر كرده و به دست خودش اجرا مي‌كند .
وقتي « عالَم صغير » يعني وجود انسان در دل خود محكمه و دادگاه كوچكي دارد ، چگونه « عالَم كبير » با آن عظمتش محكمه عدل عظيمي نخواهد داشت ؟
«» (61)
و از اين‌جاست كه ما از وجود « وجدان اخلاقي » به وجود "رستاخيز و قيامت" پي مي‌بريم و نيز از همين‌جا رابطه جالب اين دو سوگند روشن مي‌شود و به تعبير ديگر سوگند دوم دليلي است بر سوگند اول .
آري اين دادگاه وجدان آن‌قدر عظمت و احترام دارد كه خداوند به آن سوگند ياد مي‌كند و آن را بزرگ مي‌شمرد و به راستي بزرگ است ، چراكه يكي از عوامل مهم نجات انسان محسوب مي‌شود ، به شرط آن‌كه وجدان بيدار باشد و بر اثر كثرت گناه ضعيف و ناتوان

نگـــــردد .
اين نكته نيز قابل توجه است كه به دنبال اين دو سوگند پراهميّت و پرمعني ، بيان نشده است كه براي چه چيز سوگند ياد شـده و به اصطلاح « مُقْسَـمٌ لَهُ » محـذوف است ، اين به خاطر آن است كه از سياق آيات بعد مطلب روشن است ، بنابراين آيات فوق چنين معني مي‌دهد : « سوگند به روز قيامت و نفس لوّامه كه همه شما در قيامت برانگيخته مي‌شويد و به سزاي اعمالتان مي‌رسيد » .(1)
«» (62)

در اين مورد «بُراء» در روايتي آورده است كه: روزي «مَعاذ» در خانـه «اَبُوايُّـوب» به حضـور پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله شرفياب گرديد، و در مورد ايـن آيه پرسيـد كه:
1- تفسير جوان 27 جلدي، (در 5 مجلد)، قطع وزيري، دكتر محمد بيستوني، انتشارات بيــان جوان ، جلد 5، صفحه 589.
«» (63)
منظـور از فوج‌هـا و گروه‌هـا(1) كياننـد؟ پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود: هان اي «معاذ»! از رويداد بزرگي پرسيدي، آن‌گاه ديدگانش را فرو بست و فرمود: در روز رستاخيز، ده گروه از امت من به صورت‌هاي پراكنده و گوناگون بر انگيخته مي‌شوند. خدا آنان را از پيروان راستين من جدا مي‌سازد و هر گــروه از آن‌هــا را به صورتي برمي‌انگيزد:
گروهي از آنان به صورت بوزينه در مي‌آيند و گروهي ديگر در شكل خوك.
دسته‌اي واژگونه و در حالي كه پاهاي آنان رو به آسمان و بر چهره خويش بر زمين كشيـده مي‌شوند، وارد صحراي محشر مي‌گــردند، و دسته‌اي ديگــر كــور و نابينا.
گروهي به صورت كر و ناشنوا برانگيخته مي‌شوند، و گروهي ديگر گنگ و لال.
1 ـ آيه 18.
«» (64)
پاره‌اي از آن گروه‌ها در حالي مي‌آيند كه زبان‌هاي خويش را مي‌جوند و چرك و خون از لب و دهانشان روان است؛ به گونه‌اي كه از بوي گند آن، اهل محشر اذيّت مي‌شــوند، و پــاره‌اي با دست‌هــا و پــاهــاي بــريده.
دسته‌اي بر شاخه‌هايي از آتش آويزانند، و دسته‌اي ديگر با عفونتي بدبوتر از مردار گنديده، و پاره‌اي نيز با لباس‌هايي از مس گداخته.
آن‌گاه فرمود: امّا آن گروهي كه در شكل بوزينه مي‌آيند، كساني هستند كه در زندگي، كارشان سعايت و سخن چيني و به هم زدن روابط دوستانه و انگيزش دشمني و نفرت است. و آن كساني كه به صورت خوك مي‌آيند، كساني هستند كه از راه‌هاي نــامشــروع و حــرام ثــروت انـــدوزي مي‌نمــاينــد.
آن كساني كه به صورت واژگونه وارد صحراي محشر مي‌گـردند، رباخـواران
«» (65)
هستنـد و نابينايان و كوران، دستگاه قضايي و قضــاوت و دادستــان‌هـاي

ستمكاري‌هستندكه درقضاوت و داوري‌خود بي‌طرفي‌وعدل و داد راپيشه نمي‌سازند.
كر و لال‌ها كساني هستند كه با خودكامگي و غرور رفتار مي‌كنند، و از حق‌پذيري و نقدپذيري و فروتني بي‌بهره‌اند، و آن كساني كه زبان خود را گاز مي‌گيرند، آن دانشمندان و عالم نمايان و داوران خيره سري هستند كه خود به علم خويش عمل نمي‌كننـد، و اصـلاح نمي‌پذيرند و عملكـردشان با گفتـارشان همـاهنگي نـدارد.
آنان كه با دست و پاي بريده وارد صحراي محشر مي‌گردند، مردم همسايه آزارند، و به دار آويختگان، كه بر شاخه‌هاي درختي از آتش شعله‌ور آويزانند، جاسوسان و سخن چينان و اطلاعاتي‌هايي هستند كه ميان ملّت و حكومت ـ با سعـايت و سخـن چينـي و پرونـده سـازي و عيب‌تراشي براي شهـروندان ـ
(66) «»
فـاصلـه و دشمنـي پـديـد مي‌آورنـد.
كساني كه بوي گند آنان از بوي زننده مردار بدتر است، ناپاكان و عناصر بي‌بند و باري هستند كه به بي‌عفتي روي مي‌آورند و نيز كساني كه حقوق محرومان را نمي‌پردازند. آن كساني كه با لباسي از مس گداخته و سوزان مي‌آيند، فخر فروشان و برتري جويانند كه بر همگان فخـر و كبـر مي‌فـروشند.
وَ فُتِحَـتِ السَّمـاءُ فَكـانَتْ أَبـْواباً (1)
و آسمان گشوده مي‌گردد، و درهايي پديدار مي‌شود.
آسمان براي فرودآمدن فرشتگان گشوده مي‌شود، و در آن، درهايي پديدار مي‌گـردد.
1- 19 / نباء .
(67) «»
به باور پاره‌اي منظور اين است كه: آسمان گشوده مي‌شود و در آن، راه‌هايي پديدار مي‌گردد.
وَ سُيِّـرَتِ الْجِبـالُ فَكـانَتْ سـَراباً (1)
و كوه‌ها را روان مي‌سازند و] بسان] سرابي مي‌گردند.
به بـاور پـاره‌اي منظـور اين اسـت كه: كوه‌هـا از شـدّت لـرزش و حركت فـرو مي‌پـاشنـد و بـه صـورت سـرابي در مي‌آيند كـه نظـاره‌گر، آنها را شبيه كـوه مي‌نگـرد در حـالـي كه چنيـن نيسـت.
إِنَّ جَهَنَّـمَ كـانَتْ مِـرْصـاداً (2)
1- 20 / نباء .
2- 21 / نباء .
(68) «»

بي‌ترديد دوزخ كمينگاهي است [براي بيدادگران]،
مِرْصاد: كمينگاه و مكان آماده‌اي است كه انسان در آنجا كمين مي‌كند و در انتظار رويدادي لحظه شماري مي‌نمايد. «اَزْهَرِيّ» بر آن است كه منظور كمينگاهي است كـــه دشمـــن در آنجـــا كميـــن مي‌كنـــد.(1)

در قيامت مجازات با جرم تناسب كامل دارد

از ديدگاه گروهي واژه «وِفاق» به معني «مِقْدار» و اندازه آمده و منظور آيه شــريفه ايـن است كه كيفــر آنـان به اندازه گناهان و زشتكاري‌هايشان خواهد بود.
1- تفسيربيان 30 جلدي، دكترمحمدبيستوني، انتشارات‌فراهاني، جلد 30 صفحه 80 تا 83 .
«» (69)
إِنَّهُــمْ كـــــانُوا لا يَــرْجُــونَ حِسـاباً (1)
چــرا كــه آنــان بــه حســابي اميــد نــداشتنــد.(2)

در مورد واژه «رُوح» در آیه مورد بحث میان مفسران بحث و گفت‌گواست: از دیدگاه گروهي نظیر «مُجاهِد»، «قَتادَة» و «ابوصالح»، روح، خود موجودي است از پدیده‌هاي گوناگون جهان آفرینش، که خدا آنها را به صورت انسان آفریده و از
1- 27 / نباء .
2- تفسیربیان 30 جلدي، دکترمحمدبیستوني، انتشارات‌فراهاني، جلد 30 صفحه 85 .
(70) «»
فرشتگان نیستند. آنها در روز رستاخیز در یك صف مي‌ایستند و فرشتگان در صف دیگر و هر کدام لشکري جـداگانه‌اند.(1)
امّا از دیدگاه گروهي از جمله «ابن مسعود» و «ابن عباس» روح فرشته گرانقدري از فرشتگان است، که خدا آفریده‌اي به عظمت آن نیافریده است. در روز رستاخیز او به تنهایي در یك صف مي‌ایستد و فرشتگان در یك صف دیگر و او به تنهایي به عظمـت همـه فرشتگــان اســـــــت.
از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: روح، فرشته‌اي گرانقدر از فرشتگان خداست و از جبرئیل و میکائیل گرانقدرتر است.(2)
1 ـ تفسیر دُرُ المنثور، ج 6، ص 309. برخي از اهل سنت روایتي نیز در این مورد آورده‌اند.
2 ـ تفسیر قمي، ج 2، ص 402.
(71) «»
وَ قالَ صَواباً
از حضـرت صـادق علیه‌السلام آورده‌انـد که در بـرابـر پرسـش از تفسیر آیه فرمود: نَحْنُ وَاللّهِ الْمَأْذُونُ لَهُمْ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَ الْقائِلُونَ. به خداي سوگند در روز رستاخیز به ما اجازه سخن داده مي‌شود و ما هستیم که سخن مي‌گوییم. سؤال شد، شما چه خواهید فــرمـــود؟ جُعِلْتَ فِـداكَ مــا تَقُـــولُـونَ؟
آن حضرت فرمود: نُمَجِّدُ رَبَّنا، وَ نُصَلّي عَلي نَبِیِّنا، وَ نَشْفَعُ لِشیعَتِنا، فَلا یُـــرَدُّنـا رَبُّنـــا.(1)
در آن هنگام ما پروردگارمان را ستایش نموده و به پیامبرمان درود مي‌فرستیم و
1 ـ نور الثقلین، ج 2، ص 496؛ تفسیر قمي، ج 2، ص 402؛ تفسیر عیاشي، ذیل آیه.
(72) «»

براي دوستداران و رهروان راه و رسم خويش شفاعت مي‌كنيم و خداي مهربان شفاعت ما را مي‌پذيرد و رد نمي‌كند.
ذلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شاءَ اتَّخَذَ إِلي رَبِّهِ مَاباً (1)
اين است آن روز حق؛ پس هركس بخواهد، راه بازگشتي به سوي پروردگار خود در پيش گيرد.
واژه «مَآب» از ريشه «اَوْب» به معني مكان بازگشت و يا راه بازگشت آمده است.
آري، هركس مي‌خواهد راهي به سوي خدا در پيش گيرد، اينك در اين جهان فرصت دارد كه راه توحيدگرايي و پروا و رعايت حقوق مردم را در پيش گيرد و از زشتي و گناه دوري جويد، چرا كه موانع بر كنارند و فرصت‌ها و امكانات آماده، و راه‌ها به وسيله پيامبران روشن و آشكار است.
1- 39 / نباء .
«» (73)
إِنّا أَنْذَرْناكُمْ عَذاباً قَرِيباً يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ ما قَدَّمَتْ يَداهُ وَ يَقُولُ الْكافِرُ يا لَيْتَنِي كُنْتُ تُراباً (1)
ما شما را از عذابي نزديك هشدار داديم؛ روزي كه انسان آنچه را با دو دست خويش [از [پيش فرستاده است مي‌نگرد، و انسان كفرگرا مي‌گويد: اي كاش! من خاك بودم.
اين عذابي كه قرآن از آن هشدار مي‌دهد، عذاب روز رستاخيز است، امّا از آنجايي كه فرارسيدن آن روز قطعي است از نظر قرآن نزديك است.
آن روز هركس در انتظار ثمره عملكرد خويش است. نيكان و شايستگان در انتظار دريافت پاداش هستند و ظالمان و گناهكاران در انتظار كيفر دردناك گناهان خويش.
1- 40 / نباء .
(74) «»
وَ يَقُولُ الْكافِرُ يا لَيْتَنِي كُنْتُ تُراباً
و آن روز است كه كافر و بيدادپيشه مي‌گويد: اي كاش! خاك بودم تا رستاخيزي برايم نبود، و اين دادگاه رستاخيز و حسابرسي و عذاب و كيفر امروز را نمي‌ديدم.
«عبداللّه بن عمر» در اين مورد مي‌گويد: هنگامي كه رستاخيز برپا گردد زمين هموار مي‌گردد و همه جنبندگان براي حسابرسي برانگيخته مي‌شوند، تا آنجايي كه اگر حيوان شاخداري حيوان بي‌شاخي را شاخ زده است كيفر مي‌گردد.(1)
1- تفسيربيان 30 جلدي، دكترمحمدبيستوني، انتشارات‌فراهاني، جلد 30

صفحه 90تا93 .
«» (75)

وَوُضِعَالْكِتابُ فَتَرَي‌الْمُجْرِمينَ‌مُشْفِقينَ‌مِمّافيهِ‌وَيَقُولُونَ‌ياوَيْلَتَنامالِ هذَا الْكِتابِ لا يُغادِرُ صَغيرَةً وَ لا كَبيرَةً اِلاّ اَحْصيها وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِرا وَ لا يَظْلِمُ رَبُّكَ اَحَـدا(1)
و كتاب(كتابي كه نامه‌اعمال همه انسان‌هااست)درآن‌جا گذارده مي‌شود ، اما گنهكاران‌را مي‌بيني‌كه ازآن‌چه درآن است ترسان و متوحش‌اندومي‌گويند : اي واي برما اين چه كتابي است كه هيچ عمل كوچك و بزرگي نيست مگر اين‌كه آن را شماره كرده‌است ؟ و همه اعمال خود را حاضرمي‌بينند و پروردگارت به‌احدي ظلم نمي‌كند.
همگي را موبه‌مو به حساب آورده ، ضبط كرده و چيزي را فروگذار ننموده است ،
1- 49 / كهف .
(76) «»
راستي چه وحشتناك است ؟ ما همه اين اعمال را به دست فراموشي سپرده بوديم ، آن‌چنان كه گاهي فكر مي‌كرديم اصلاً خلافي از ما سرنزده ، اما امروز مي‌بينيم بار مسؤوليتمان بسيار سنگين و سرنوشتمان تاريك است .
علاوه بر اين سند كتبي اصولاً « همه اعمال خود را حاضر مي‌بينند : وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِـرا » .
خوبي‌ها و بدي‌ها ، ظلم‌ها و عدل‌ها ، هرزگي‌ها و خيانت‌ها ، همه و همه در برابر آن‌ها تجسم مي‌يابد .
آن‌چه دامن آن‌ها را مي‌گيرد كارهايي است كه دراين جهان انجام داده‌اند بنابراين از چه كســي مي‌تــوانند گلــه كنند جــز از خـودشان .
در تفسير الميزان در ذيل آيه فوق مي‌خوانيم : از مجموع آيات قرآن استفاده مي‌شود كه در عـالم قيامت سه نوع كتاب (نامه اعمال) براي انسان‌ها وجود دارد :
(77) «»
نخست كتاب واحدي است كه براي حســاب اعمــال همگان گذارده مي‌شود و در واقع همه اعمال اولين و آخرين در آن ثبت است ، همــان‌گونه كه در آيه فوق خوانديم « وَ وُضِعَ الْكِتابُ » كــه ظاهر آن اين است كتــاب واحــدي براي حســاب همه انسان‌هــا قــرار داده مـي‌شـــود .
دوم كتابي است كه هر امتي دارد يعني اعمال يك امت در آن درج است همان‌گونه كه در سوره جاثيه آيه 28 آمده است : « كُلُّ اُمَّةٍ تُدْعي اِلي

كِتابِها : هر امتي به كتاب و نامه اعمالش خوانده مي‌شود » .
سوم كتابي است كه براي هر انساني جداگانه وجود دارد ، آن‌چنان‌كه در سوره اسراء آيه 13 مي‌خوانيم : « وَ كُلَّ اِنْسانٍ اَلْزَمْناهُ طائِرَهُ في عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ كِتابا : هر انساني مسؤوليت اعمالش را به گردن خودش افكنده‌ايم و براي او در روز قيامت كتاب و نامه عملي بيرون مي‌آوريم » .
«» (78)
بديهي است هيچ‌گونه منافاتي در ميان اين آيات نيست چرا كه هيچ مانعي ندارد كه اعمال آدمي در كتب مختلف ثبت گردد ، همان‌گونه كه در برنامه‌هاي دنياي امروز نظير آن را مي‌بينيم ، كه براي سازماندهي دقيق به تشكيلات يك كشور ، براي هر واحد ، نظام و حساب و سپس آن واحدها در واحدهاي بزرگ‌تر ، حساب جديدي پيدا مي‌كنند .
اما با توجه به اين نكته كه نامه اعمال انسان‌ها در قيامت شبيه دفتر و كتاب معمولي اين جهان نيست ، مجموعه‌اي است گويا ، غيرقابل انكار كه شايد محصول طبيعي خود اعمال آدمي باشد .
و به هر حال آيه مورد بحث نشان مي‌دهد كه علاوه بر ثبت اعمال انساني در كتب ويژه ، خود اعمال نيز در آن‌جا تجسم مي‌يابند و حضور پيدا مي‌كنند « وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِرا » .
«» (79)
اعمالي كه به صورت انرژي‌هاي پراكنده در اين جهان از نظرها محو و نابود شده‌اند در حقيقت از بين نرفته‌اند (و علم امروز نيز ثابت كرده كه هيچ ماده و انرژي هرگز از ميان نخواهد رفت ، بلكه دائما تغيير شكل مي‌دهد) .
آن روز اين انرژي‌هاي گم شده ، به فرمان خداوند ، تبديل به ماده مي‌شوند و به صورت‌هاي مناسبي تجسم مي‌يابند ، اعمال نيك به صورت‌هاي جالب و زيبا و اعمال بد در چهره‌هاي زشت و ننگين ظاهر مي‌گردند و اين اعمال با ما خواهند بود و به همين دليل در آخرين جمله آيات فوق مي‌فرمايد : « وَ لا يَظْلِمُ رَبُّكَ اَحَدا : و خداوند به بندگانش ستم نمي‌كند » چرا كه پاداش‌ها و كيفرها محصول اعمال خودشان است .
(1)
«» (80)

اوُلئِكَ الَّذينَ كَفَرُوا بِاياتِ رَبِّهِمْ وَ لِقائِه فَحَبِطَتْ اَعْمالُهُمْ فَلا نُقيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيمَةِ وَزْنــا (2)
آن‌ها كساني‌هستند كه به آيات پروردگارشان و لقاي او كافر شدند ، به همين
1- تفسيرجوان 27 جلدي،(در5مجلد)، قطع‌وزيري،دكترمحمدبيستوني،انتشارات‌بيان‌جوان، جلد 2، صفحه 327 تا 328 .
2- 105 / كهف .
«» (81)
جهت اعمالشان حبط و نابودشد ، لذاروز قيامت ميزاني براي آن‌ها برپا نخواهيم كرد .
اين آيه و آيه بعد به معرفي صفات زيان‌كاران مي‌پردازد كه ريشه تمام بدبختي‌هاي آن‌ها است و مي‌گويد به آياتي كافر شدند كه چشم و گوش را بينا و شنوا مي‌كند ، آياتي كه پرده‌هاي غرور را درهم مي‌درد و چهره واقعيت را در برابر انسان مجسم مي‌سازد و بالاخره آياتي كه نور است و روشنايي و آدمي را از ظلمات‌اوهام و پنـدارهـا بيـرون آورده بـه سـرزميـن حقـايـق رهنمـون مـي‌گـردد.
ديگـر ايـن‌كه آن‌هـا بعـد از فـرامـوش كردن خدا به « معاد » و « لقاءاللّه » كـافـر گشتنـد « وَ لِقـائِه » .
آري تا ايمان به « معاد » در كنار ايمان به « مبدأ » قرارنگيرد و انسان احساس نكند كه قدرتي مراقب اعمال او است و همه را براي يك دادگاه بزرگ و دقيق و سخت‌گير حفظ و نگهداري مي‌كند ، روي اعمال خود حساب صحيحي نخواهد كرد و اصـلاح نخـواهـد شـد .
«» (82)
سپس اضافه مي‌كند : « به خاطر همين كفر به مبدأ و معاد ، اعمالشان حبط و نابود شـده اسـت : فَحَبِطَتْ اَعْمـالُهُمْ » .
درست همانند خاكستري در برابريك طوفان عظيم و چون آن‌ها عملي كه قابل سنجش و ارزش باشد ندارند ، « لذا روز قيامت وزن و ميزاني‌براي‌آنان برپانخواهيم كرد: فَلا نُقيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيمَةِ وَزْنا ».
چراكه توزين و سنجش مربوط به جايي‌است كه‌چيزي در بساط باشد ، آن‌ها كه چيـزي در بسـاط نـدارند چگـونه تـوزين و سنجشـي داشتـه باشنـد ؟
گرچه‌بعضي‌ازشبه‌دانشمندان خرافي‌ازاين‌گونه‌آيات چنين‌استفاده‌كرده‌اندكه

خدا را در جهان ديگر مي‌توان ديد و مــلاقات را به معني ملاقات حِسّي تفسير نموده‌اند.
«» (83)
ولي بديهي است كه ملاقات حِسّي لازمه‌اش جسميت و جسميت لازمه‌اش محدود بودن ، نيازمند بودن و فناپذير بودن است و هر عاقلي‌مي‌داند خداوند نمي‌تواند داراي چنيــن صفــاتي باشـد .
بنابراين بدون شك منظور از « ملاقات » يا « رؤيت » در آيات مختلف قرآن هنگامي كه به خدا نسبت داده مي‌شود ملاقات حِسّي نيست بلكه شهود باطني است .
يعني انسان در قيامت چون آثار خدا را بيشتر و بهتر از هر زمان مشاهده مي‌كند او را با چشم دل آشكارا مي‌بيند و ايمان او نسبت به خدا يك ايمان شهودي مي‌شود ، به همين دليل ، طبق آيات قرآن ، حتي لجوج‌ترين منكران خدا در قيامت زبان به اعتراف مي‌گشايند چرا كه راهي براي انكار نمي‌بينند . (1)(2) (84) «»

نيازي به اين نداريم كه مسأله توزين اعمال را در قيامت از طريق تجسم اعمال تفسير كنيم و بگوييم عمل آدمي در آن‌جا تبديل به جسم صاحب وزني مي‌شود چرا كه تـوزيـن معنـي وسيعـي دارد و هرگونه سنجش را دربرمي‌گيرد ، مثلاً در مورد

1- به سوره مؤمنون آيه 106 مراجعه نماييد .

2- تفسيرجوان 27 جلدي،(در5مجلد)، قطع‌وزيري،دكترمحمدبيستوني،انتشارات‌بيان‌جوان، جلد 3، صفحه 366 تا 368 .

«» (85)

افـراد بي‌شخصيت مي‌گوييم آدم‌هـاي بي‌وزنـي هستنـد و يا سبـك مـي‌بـاشنـد ، درحـالـي‌كه‌منظـور كمبـود شخصيـت آن‌هـا اسـت نـه وزن جسمـانـي .

جالب اين‌كه در آيات بالا در مورد گروه « اَخْسَرينَ اَعْمالاً » مي‌گويد : « براي آن‌ها در قيامت اصلاً ترازوي سنجش برپا نمي‌سازيم » آيا اين با آياتي كه مي‌گويد «وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ : وزن در آن روز حق است » (8 / اعراف) منافات دارد ؟

مسلما نه ، زيرا توزين در مورد كساني است كه كار قابل سنجشي انجام داده‌اند، اما كسي‌كه تمام وجودش و افكار و اعمالش حتّي به اندازه بال يك مگس وزن‌ندارد چه نيازي به‌سنجش دارد ؟

لذا در روايت معروفي از پيغمبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله مي‌خوانيم : « اِنَّهُ لَيَاْتِي الرَّجُلُ الْعَظيمُ السَّمينُ يَوْمَ الْقِيامَةِ لا يَزِنُ جَناحَ بَعُوضَةٍ : در روز قيامت مردان فربه

«» (86)

بزرگ جثه‌اي را در دادگاه خدا حاضر مي‌كنند كه وزنشان حتّي به اندازه بال مگسي نيست »(1) چرا كه در اين جهان اعمالشان ، افكارشان و شخصيتشان همه توخالي و پـــــوك بـــــود .

و از ايـــن‌جـــا روشـــن مي‌شـــود كـــه مـــردم در آن‌جـــا چنـــد دسته‌انـــد :

ـ گـروهـي به قدري از نظر حسنات و اعمال صالح پربارند كه نيازي به تـوزيـن و حسـاب در كـارشان نيست و بي‌حسـاب وارد بهشـت مـي‌شـونـد .

ـ گروهي ديگر آن‌چنان اعمالشان حبط و باطل شده و يا به كلي فاقد عمل صالح هستند كه باز نيازي به توزين ندارند ، آن‌ها نيز بي‌حساب وارد دوزخ

مي‌شوند .
1- « مجمع البيان » ذيل آيات مورد بحث .
«» (87)
ـ اما گروه سوم آن‌هايي هستند كه داراي حسنات و سيئات مي‌باشند ، كارشان به وزن و حساب كشيده مي‌شود و شايد اكثر مردم داخل در اين قسم سوم هستنـــــــد .(1)

منظـور از معـاد جسمـاني ايـن نيست كـه تنهـا جسـم در جهان ديگر بازگشت مي‌كند، بلكه هـدف اين است كه روح و جسم تـوأما مبعـوث مي‌شود و به تعبيـر
1- تفسيرجوان 27 جلدي،(در5مجلد)، قطع‌وزيري،دكترمحمدبيستوني،انتشارات‌بيان‌جوان، جلد 3، صفحه 366 تا 368 .
(88) «»
ديگر بازگشت روح مسلم است، گفتگو از بازگشت جسم است.
جمعـي از فلاسفـه پيشيـن تنها بـه معـاد روحـانـي معتقـد بودنـد و جسـم را مركبـي مي‌دانستنـد كـه تنهـا در ايـن جهـان بـا انسـان اسـت و بعد از مـرگ از آن بي‌نيـاز مي‌شـود، آن را رهـا مي‌سـازد و به عـالم ارواح مي‌شتـابـد.
ولي عقيده علماي بزرگ اسلام اين است، كه معاد در هر دو جنبه روحاني و جسماني صورت مي‌گيرد، در اين‌جا بعضي مقيد به خصوص جسم سابق نيستند و مي‌گويند: خداوند جسمي را در اختيار روح مي‌گذارد و چون شخصيت انسان به روح او است ايـن جسـم، جسـم او محسـوب مـي‌شـود.
در حالي كه محققين معتقدند همان جسمي كه خاك و متلاشي گشته، به فرمان خدا جمع‌آوري مي‌شود و لباس حيات نويني بر آن مي‌پوشاند و اين عقيده‌اي است كه از
«» (89)
متـون آيات قـرآن مجيـد گـرفته شده است.
شواهد معاد جسماني در قرآن مجيد آن قدر زياد است كه به طور يقين مي‌توان گفت: آن‌ها كه معاد را منحصر در روحاني مي‌دانند، كمترين مطالعه‌اي در آيات فراوان معاد نكرده‌اند و گـرنه جسماني بودن معاد در آيات قرآن به قدري روشن است كه جاي هيـچ گـونـه تـرديـد نيست.
همين آياتي كه در آخر سوره يس خوانديم به وضوح بيانگر اين حقيقت است، چرا كه مرد عرب بياباني تعجبش از اين بود كه اين استخوان پوسيده راكه در دست دارد، چه كسي مي‌تواند زنده كند و قرآن با صراحت در پاسخ او مي‌گويد: «قُلْ يُحْييهَا الَّذي اَنْشَأَها اَوَّلَ مَرَّةٍ : بگو همين استخوان پوسيده را خدايي كه روز نخست آن را ابداع و ايجاد كرد، زنده مي‌كند.
(90) «»

تمام تعجب مشركان و مخالفت آن‌ها در مسأله معاد بر سر همين مطلب بود كه چگونه وقتي ما خاك شديم و خاك‌هاي ما در زمين گم شد، دوباره لباس حيات در تن مي‌كنيم (وَقالُواءَاِذاضَلَلْنا فِيالْأَرْضِءَاِنّالَفيخَلْقٍجَديدٍ) (10/الم سجده).
آن‌ها مي‌گفتند: «چگونه اين مرد به شما وعده مي‌دهد، وقتي كه مرديد و خاك شديد بار ديگر به زندگي باز مي‌گرديد: (اَيَعِدُكُمْ اَنَّكُمْ اِذا مِتُّمْ وَ كُنْتُمْ تُرابا وَ عِظامــا اَنَّكُمْ مُخْرَجُونَ) (35/مؤمنون).
آن‌ها به قدري از اين مسأله تعجب مي‌كردند كه اظهار آن را نشانه جنون و يا دروغ بر خدا مي‌پنداشتند: «قالَ الَّذينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلي رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ اِذا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ اِنَّكُمْ لَفي خَلْقٍ جَديدٍ : كافران گفتند مردي را به شما نشان دهيم كه به شمــا خبــر مي‌دهد هنگــامي كه كــاملاً خــاك و پــراكنده شديد، ديگر بار آفــرينش جـــديـــدي مي‌يـابيـــد» (7/ سبـــــأ).
«» (91)
بــه همين دليــل عمومــا «اســتــدلالات قــرآن دربـــاره امكــان معـــــاد» بر محور همين معاد جسمــاني دور مي‌زند و بيــانــات شش‌گانه‌اي كه در فصل گذشت ، همه شاهد و گــواه اين مــدعــا است.
به علاوه قرآن كرارا خاطر نشان مي‌كند شما در قيامت از قبرها خارج مي‌شويد (51/يس و 7/قمر) قبرها مربوط به معاد جسماني است.
داستان مرغ‌هاي چهارگانه ابراهيم و همچنين داستان عُزَير و زنده شدن او بعد از مرگ و ماجراي مقتول بني‌اسرائيل كه در بحث‌هاي گذشته به آن اشاره كرديم، همه با صـــراحـت از معـاد جسمـــاني سخـــن مي‌گـــويـــد.
تــوصيف‌هاي زيــادي كه قــرآن مجيــد از مــواهب مادي و معنوي بهشت
«» (92)
كرده است، همه نشــان مي‌دهد كه معاد هم در مــرحله جسم و هم در مــرحله روح تحقق مي‌پذيرد وگرنه حور و قصور و انواع غذاهاي بهشتي و لــذايــذ مــادي در كنـــار مــواهـــب معنــوي معنـــي نــدارد.
به هر حال ممكن نيست كسي كمترين آگاهي از منطق و فرهنگ قرآن داشته باشد و معاد جسمــاني را انكــار كند و به تعبيــر ديگر انكــار معــاد جسمــاني از نظر قرآن مســـاوي اســت بــا انكـــار اصــل معـــاد.
علاوه بر اين دلايل نقلي، شواهد عقلي نيز در اين زمينه وجود دارد كه اگر بخواهيم وارد آن شويم، سخن به درازا مي‌كشد.
البته اعتقاد به معاد جسماني پاره‌اي از سؤالات و اشكالات برمي‌انگيزد، مانند شبهه آكل و مأكول كه محققان اسلامي از آن پاسخ گفته‌اند و ما شرح جامع و فشرده‌اي در همين زمينــه در ذيــل آيــه 260 ســوره

بقـــره آورده‌ایـــم . (1)(2)
«» (93)

اَيَحْسَــبُ الاِْنْســانُ اَلَّــنْ نَجْمَــعَ عِظــامَهُ(3)
آيا انسان مي‌پندارد كه استخوان‌هاي او را جمع نخواهيم كرد ؟
بَــلــي قــادِريــنَ عَلــي اَنْ نُسَــوِّيَ بَنــانَهُ (4)
1- براي توضيح بيشتر به جلد 2 «تفسير نمونه» صفحه 228 به بعد مراجعه شود .
2- تفسيرجوان 27 جلدي،(در5مجلد)، قطع‌وزيري،دكترمحمدبيستوني،انتشارات‌بيان‌جوان، جلد 4، صفحه 525 تا 527.
3- 3 / قيامت .
4- 4 / قيامت .
(94) «»
آري قــادريـم كــه (حتــي خطــوط ســر) انگشتان او را موزون و مرتب كنيم .
تعبير به « يَحْسَبُ » (از ماده « حُسْبـان » به معني گمان) اشاره به اين است كه اين منكران هرگز به گفته خود ايمان نداشتند ، بلكه تنهابر پندارها و گمان‌هاي واهي و بــي‌اســـــاس تكيــه مــي‌كــردند .
« بَنـان » در لغت هم به معني " انگشتان" و هم "سر انگشتان" آمده است و در هر دو صورت اشاره به اين نكته است كه نه تنها خدا استخوان‌هارا جمع‌آوري مي‌كند وبه حال اول بازمي‌گرداند، بلكه استخوان‌هاي كوچك و ظريف و دقيق انگشتان همه را در جاي خود قرار مي‌دهد و از آن بالاتر خداوند حتي سر انگشتان او را به طور موزون به صورت نخست بازمي‌گرداند .
اين تعبير مي‌تواند اشاره لطيفي به خطوط سر انگشت انسان‌ها باشد كه مي‌گويند
«» (95)
كمتر انساني در روي زمين پيدا مي‌شود كه خطوط سر انگشت او با ديگري يكسان باشد ، يا به تعبير ديگر خطوط ظريف و پيچيده‌اي كه بر سر انگشتان هر انساني نقش است ، معرف شخص اوست و لذا در عصر ما مسأله « انگشت‌نگاري » به صورت علمي درآمده و به وسيله آن بسياري از مُجرمان شناخته شده و جرم‌ها كشف گرديده است . همين قدر كافي است كه مثلاً يك سارق هنگامي كه وارد اتاق يا منزلي مي‌شود ، دست خود را بر دستگيره در ، يا شيشه اتاق يا قفل و صندوق بگذارد و اثر خطوط انگشتانش روي آن بماند ، فورا از آن نمونه‌برداري كرده ، آن را با

سوابقي كه از مُجـرمان و سارقـان دارنــد ، تطبيــق مي‌دهنــد و مُجــرم را پيــدا مي‌كننــد .(1)
1- تفسير جوان 27 جلدي، (در 5 مجلد)، قطع وزيري، دكتر محمد بيستوني،انتشـارات بيـان جـوان ، جلد 5، صفحه 593 .

مَفاز: از ريشه «فَوْز» به معني رسيدن به كاميابي و رستگاري است. اين واژه اسم مكان و يا «مصـدر ميمـي» است.
بي‌گمان آن كساني كه از خدا حساب بردند و از قانون‌شكني و گناه دوري جستند، بـرايشان كـاميـابي و رستگـاري بـزرگي است.
از ديدگاه پاره‌اي واژه «مَفاز» اسم مكان و به معني جايگاه رستگاري است؛ درست بسان «مَنْجاة» كه مكان نجات و رهايي است.
حَـدائِـقَ وَ أَعْنـابـاً (1)
1- 32 / نباء .
«» (97)
بوستـان‌هـا و درختان انگـور.
حَديقَة: بوستان و باغچه‌اي محدود و مشخص. اين واژه مفرد است و جمع آن «حَدائِق» مي‌باشد. «حَدَقَه چشم» نيز از همين باب است، چرا كه به وسيله پلك‌ها احـاطـه شـده اسـت.
اَعْناب: اين واژه جمع «عِنَبْ» به معني انگور مي‌باشد و هنگامي كه خشك گردد به آن كشمش و مويز مي‌گويند.
بـاغ‌هـايي پـرطـراوت و پر ميـوه و محفـوظ از هر آسيب و انـواع انگورها.
وَ كَـواعِبَ أَتْـراباً (1)
1- 33 / نباء .
«» (98)
و دختـراني همسال با سينـه‌هاي برجسته، كَواعِب: جمع «كاعِب» به معنـي دوشيـزه‌اي است كه تـازه سينه‌هاي او برآمـده اسـت.
اَتْراب: جمع «تِرْب» به معني همسن و سال. به باور «قَتادَة» براي آنان دوشيزگاني است همسال كه تازه سينه‌هاي آنان برآمده است. اما به باور «ابوعلي» منظور اين است كه: اين حوريه‌ها و يا دوشيزگان در زيبـايي سيما و اخـلاق و سيرت و سن و سال، نظيـر همسـران خـويش‌اند.
وَ كَأْساً دِهاقاً (1)
1- 34 / نباء .
«» (99)
وِجـامي لبـريز [از نـوشيـدنـي].
كَأْس: جام لبـالـب از نوشيدنـي.
دِهـاق: جـام لبـريـز.
به بـاور گـروهـي منظـور ايـن اسـت كـه: بـه مـردم پـرواپيشـه

جام‌هايي لبريز از نوشيدني‌هاي بهشت مي‌دهند. امّا به باور پاره‌اي ديگر منظور جام‌هاي پياپي به آنان مي‌دهند.
لا يَسْمَعُونَ فِيها لَغْواً وَ لا كِذّاباً (1)
در آنجا نه بيهوده‌اي مي‌شنوند و نه دروغ شمردنِ سخني [از يكديگر].
1- 35 / نباء .
(100) «»
چنان‌نيست‌كه آن شراب‌پاك بهشت و يانوشابه‌هاي آن، خرد آنان را دچار سستي و كاستي كند و بي‌برنامه سخن بگويند و بي‌ادبانه رفتار كنند، نه هرگز.
جَزآءً مِنْ رَبِّكَ عَطآءً حِساباً (1)
[اين‌ها] پاداشي است از پروردگار تو [و] بخششي است حساب شده [و بسنده].
عَطآءً حِسابا: بخششي بسنده و كافي.
آنچه به پرواپيشگان در سراي آخرت ارزاني مي‌گردد پاداش‌پروردگار تو به‌آنان در برابر ايمان به خدا و پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله و عمل به مقررات او و بخششي است حساب شده و پرشكوه و بسنده.
1- 36 / نباء .
«» (101)
رَبِّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُمَا الرَّحْمنِ لايَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطاباً (1)
[همان] پروردگار آسمان‌ها و زمين و آنچه ميان آن دو است؛ بخشاينده‌اي كه [آفريدگان] در برابر او توان سخن گفتن ندارند.
آن كسي كه به مردم با ايمان و شايسته كردار اين پاداش پرشكوه را ارزاني مي‌دارد، همان پروردگارآسمان‌ها و زمين و آنچه ميان آن دو است؛ همان خداي بخشاينده‌اي كه هيچ كسي بدون اجازه او در پيشگاه‌اش سخني نمي‌گويد و درخواستي نمي‌كند.
وَلا يَشْفَعُونَ اِلاّ لِمَنِ ارْتَضي(2) و جز براي كسي كه خدا رضايت دهد، شفاعت نمي‌كنند...
1- 37 / نباء .
2 ـ 28 / انبياء .
(102) «»
و نيز بسان اين آيه كه: يَوْمَ يَأْتِ لاتَكَلَّمُ نَفْسٌ اِلاّ بِاِذْنِه(1) آن روز، روزي است كه چون فرارسد، هيچ كس جز به اذن او سخن نگويد...
«مُقاتِل» در تفسير آيه مي‌گويد: در روز رستاخيز مردم جز با اجازه خدا

قدرت سخن گفتن نخواهند داشت.
يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِكَةُ صَفًّا لا يَتَكَلَّمُونَ إِلاّ مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ قـــالَ صَـــوابـاً (2)
روزي كه [روح] و فرشتگان به صف مي‌ايستند و [مردم [سخني نمي‌گويند، مگر
1 ـ سوره هود، آيه 105.
2- 38 / نباء .
«» (103)
كسي كـه [خــداي [بخشاينده به او اجازه دهـــد، و سخنـــي درســـت بگويد.(1)

بسياري چنين مي‌پندارند كه عالم پس از مرگ كاملاً شبيه اين جهان است، منتهي در شكلي كامل‌تر و جالب‌تر .
ولي‌قرائن زيادي دردست‌داريم كه نشان‌مي‌دهد فاصله‌زيادي‌از نظر كيفيت و كميت ميان اين جهان و آن جهان است، حتي اين كه اگر اين فاصله را به تفاوت ميان عالم كوچك جنين با اين دنياي وسيع تشبيه‌مي‌كنيم، بازمقايسه‌كاملي به‌نظر نمي‌رسد.
1- تفسيربيان 30 جلدي، دكترمحمدبيستوني، انتشارات فراهاني، جلد 30 صفحه 87 تا 90 .
(104) «»
طبق صريح بعضي از روايات در آن‌جا چيزهايي است كه چشمي نديده و گوشي نشنيده و حتي از فكر انساني خطور نكرده است، قرآن مجيد مي‌گويد: «فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما اُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ اَعْيُنٍ: هيچ انساني نمي‌داند چه چيزهايي كه مايه روشني چشم است، براي او پنهان نگه داشته شده» (17/سجده).
نظـامـات حـاكم بر آن جهـان نيز با آنچه در اين عالم حاكم است، كاملاً تفاوت دارد، در ايـن‌جا افـراد به عنوان شهـود در دادگـاه حـاضر مي‌شـوند، ولي در آن‌جـا دست و پا و حتـي پـوست تـن شهـادت مي‌دهـــد.
«اَلْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلي اَفْواهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنا اَيْديهِمْ وَ تَشْهَدُ اَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ» (65/يس) «وَ قالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنا قالُوا اَنْطَقَنَا اللّهُ الَّذي اَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ» (21/فصلت) به هر حال آن‌چه درباره جهان ديگر گفته شود، تنها شبحي از دور در نظر ما مجسم مي‌كند و اصولاً الفباي ما و فرهنگ فكري ما در اين جهان قادر به توصيف حقيقي آن نيست و از اين‌جا به بسياري از سؤالات در زمينه بهشت و دوزخ و چگـونگي نعمت‌هـا و عذاب‌هايش پاسخ داده خواهد شد.
(105) «»
همين قدر مي‌دانيم بهشت كانون انواع مواهب الهي اعم از مادي و معنوي است و دوزخ كانوني است از شديدترين عذاب‌ها در هر دو جهت، اما در مورد جزئيات اين دو ، قرآن اشاراتي دارد كه ما به آن مؤمن هستيم، اما تفصيل آن را تا كسي نبيند نمي‌داند. در زمينه وجود بهشت و دوزخ در حال حاضر و اين كه در كجا است، بحث نسبتـا مشـــروحي در جلد دوم «تفسير نمونه» ذيل آيه 133 سوره آل عمران (صفحه 92 به بعد) داشتـــه‌ايـم.

و همچنیـن در زمینـه پـاداش و کیفر در عالم قیامت و مسأله «تجسم اعمال» و«نامه اعمال» در جلـد دوم صفحـه 378 (ذیل30/آل عمــران) و جلــد دوازدهــم صفحـــه 455 (ذیـــل 49/کهــف) بحثـــي داشتــه‌ایـــم. (106) «»

خداوندا! اگر داوري بر معيار اعمال باشد، دست ما تهي است، با ترازوي فضل و كرم حسنــات و ناچيز ما را بسنج و با رحمت و غفــرانت بر سيئات ما پرده بيفكن.(1)

به باور «مُقاتِل»، «مَرْصَد» زنــداني است كه گناهكاران در آن زنداني مي‌شوند.
1- تفسيرجوان 27 جلدي،(در5مجلد)، قطع‌وزيري،دكترمحمدبيستوني،انتشارات‌بيان‌جوان، جلد 4، صفحه 527 تا 528 .
«» (107)
آيه شريفه نشانگر آن است كه دوزخ در كمين گناهكاران و ظالمان است و هيچ يــك از آن‌هــا، راه رهـايي از كيفــر عملكـــرد زشت خود نخـــواهند يــافت.
لِلطّــاغِينَ مَــآبــاً (1)
[و] بازگشتگاهي است براي سركشان [و خودكامگان]؛
مَآب: به منزلگاه و قرارگاه و بازگشتگاه گفته مي‌شود.
همان كساني كه از مرزهاي مقررات خدا پا را فراتر نهاده و در نافرماني و گناه راه سـركشـي و طغيـان را پيش گــرفتنـــد.
آري، آنان روزگاري طولاني در آنجا خواهند ماند تا طعم تلخ تاريك‌انديشي و
1- 22 / نباء .
«» (108)
بيدادگري خود و تحقير انسان‌ها و پايمــال ساختن حقــوق و كــرامت بشر را بچشند.
لابِثِيـــــنَ فِيهـــا أَحْقـــابـــاً (1)
كه روزگــاري دراز در آن درنــگ خـــواهنــد كرد،
اَحْقــاب: ايــن واژه جـمـع «حُقْــب» بـــه معنـــي بخشـــي نــامعلـــوم و طـولاني از زمـــــــان آمـــــــده اســـــت.

در مورد واژه «اَحْقاب» ديـدگاه‌ها متفــاوت است.
1- 23 / نباء .
«» (109)
1 ـ از ديدگاه برخي از مفسران اين واژه به معني زماني است بسيار طولاني و سالياني است بي‌شمار كه مي‌آيند و مي‌روند، بدون آنكه پاياني داشته باشند؛ چرا كه هر «حُقْب» هشتاد سال از سال‌هاي سراي آخرت است.
2 ـ امـا از ديدگـاه «مُجاهِد» منظور از «اَحْقاب» ، چهـل و سـه «حُقْب» مـي‌باشد و هـر «حُقْب» هفتـاد خَريف و هـر خَريفي 700 سال، و هرسال 360 روز، و هرروز هـــزار ســـال اســـت (43×70×700×360×1000=000/000/520/758).
از پيامبر گرامي صلي‌الله‌عليه‌وآله آورده‌اند كه فرمود: كسي كه به دوزخ افتاد جز با پشت‌سر نهادن روزگاراني طولاني و چشيدن عذابــي سخت و دردنـاك نجات نخواهد يافت.
آن‌گاه آورده‌اند كه: واژه «حُقْب» به معني شصت و هفت سال، و هر سال برابر با سيصد و شصت روز، و هر روز هزار سال از سال‌هاي دنياست. با اين بيان چه كسي از
(110) «»
دوزخيـــــان اميـــــد رهـايي خـــــواهد داشـــــت؟
از امام‌باقر عليه‌السلام در مورد تفسير آيه پرسش شد، كه فرمود:
هذِه فِي الَّذينَ يَخْرُجُونَ مِنَ النّارِ(1) اين آيه بيانگر سرنوشت كساني است كه ســرانجــام از آتــش دوزخ رهــايــي خــواهنــد يــافت.
لا يَـذُوقُـــونَ فِيهـــا بـَرْداً وَ لا شـَراباً (2)
در آنجا نه [طعـم] خنكي خواهند چشيد و نه نوشابه‌اي؛
دوزخيان تيره‌بخت در آنجا نه چيز خنك و سردي خواهند چشيد، تا از حرارت دهشتنـــاك دوزخ بكــاهد و نه نوشيدني گـــوارايي كه عطش آنـــان را فــرو نشاند.
1 ـ نور الثقلين، ج 5، ص 496؛ تفسير قمي، ج 2، ص 402.
2- 24 / نباء .
«» (111)
إِلاّ حَمِيماً وَ غَسّاقاً (1)
مگـــر آبي‌جوشـــان و خـــونابه‌اي بـــدبـــو.
آري دوزخيان در آنجا نه طعم سردي و خنكي را خواهند چشيد و نه

نوشابه‌اي، مگر آبي جـــوشــان و خــونابه‌اي بــدبو و نفــرت‌انگيز از چــركابه اهـــل آتش .
جَـــزاءً وِفـاقــاً (2)
كيفري مناسب [با جنايت‌ها و شقاوت‌هايشان]؛(3)
1- 25 / نباء .
2- 26 / نباء .
3- تفسيربيان 30 جلدي، دكترمحمدبيستوني، انتشارات فراهاني، جلد 30 صفحه 83 تا 85 .
(112) «»

اين عذاب دهشتناكِ دوزخيان به خاطر آن است كه آنان حساب و حسابرسي را بـاور نـداشته و به آمـدن آن روز اميـدي نمي‌بستند و از روز رستاخيز نمي‌ترسيدند.
«ابومسلم» مي‌گويد: آنان از كيفر كردارشان نمي‌هراسيدند و گمان نمي‌بردند كه حسـاب و حسـابرسي در كـار باشد.
از ديـدگاه پـاره‌اي ديگـر واژه «رَجـاء» در ايـن‌جـا، به معنـي تـرس و هـــراس آمـــــده اســـت .
وَ كَـذَّبُـوا بِـاياتِنا كِذّاباً (1)
و آيات ما را سخت دروغ شمردند.
1- 28 / نباء .
«» (113)
به باور پاره‌اي منظور اين است كه: آنان آن‌چه پيامبران از سوي خدا آوردند، همه را دروغ شمـــردنـــد. امّـــا به بـــاور پاره‌اي آنان قـــرآن را تكـــذيب كـــردند.
وَ كُـلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنـاهُ كِتاباً (1)
در حالي كه [ما] هر چيـزي را به صـورت نـوشته‌اي [دقيق [به شمار آورده‌ايم.
از ديدگاه پاره‌اي منظور اين است كه: ما تمامي عملكرد آنان را به صورت نـوشتـــه‌اي مـرتب و دقيق حفظ مي‌نمـــاييم تا برابر عملكـــردشان كيفـر گردند.
گفتني است كه بدان دليل كه حفظ مطلب در نگارش و به صورت ثبت و ضبط بهتر اسـت، در آيـــه شـــريفـــه بـــه ثبـــت و شمـــارش تـوجّـــه داده اســـت.
فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلاّ عَـذاباً (2)
1- 29 / نباء .
2- 30 / نباء .
«» (114)
پس بچشيد، كه جز عذاب [مرگبار چيزي] بر شما نخواهيم افزود.
اين‌بدان جهت‌است‌كه هرلحظه‌عذابي‌سخت‌تربردوزخيان سركش‌باريدن مي‌كند.
إِنَّ لِلْمُتَّقِيـــنَ مَفـــــازاً (1)
به يقين براي پرواپيشگان كاميابي [و رستگـــاري بزرگي [است:(2)

اين سؤال ممكن است براي بسياري پيدا شود كه خداوند در قـرآن مجيـد از زرق
1- 31 / نباء .
2- تفسيربيان 30 جلدي، دكترمحمدبيستوني، انتشارات فراهاني، جلد 30 صفحه 86 تا 87 .
«» (115)
و برق دنيا نكوهش كرده ، ولي وعده اين‌گونه چيزها را به مؤمنان در آن جهان مي‌دهد، زينت‌آلات طلا، پارچه‌هاي‌ابريشمين، اريكه‌ها و تخت‌هاي زيبا و مانند آن.
در پاسخ اين سؤال قبلاً توجه به اين نكته را لازم مي‌دانيم كه ما هرگز مانند توجيه‌گراني كه همه اين الفاظ را كنايه از مفاهيم معنوي مي‌دانند اين گونه آيات را تفسير نمي‌كنيم ، چرا كه از خود قرآن آموخته‌ايم كه معاد هم جنبه « روحاني » دارد هم « جسماني » و به اين ترتيب لذات آن جهان بايد در هر دو بخش باشد كه البته بدون شك لذات روحانيش قابل مقايسه بالذات جسماني نيست .
ولي در عين حال اين حقيقت را نمي‌توان كتمان كرد كه ما از نعمت‌هاي آن جهان شبحي از دور مي‌بينيم و سخناني به اشاره مي‌شنويم ، چرا كه آن جهان نسبت به اين عالم همچون اين دنيا است نسبت به شكم مادر و حالت جنيني ، همان‌گونه كه « مادر » اگر بتواند رابطه‌اي با جنين خود برقرار كند جز با اشارات‌نمي‌تواند زيبائي‌هاي اين‌دنيا را ، آفتاب‌درخشان ، ماه تابان ، چشمه‌سارها ، باغ‌ها و گل‌ها و مانند آن را براي كودكي كه در شكم او است بيان كند ، چرا كه الفاظ كافي براي بيان اين مفاهيم كه كودكش بتواند آن را درك كند در اختيار ندارد ، همچنين نعمت‌هاي‌مادي و معنوي‌قيامت را براي ما محاصره شدگان در رحم دنيا بازگو كردن آن هم به طـور كـامل ممكـن نيست .
«» (116)
با روشن شدن اين مقدمه به سراغ پاسخ سؤال مي‌رويم : اگر خدا زندگي پر زرق و برق اين جهان را نكوهش كرده به خاطر آن است كه محدوديت اين جهان سبب مي‌شود فـراهم كردن چنان زنـدگـاني با انواع ظلم و ستم توأم باشد و بهره‌گيري از آن با غفلـــــت و بـــي‌خبـــــــري .
تبعيض‌هايي كه از اين رهگذر پيدا مي‌شود مايه كينه‌ها ، حسادت‌ها ، عداوت‌ها و سرانجام خونريزي‌ها و جنگ‌ها است .
«» (117)

اما در آن جهان که همه چیزش گسترده‌است نه تحصیل این زینت‌ها مشکل ایجادمي‌کند ، نه‌سبب تبعیض و محرومیت کسي‌مي‌شود ، نه‌کینه و نفرتي برمي‌انگیزد و نه درآن محیط مملواز معنویت‌انسان را از خداغافل‌مي‌سازد ، نه نیاز به زحمت حفظ و حراست‌دارد و نه در رقبا ایجادحسادت مي‌کند ، نه مایه کبر و غرور است و نه مــوجب فــاصله گـرفتن از خلــق خــدا و خــدا .
چرا بهشتیان از چنین مواهبي محروم باشند که لذّتي است جسماني درکنار مواهب بــزرگ معنــوي بدون هیچ واکنش نامطلوب .(1)
1- تفسیرجوان 27 جلدي،(در5مجلد)، قطع‌وزیري،دکترمحمدبیستوني،انتشارات‌بیان‌جوان، جلد 3، صفحه 314 تا 315 .
«» (118)

وَ عُرِضُوا عَلي رَبِّكَ صَفّا لَقَدْ جِئْتُمُونا كَما خَلَقْناكُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ اَلَّــنْ نَجْعَــلَ لَكُــمْ مَــوْعِــــداً(1)
آن‌ها همه در يك صف به پروردگارت عرضه مي‌شوند (و به آن‌ها گفته مي‌شود) شما همگي نزد ما آمديد آن‌گونه كه در آغاز شما را آفريديم اما شما گمان مي‌كرديد ما موعدي برايتان قرار نخواهيم داد .
اين تعبير ممكن است اشاره به آن باشد كه هر گروهي از مردم كه عقيده واحد ياعمل مشابهي دارند در يك صف قرار مي‌گيرند و يا اين‌كه همگي بدون هيچ‌گونه تفاوت و امتياز در يك صف قرار خواهند گرفت .
1- 48 / كهف .
«» (119)
نه خبري از اموال و ثروت‌ها است ، نه زر و زيورها ، نه امتيازات و مقامات مادي، نه لباس‌هاي رنگارنگ ونه يار و ياور ، درست همان‌گونه كه درآغاز آفرينش بوديد ، به همان حالت اول .
به راستي قرآن كتاب تربيتي عجيبي است ، هنگامي كه صحنه قيامت را براي انسان‌ها ترسيم مي‌كند ، مي‌گويد ، روزي كه همه مردم در صفوف منظم به دادگاه عدل پروردگار عرضه مي‌شوند ، درحالي كه هماهنگي عقايد و اعمالشان معيار تقسيم آن‌ها در صفوف مختلف است .
دست‌هاي آن‌ها از همه چيز تهي ، تمام تعلقات دنيا راپشت سرافكنده‌اند ، درعين جمعيت ، تنها و در عين تنهايي جمع هستند ، نامه‌هاي اعمال ، گسترده مي‌شود .
همه‌چيز به زبان مي‌آيد و اعمال كوچك و بزرگ آدميان را بازگو مي‌كند و از آن بالاتر خود اعمال و افكار جان مي‌گيرند ، تجسم مي‌يابند ، اطراف هركسي را اعمال تجسم يافته‌اش احاطه مي‌كند ، آن‌چنان مردم به خود مشغول هستند كه مادر فرزند را و فرزند پدر و مادر را به كلي فراموش مي‌كنند .
«» (120)
سايه سنگين وحشت از اين دادگاه عدل الهي و كيفرهاي بزرگي كه در انتظار بدكاران است همه را فرامي‌گيرد ، نفس‌ها در سينه‌ها حبس مي‌شود و چشم‌ها از گردش بازمي‌مانند .
راستي ايمان به چنين دادگاهي چقدر در تربيت انسان و كنترل شهوات او مؤثر است ؟ و چقدر آگاهي و بيداري و توجه به مسؤوليت‌ها به انسان مي‌بخشد ؟
« هنگامي كه روز قيامت مي‌شود ، نامه اعمال آدمي را به دست او

مي‌دهند ، سپس گفته مي‌شود بخوان ، راوي اين خبر مي‌گويد : از امام پرسيدم : آيا آن‌چه را كه در اين نامه است مي‌شناسد و به‌خاطر مي‌آورد؟ امام‌فرمود : همه‌را به خاطر مي‌آورد ، هر چشم برهم زدني ، كلمه‌اي ، جابه جا كردن قدمي و خلاصه هركاري را كه انجام داده است آن‌چنان به خاطر مي‌آورد كه گويي همان ساعت انجام داده است و لذا فريادشان بلند مي‌شود و مي‌گويند : اي واي برما اين چه كتابي است كه هيچ‌كار كــوچك و بــزرگي نيست مگــر آن‌كــه آن را احصــا و شمــاره كــرده است » .(1)
«» (121)
نقش مؤثر تربيتي ايمان به چنين واقعيتي ناگفته پيدا است ، راستي ممكن است انسان به چنيـن صحنــه‌اي ايمـــان قـــاطــع داشتــه بــاشــد بازهم گنــاه كند ؟(2)
1- « نورالثقلين » ، جلد 3 ، صفحه 267 .
2- تفسيرجوان 27 جلدي،(در5مجلد)، قطع‌وزيري،دكترمحمدبيستوني،انتشارات‌بيان‌جوان، جلد 3، صفحه 325 تا 327 .
«» (122)

فَسُبْحـانَ الَّـذي بِيَـدِه مَلَكُـوتُ كُـلِّ شَـيْءٍ وَ اِلَيْـهِ تُرْجَعُونَ(1)
پس منزه است خداوندي كه مالكيت و حاكميت همه چيز در دست او است و (همگـي) بـه سـوي او بـاز مي‌گـرديد.
با توجه به اين كه «مَلَكُوت» از ريشه «مُلْك» بر وزن «حُكْم» به معني حكومت و مالكيـت است و اضـافه «واو» و «ت» به آن براي تأكيـد و مبالغـه مي‌باشـد، مفهـوم آيه چنين مي‌شـود: حاكميـت و مالكيـت بي‌قيـد و شرط همه چيز به دسـت قـدرت خـدا است و چنين خداونـدي از هر گونـه عجز و ناتوانـي منـزه و مُبـرّا اسـت و در ايـن صـورت احيـاء مردگـان و پوشيـدن لبـاس حيـات بـر استخوانهاي پوسيده و خاك‌هاي پراكنده مشكلي براي او ايجاد نخواهد كرد، چون چنين است به طور يقين همه شما به سوي او بازمي‌گرديد و معاد حق است.
1- 83 / يس .
«» (123)

اعتقـاد به عـالم پس از مـرگ و بقـاي آثـار اعمـال آدمـي و جـاودانگـي كارهاي او اعـم از خيـر و شـر، اثر بسيار نيـرومندي بر فكـر و اعصـاب و عضــلات انســان‌ها مي‌گـذارد و به عنـوان يـك عـامل مؤثري در تشـويق به نيكـي‌ها و مبـارزه با زشتـي‌ها مي‌تـواند مؤثر شود.
اثراتي كه ايمان به زندگي پس از مرگ مي‌تواند در اصلاح افراد فاسد و منحرف و تشـويق افراد فـداكـار و مجاهد و ايثارگر بگذارد، به مراتب بيش از اثرات دادگاه‌ها و كيفرهاي معمولي است، چرا كه مشخصات دادگاه رستاخيز با دادگاه‌هاي
«» (124)
معمولي بسيار متفـاوت است، در آن دادگـاه نه تجـديـد نظـر وجود دارد و نه زر و زور روي فكر نـاظرانش اثـر مي‌گذارد، نه ارائه مـدارك دروغيـن در آن فايده‌اي دارد و نـه تشريفات آن نيـازمنـد به طــول زمـــان اســت.
قرآن مجيد مي‌گويد :«وَ اتَّقُوا يَوما لا تَجْزي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئا وَ لايُقْبَلُ مِنْها شَفاعَةٌ وَ لا يُؤْخَذُ مِنْها عَدْلٌ وَ لا هُمْ يُنْصَرُونَ: از روزي بپرهيزيد كه هيچ كس به جاي ديگري جزا داده نمي‌شود و نه شفاعتي از او پذيرفته خواهد شد و نه غــرامت و بدل و نه كسي به يــاري او مي‌آيــد» (48/بقره).
و نيز مي‌گويد: «وَ لَوْ اَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ ما فِي الْأَرْضِ لاَفْتَدَتْ بِهِ وَ اَسَرُّوا النَّدامَةَ لَمّا رَاَوُا الْعَذابَ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ: هركس ازآن‌ها كه ظلم و ستم كرده ، اگر تمامي روي زمين را در اختيار داشته باشد، در آن روز همه را براي نجات خويش مي‌دهد و هنگامي كه عذاب الهي را مي‌بيند،
«» (125)
پشيماني خود را مكتوم مي‌دارند (مبادا رسواتر شوند) و در ميان آن‌ها به عدالت داوري مي‌شود و ستمي بر آن‌ها نخواهد رفت» (54/يونس).
و نيز مي‌خوانيم: «لِيَجْزِيَ اللّهُ كُلَّ نَفْسٍ ما كَسَبَتْ اِنَّ اللّهَ سَريعُ الْحِسابِ:هدف اين است كه خداوند هر كس را به آن‌چه انجام داده، جزا دهد چرا كــه خــداونــد ســريع الحســاب اســت» (51/ابــراهيم) .
بـــه قــدري حسـاب او سريــع و قاطــع اسـت كــه طبــق بعضــي از روايــات (اِنَّ اللّهَ تَعالـي يُحاسِبُ الْخَلائِقَ كُلَّها في مِقْدارِ لَمْحِ الْبَصَرِ: خداوند در يك چشم به‌هم‌زدن حسـاب همه را مي‌رسد). (1)
به همين دليل در قرآن مجيد سرچشمه بسياري از گناهان فراموش كردن روز جزا

1- «مجمع البيان» ، ذيل آيه 202 سوره بقره .
(126) «»
ذكر شده، در آيه (14/الم سجده) مي‌فرمايد: «فَذُوقُوا بِما نَسيتُمْ لِقاءَ يَومِكُمْ هذا:بچشيد آتش دوزخ را به خاطر اين كه ملاقات امروز را فراموش كرديد».
حتي از پاره‌اي از تعبيرات استفاده مي‌شود كه انسان اگر گماني در قيامت داشته باشد، نيز از انجام بسيار از اعمال خلاف خودداري مي‌كند، چنان كه درباره كم‌فروشان مي‌فرمايد: «اَلا يَظُنُّ اُولئِكَ اَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظيم: آيا آن‌ها گمان نمي‌كنند كه براي روز بزرگي مبعوث مي‌شوند» (آيه 4و5/ مطففين).
حماسه‌هاي جاويداني كه مجاهدان اسلام در گذشته و امروز در ميدان‌هاي جهاد مي‌آفرينند و گذشت و ايثار و فداكاري عظيمي كه بسياري از مردم در زمينه دفاع از كشورهاي اسلامي و حمايت از محرومان و مستضعفان نشان مي‌دهند، همه بازتاب اعتقاد به زندگي جاويدان سراي ديگر است، مطالعات دانشمندان و تجربيات مختلف نشان داده كه اين گونه پديده‌ها در مقياس وسيع و گسترده ، جز از طريق
«» (127)
عقيده‌اي كه زندگي پس از مرگ در آن جاي ويژه‌اي دارد، امكان پذير نيست.
سربازي كه منطقش اين است : «قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنا اِلاّ اِحْدَي الْحُسْنَيَيْنِ : بگو شما دشمنان درباره ما چه مي‌انديشيد؟ جز رسيدن به يكي از دو خير و سعادت و افتخار» (يا پيروزي برشما و يا رسيدن به افتخار شهادت) (52/توبه)، قطعا سربازي است شكست‌ناپذير .
چهره مرگ كه براي بسياري از مردم جهان وحشت‌انگيزاست و حتي از نام آن و هر چيز كه آن را تداعي كند، مي‌گريزند، براي عقيده‌مندان به زندگي پس از مرگ نه تنها نازيبا نيست، بلكه دريچه‌اي است به جهاني بزرگ، شكستن قفل و آزاد شدن روح انسان، گشوده شدن درهاي زندان تن و رسيدن به آزادي مطلق است.
اصولاً مسأله معاد بعد از مبدأ، خط فاصل فرهنگ خداپرستان و ماديين است، چرا كه دو ديدگاه مختلف در اين‌جا وجود دارد.
(128) «»
ديدگاهي كه مرگ را فنا و نابودي مطلق مي‌بيند و با تمام وجودش از آن مي‌گريزد، چرا كه همه چيز با آن پايان مي‌گيرد و ديدگاهي كه مرگ را يك تولد جديد و گام نهادن به عالمي وسيع و پهناور و روشن و پر گشودن در آسمان بي‌كران مي‌شمرد.

طبيعي است كه طرفداران اين مكتب نه تنها از مرگ و شهادت در راه هدف ترس و وحشتي به خود راه نمي‌دهند، بلكه با الهام گرفتن از مكتب امير مؤمنان علي عليه‌السلام كه مـي‌فـرمايـد: «وَ اللّٰـهِ لاَبْنُ اَبيطالِبٍ انَسَ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْيِ اُمِّه
به خـدا سـوگنـد فـرزنـد ابيطـالب عـلاقه‌اش به مـرگ بيشتر است از كودك شيرخوار به پستـان مادر» .(1)
1- «نهج‌البلاغه» ، خطبه 5 .
«» (129)
از مرگ در راه هدف استقبال مي‌كنند و به همين دليل هنگامي كه ضربت شمشير جنايتكار روزگار «عَبْدُ الرَّحْمنِ ابْنُ مُلْجَمْ» بر مغز مباركش فرو نشست فرمود: «فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَـة: به خـداي كعبـه، پيـروز و رستگـار و راحـت شـدم».
كـوتـاه سخـن ايـن كه ايمـان به معـاد از انسـان ترسو و بي‌هدف، آدم شجاع و با شهـامت و هـدفـداري مي‌آفـرينند كه زندگيش مملـو از حماسه و ايثارها و پاكي و تقـوا اسـت.(1)
1- تفسيرجوان 27 جلدي،(در5مجلد)، قطع‌وزيري،دكترمحمدبيستوني،انتشارات‌بيان‌جوان، جلد 4، صفحه 522 تا 525 .
(130) «»

1 ـ بيستوني، محمد، تفسير جوان (5 جلدي)، اوّل، قم، انتشارات بيان جـوان .
2 ـ بيستوني، محمد، فهرستواره موضوعي تفسير جوان، اوّل، قم،انتشارات بيان‌جوان .
3 ـ بيستوني، محمد، تفسير بيان (30 جلدي)، اوّل، تهران، انتشارات فراهاني .
4 ـ بيستوني، محمد، فهرستواره‌موضوعي تفسير بيان، اوّل،تهران،انتشارات فراهاني .
5 ـ قاموس قرآن، آيةاللّه قرشي، ج 5 .
6 ـ صحيـــح مسلـم، جلـــد 4 .
7 ـ الجَنَّــة ،تــرمــذي، جلـــد 4 .
8 ـ تفسيـــــر ابــن عبـــــاس.
9 ـ نـــورالثقليـــن، جلـــــد 5 .
«» (131)
10ـ تفسير قرطبي، جلد 8 .
11ـ روح البيـان، جلد 27 .
12ـ دُرُّ المنثــور، جلــد 6 .
13ـ تفسيـــر قمي، جلد 2 .
14ـ مجمـــع البيـــان .
15ـ محجةالبيضاء، جلد 8 .

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌اي قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است
اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهاي رایانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران 2333045(0311)
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹